

نهضت‌های اسلامی افغانستان

سیدهادی خسروشاهی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ACKU

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

نهضت‌های اسلامی افغانستان

تألیف سید هادی خسروشاهی

چاپ اول: ۱۳۷۰

حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

تعداد: ۵۰۰۰ جلد

تمامی حقوق محفوظ است.

نهضت‌های اسلامی افغانستان

سید هادی خسروشاهی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

تهران ، ۱۳۷۰

iii



بنیاد اندیشه
شماره ۳۱۹

افغانستان، هجوم ناجوانمردانه شوروی آن قدرت اسطوره‌ای و ارتش
قدرتمند، حکومت غاصب و حزب خائن را با قدرت ایمان و اتکاء به
خدای بزرگ و اعتماد به خویش، درهم کوبید.

امام خمینی

فهرست

۱	مقدمه
۵	۱. تاریخ حرکت اسلامی افغانستان
۱۴	جبهه ملی نجات اسلامی
۱۵	جمعیت اسلامی افغانستان
۱۷	حزب اسلامی افغانستان
۲۳	حرکت اسلامی افغانستان
۳۲	سازمان نصر افغانستان
۳۷	حزب دعوت اتحاد اسلامی
۴۱	حرکت انقلاب اسلامی
۴۲	حزب اسلامی
۴۳	محاذاً اسلامی افغانستان
۴۴	اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان
۴۵	سازمان حزب الله
۴۶	جبهه متحد انقلاب اسلامی
۴۷	نهضت اسلامی افغانستان
۵۱	سازمان نیروی انقلاب اسلامی
۵۳	سازمان پاسداران جهاد اسلامی
۵۵	بیانیه مشترک اتحاد و هماهنگی بین رهبران گروههای مبارز افغانستان

۶۵	۲. قبایل و مذاهب در افغانستان
۶۷	اسلام و تشیع در افغانستان
۷۸	قبیله ها و مذاهبها در افغانستان
۸۰	هزاره
۸۱	پشتون
۸۲	بلوچ
۸۲	تاجیک
۸۳	ایماقی ها
۸۳	خلیلی ها
۸۳	قرلباش
۸۴	ترکمن
۸۴	قزاق
۸۵	ازبک
۸۶	احزاب شیعی افغانستان
۸۶	حزب ارشاد
۸۷	حزب وطن
۸۹	سازمان جوانان اسلام (شعاع میوند)

توضیحات

۹۹	۱. مناسبات شیعه و سنی در جمهوری اسلامی افغانستان
۱۲۳	۲. پیشگامان شهادت: بلخی، نیازی، گهگیج
۱۴۷	۳. نهضت اسلامی افغانستان و مارکسیستها
۱۵۵	۴. رفقا، مزدوران سیا و عمال امپریالیسم؟!
۱۷۵	۵. حزب وحدت اسلامی افغانستان
۲۱۳	۶. مواضع حزب وحدت اسلامی

مقدمه

کتابی که تحت عنوان نهضت‌های اسلامی افغانستان هم اکنون پیش روی شما قرار دارد، شامل دو بحث عمده دربارهٔ تاریخ حرکت‌های اسلامی معاصر و چگونگی ساختار قبایل و مذاهب افغانستان و چند بحث کوتاه دیگر، به عنوان مکمل دو بحث نخستین است.

دو بخش اول در واقع متن بسط یافتهٔ دو سخنرانی ایراد شده در دو سمینار بین‌المللی افغانستان است که در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ در تهران، در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (وابسته به وزارت امور خارجه) برگزار گردید.

در این دو سمینار بین‌المللی دهها نفر از شخصیتهای سیاسی و پژوهشگران و مورخان معروف داخلی و خارجی، اکثریت اعضای رهبری حرکت‌های جهادی افغانستان - شیعه و سنی - و یا نمایندهٔ رسمی آنان در سطح بالا، شرکت نمودند. هدف اساسی و عمده از هر دو سمینار علاوه بر بررسی ابعاد گوناگون مسئلهٔ افغانستان، یافتن راه‌های واقع‌بینانهٔ تعاون و تفاهم بین سازمانها و حرکت‌های جهادی و ایجاد همکاری و وحدت عمل در قبال دشمن مشترک و توطئه‌های آن بود.

بی‌شک در دو سخنرانی کوتاه و در سمیناری متراکم - و با توجه به این نکته که بیشترین وقت سخن را باید به میهمانان داد! - مقدور نبود که دربارهٔ نهضت‌های اسلامی، یکصد سال اخیر و معاصر افغانستان



به بحث و تحلیل عمیق و همه جانبه بپردازیم و یا بتوانیم پیشینه کامل سازمانهای جهادی را درخصوص اندیشه و عمل، به طور مستند مورد ارزیابی قرار دهیم و به همین دلیل، به هنگام چاپ آن دو بحث، علاوه بر تکمیل و تفصیل متن هر دو سخنرانی، مباحث دیگری تحت عنوان کلی «توضیحات» پس از دو بخش نخستین آمده است که افزودن آنها، برای روشن شدن بیشتر و بهتر مطالب و همچنین تکمیل بحثها، درواقع یک امر ضروری بود.

برای شناخت مواضع عقیدتی و سیاسی احزاب و سازمانهای پانزده گانه شیعی و سنی، مرامنامه های درون گروهی - تشکیلاتی و برنامه های دراز مدت آنها را هم تهیه و ترجمه و آماده کردیم که نخست قرار بود به ضمیمه این کتاب چاپ شود، اما با تأخیری که در کار چاپ کتاب پیش آمد، معقول به نظر نرسید که مدت دیگری نیز برای آن بخش وقت صرف شود و روی همین اصل آن بحثها را به عنوان جلد دوم این کتاب و تحت عنوان اسناد نهضت های اسلامی افغانستان جداگانه به دست چاپ خواهیم سپرد.

البته باید یادآور شد که انتظار تقریباً دو ساله کتاب برای چاپ، این توفیق را نصیب ما کرد که در مورد تشکیل «حزب وحدت اسلامی افغانستان» - دربرگیرنده تمامی سازمانها و تشکلهای شیعی - تحلیل کوتاهی را که بیانگر این تحول تاریخی بود در آخر کتاب بیاوریم و این بحث، ما را در جریان کامل تحولات درون گروهی سازمانهای شیعی افغانستان قرار می دهد و درواقع نشان دهنده مرحله تکاملی احزاب شیعی پس از ائتلاف سه گانه، چهارگانه و هشتگانه در ده سال گذشته است.

درواقع این تحلیل و بیانیه اعلام مواضع حزب وحدت اسلامی افغانستان که به مناسبت دوازدهمین سال کودتای کمونیستی و آغاز تشکیل حزب وحدت اسلامی منتشر گردید، بیانگر دیدگاههای تکاملی حزب^۵ درباره سرنوشت افغانستان و راه حل نهایی مشکلات

• برای آشنایی بیشتر با سوابق جهادی حرکتها و سازمانها و چگونگی اندیشه و تفکر نخستین آنان ←

داخلی و خارجی این سرزمین اسلامی، پس از بیرون رانده شدن نیروهای متجاوز و اشغالگر ارتش سرخ روسیه شوروی، می تواند باشد.

•

اشاره مجدد به این نکته شاید بی مناسبت نباشد که مباحث بخش «توضیحات» علیرغم آنکه بظاهر «تسلسل موضوعی» ندارد، ولی هر یک توضیح دهنده نکاتی است که در دو بخش اصلی کتاب به آنها اشارتی شده است. این مباحث عبارت اند از:

۱. مسئله روابط آینده شیعه و سنی در جمهوری اسلامی افغانستان.

۲. آشنایی با زندگی شهدای پیشتاز که در واقع بینانگذازان حرکت های اسلامی معاصر در افغانستان بوده اند.

۳. فرصت طلبی مارکسیستها و بازنگری ادعاهای بی پایه و اساس آنها در ایران.

۴. مسئله وابستگی حاکمیت های بظاهر کمونیستی، به امپریالیسم غرب!

۵. پیدایش حزب وحدت اسلامی، عالی ترین مرحله تکاملی احزاب شیعی.

۶. مواضع حزب وحدت اسلامی.

هر شش موضوع فوق در کل برای شناخت هرچه بیشتر مسائل گوناگون افغانستان ارتباط مستقیم دارند، گرچه بظاهر فاقد «تسلسل موضوعی» می باشند. در واقع این توضیحات مکمل مباحث مطرح شده در بخش نخستین کتاب است که در مجموع، در مورد شناخت تاریخ و اهداف نهضتها و سازمان های اسلامی معاصر افغانستان، بینش جدیدتری به خوانندگان می دهد و کمبودی را که در این زمینه در کتابهای منتشر شده به زبان فارسی وجود دارد، برطرف

→

درباره مسائل افغانستان و جهان اسلام، تمامی اسناد آشکار و منتشر شده آنها شامل مرامنامه ها، مواضع سیاسی و تشکیلات سازمانی احزاب شیعی و سنی، از متن اصلی به فارسی ترجمه شده که همراه قانون اساسی دولت موقت در جلد دوم کتاب چاپ خواهد شد.

می‌سازد.

یادآوری این نکته نیز بی‌مناسبت نیست که کتاب، قبل از تحولات اخیر سازمانهای اسلامی افغانستان تهیه و آماده چاپ شده است... بی‌شک هرگونه نظریه تکمیلی و یا پیشنهاد اصلاحی برادران جهادی افغانستان و دوستان ایرانی آشنا با مسائل این سرزمین اسلامی را برای ارائه کتابی کاملتر و جامع‌تر و یا نشر آنها در جلد دوم کتاب، با کمال مسرت می‌پذیریم.

تهران، فروردین ۱۳۷۰ - رمضان ۱۴۱۱ هـ

سید هادی خسروشاهی



۱

تاریخ حرکت اسلامی افغانستان

ACKU

تاریخ حرکت اسلامی افغانستان

تاریخ پیدایش حرکت و جنبش جدید اسلامی افغانستان، از دوران نهضت مقاومت برضد نظام کمونیستی و سلطه «خلق و پرچم» و ورود نیروهای اشغالگر شوروی آغاز نمی‌شود. از یک قرن پیش، و پس از آغاز روشنگری‌های جمال‌الدین حسینی ملقب به افغانی مبارزه مسلمانان، به رهبری علمای اسلامی برضد نفوذ بیگانگان و حکومت مطلقه سلطنتی، در افغانستان ریشه دوانید و نبرد علیه سلطه استعماری انگلستان استمرار یافت، تا آنجا که حرکت‌هایی توسط افرادی چون مولوی مشک عالم، مولوی صاحب قلعه بلند، قاضی عبدالظاهر، سامی پغمائی، مولوی عبدالوهاب پنجشیری در مقاطع مختلف برای پایان دادن به سلطه استعمار و حاکمیت مزدوران آن بوجود آمد که هر کدام پس از مدتها مبارزه، متأسفانه به نحوی سرکوب شدند.

در نیم قرن اخیر، بزرگانی چون علامه: سید اسماعیل بلخی (از علمای شیعه) و استاد غلام محمد نیازی (از علمای سنی) نبرد سختی را برضد نظام طاغوتی ظاهرشاه و سپس باند داودخان آغاز کردند و درواقع هر دو از پیشتازان جنبش نوین و مقاومت اسلامی افغانستان بودند و در این راه هم به شهادت رسیدند. شهید علامه بلخی، فارغ التحصیل حوزه نجف، پس از مراجعت از نجف به بیدار ساخته ای محروم شیعه پرداخت و پس از



مدتی دستگیر و مدت ۱۵ سال در زندانهای قرون وسطایی رژیم طاغوتی شاهی، به سربرد و آنگاه به شهادت رسید. دکتر نیازی، فارغ التحصیل جامعه الازهر، پس از پایه گذاری یک نهضت اسلامی در قلب دانشگاه کابل، در دوران داود خان خائن، همراه گروه دیگری از مسلمانان به لقاء الله شتافت.

هنگام آغاز قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۱ در ایران، و سرکوبی آن توسط رژیم شاه، و استمرار مبارزه در شکل گسترش یافته فکری - فرهنگی در میان نسل جوان ایران، در افغانستان نیز از ۱۳۴۱ حرکت وسیع فرهنگی - فکری آغاز شد.

انتشار دهها نوع کتاب در تبیین مسائل مختلف اندیشه اسلامی در ایران و توزیع وسیع آنها در افغانستان، و یا تجدید ترجمه و طبع آنها در آن دیار، در واقع راه را برای آغاز نبردی جدید، ریشه دار و بی امان علیه طاغوت و حاکمیت جاهلی وابسته به بیگانگان باز کرد.

پیدایش همزمان جنبش «خدام الفرقان» توسط علمای پیرو مرحوم شیخ احمد فاروق - که مجدد هزاره دوم نام گرفته بود - و سپس تأسیس «جمعية العلماء المحمدیه» به وسیله شیخ صیغت الله مجددی دور تازه ای را در مبارزه با فساد رژیم حاکم به وجود آورد و آنگاه انتشار روزنامه گهیج در کابل، توسط برادر شهید «منهاج الدین» که به گفته مولوی صاحب خالص، ارگان تشکیلاتی سازمان زیرزمینی «توابین» بود، بُعد تازه ای به مبارزه مردم مسلمان افغانستان داد.

این مبارزات از ۱۳۴۲ به بعد اوج گرفت و گسترش یافت و مسلمانان آگاه و تحصیل کرده را، بویژه در دانشگاه، متحد کرد و برای مبارزه ای همه جانبه آماده تر ساخت.

گستاخی احزاب مارکسیستی* در اهانت به مقدسات اسلامی در

* به بخش «توضیحات» بحث اسلام و مارکسیستها، مراجعه شود.

دوران داود خان موجب اتحاد هرچه بیشتر عناصر وابسته به حرکت‌های اسلامی شد و در ۱۳۵۰، «سازمان جوانان مسلمان افغانستان» با شرکت برادرانی چون نیازی، برهان‌الدین ربانی، عبدالرسول سیاف، گلبدین حکمتیار، مهندس حبیب‌الرحمن، غلام ربانی عطیش و دیگران تشکیل یافت و استاد برهان‌الدین به عنوان «مرشد عام» سازمان انتخاب شد. البته بسیاری از برادران تشکیل دهنده و یا عضو این سازمان در دوران داود خان و یا بعدها در جهاد دفاعی برضد ارتش سرخ به شهادت رسیدند.

پس از چندی، در اجتماع عمومی کمیته مرکزی سازمان که برای انتخاب رهبری تشکیل شده بود، انجمن جوانان مسلمان، «جمعیت اسلامی افغانستان» نام گرفت و رهبری جمعیت بلافاصله به امر کادر سازی و ایجاد هسته‌های مردمی برای مبارزه با گستاخی باند خلق و پرچم اقدام کرد. در آخرین روزهای ظاهرشاه و به هنگامی که داود خان نخست وزیر وی بود، سرکوب مسئولان نهضت اسلامی افغانستان آغاز شد و در همین دوران، یعنی پیش از آغاز سلطه رسمی کمونیست‌های خلق و پرچم، قتل عام اعضای حرکت اسلامی آغاز شد و افراد باقی مانده، مانند برادر برهان‌الدین، شیخ صیغت‌الله مجددی و چند نفر دیگر توانستند به کشورهای همجوار پناهنده شده و مبارزه را ادامه داده و رهبری کنند.

درست در همین دوران بود که علما و طلاب شیعه افغانی از حوزه نجف اشرف و قم، سازمان‌هایی تحت عناوین مختلف، از جمله: روحانیت مبارز، سازمان دعوت اسلامی، حزب حسینی، طلاب علوم اسلامی و غیره، تشکیل داده و به سازمان‌دهی در میان صفوف مسلمانان شیعه در داخل افغانستان، یا موجود در ایران، عراق و اروپا پرداختند.



با آغاز سلطه رسمی کمونیسم در ۱۳۵۷ و سپس اشغال این سرزمین اسلامی توسط نیروهای متجاوز ارتش سرخ، رهبران فراری نهضت‌های اسلامی، از پاکستان و ایران جهاد مسلحانه علیه اشغالگران و

مزدوران داخلی آن را آغاز و هدایت کردند.

بسیاری از ناظران سیاسی بیگانه آغاز این حرکت انقلابی و جهاد مسلحانه را نقطه پایان فعالیت و حیات جنبش اسلامی در افغانستان می‌دانستند: آنها در تحلیل خود به این نتیجه رسیده بودند که روستاییان افغانستان که ۸۵ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، بسادگی شعارهای انقلابی حکومت کمونیستی را در دفاع از کارگران و دهقانان خواهند پذیرفت و هواداران اسلام را به عنوان «مدافعان سرمایه‌داری» طرد خواهند کرد، بویژه که ارتش متجاوز سرخ با ۱۲۰ هزار نیروی تا دندان مسلح وارد افغانستان شده و از رژیم کمونیستی جدید حمایت می‌کرد. اما واقعیت‌های مقاومت اسلامی و جهاد مسلحانه، بخوبی نشان داد که این آغاز، پایان دوران کمونسم در افغانستان و نابودی عناصر وابسته‌ای چون تره‌کی، امین، کارمل و دیگران بود، نه پایان دوران حرکت اسلامی. سربازان نهضت مقاومت اسلامی که عمده‌تأ همان روستاییان بیسواد و کارگران محروم بودند — وهستند — به موازات کار روزانه روستایی و کارگری خود، شب هنگام در نبرد مسلحانه برضد دشمن متجاوز و مزدوران داخلی آن شرکت کرده، در این نبرد سهم اصلی را به عهده دارند. در این میان، بی‌تردید همیاری و تعاون رهبری حرکتها نقش اساسی در اداره نبرد و جهاد ده ساله داشته است.

در دوران پس از اشغال رسمی افغانستان، باز گروهی از تحلیل‌گران خارجی کثرت و تعدد گروهها و احزاب اسلامی را در افغانستان عامل دیگری در شکست نهایی آنها در درازمدت معرفی می‌کردند، اما در عمل دیدند که همین تعدد و کثرت حرکتها و سازمانها، خود عامل قدرت جنبش مقاومت اسلامی شد، چرا که از بستر همین سازمانها و حزبها رهبری مقاومت اسلامی نهضت را با مردم پیوند داد و آن را غیرقابل تفکیک و شکست‌ناپذیر ساخت. اصولاً با توجه به بافت اجتماعی افغانستان و تعدد قبیله‌ها و عشیره‌ها و مذہبها پیدایش این

جمعیتها و حزبها و سازمانها در این سرزمین، امری غیرطبیعی نبود و خوشبختانه اتحاد آنها در عمل جهادی نشان داد که می توان با وجود کثرت، وحدتی به وجود آورد و با ابرقدرتی جنگید و نیروهای اشغالگر را بیرون راند. به عبارت دیگر، جامعه افغانستان، به عنوان یک سیستم خاص، از ویژه گی هایی برخوردار است و به مردم آن امکان می دهد که همواره — به رغم هر گونه اختلاف قبیله ای و ظاهری — به طور متحد علیه دشمن خارجی به نبرد پردازند. البته در این میان، تنها اسلام بوده که همواره توانسته این وحدت عمل را در میان مردم افغانستان به وجود آورد و آنها را از دینامیسم خاصی بهره مند سازد و همین نیروی معنوی به مردم مجاهد افغانستان، روحیه و غنا و سیستم خاصی را بخشیده است که دیگر افغانی ها، حتی پیروان همین گروهها و حزبهای مارکسیستی، فاقد آن هستند و به رغم تقویت شوروی و حاکمیت ایدئولوژی مارکسیستی نتوانستند به «وحدت عمل» برسند، و به تصفیه فیزیکی و قتل عام یکدیگر پرداختند. بدون تردید پیش از آغاز تجاوز وحشیانه شوروی و استیلای گروهکهای کمونیستی محلی بر افغانستان، حزبهای سیاسی دیگر در فرهنگ جامعه افغانستان جایی نداشتند، بویژه که در افغانستان، حتی پس از پایان ظاهری سلطه استعماری بریتانیا، هیچگونه نشانه ای از آزادی دموکراتیک وجود نداشت و به طور طبیعی مردم نمی توانستند از شیوه های امروزه در اداره جامعه استفاده کنند. اما تجاوز دشمن، ناگهان توده های محروم و بیسواد غیر آشنا با اصول و روشهای زندگی حزبی- شورایی را به مردمی حزبی، سازمان یافته، تشکیلاتی، وابسته به ارگانها و نهادهای سیاسی بدل کرد. از طرف دیگر، با توجه به این نکته اساسی که حزبها و سازمانهای سیاسی عمدتاً به خاطر ابراز واکنش در قبال حاکمیتها و برای دفاع مردم از اندیشه و آرمان خود اعم از مذهبی یا قومی — به وجود می آیند، این انگیزه با اشغال نظامی افغانستان به طور طبیعی موجب تسریع و گسترش حرکت اسلامی شد و محصول رسمی آن پیدایش دهها حزب و

سازمان و گروه اسلامی گردید.

البته در اینجا، با فرصت محدود، امکان بررسی همه جانبه و شناخت کامل همه احزاب و جمعیتها و ارگانهای اسلامی موجود در صحنه سیاسی - نظامی افغانستان نیست و ناگزیر فقط به معرفی فهرست گونه «اتحاد هفتگانه احزاب اسلامی» موجود در پاکستان و «ائتلاف هشتگانه جمعیتهای اسلامی» مستقر در ایران می پردازیم.

بی تردید انگیزه اصلی ما در انتخاب و معرفی اتحاد اسلامی هفتگانه و ائتلاف اسلامی هشتگانه، اعتقاد و ایمان ما به نقشی است که این برادران مجاهد تشکل یافته در این سازمانها در طول ده سال جهاد نابرابر با دشمن غدار و مزدوران داخلی ایفا کرده اند. همچنین با توجه به اهمیتی است که در ساختن آینده کشوری مستقل و آزاد و تشکیل جمهوری اسلامی افغانستان به عهده دارند. به همین دلیل باید به شناخت افکار، اندیشه ها و عملکردهای آنان پرداخت.

•

پس از تشکلهای و ائتلافهای سه گانه و سپس چهارگانه در پشاور، سرانجام اتحاد اسلامی هفتگانه در ۱۳۶۳ موجودیت خود را در پشاور پاکستان اعلام کرد. سازمانهای تشکیل دهنده این اتحاد عبارت اند از:

۱. حرکت انقلاب اسلامی، ۲. حزب اسلامی، ۳. جبهه ملی نجات اسلامی، ۴. جمعیت اسلامی افغانستان، ۵. حزب اسلامی افغانستان، ۶. محاذ ملی، ۷. اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان.

علاوه بر اینها، در ۱۳۶۵ هم سازمانها و حرکتها هشتگانه مستقر در ایران ائتلاف اسلامی هشتگانه را اعلام کردند. سازمانهای تشکیل دهنده این ائتلاف هم عبارت اند از:

۱. حزب حرکت اسلامی افغانستان، ۲. سازمان نصر افغانستان، ۳. پاسداران جهاد اسلامی، ۴. جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، ۵. حزب دعوت اسلامی، ۶. نهضت اسلامی، ۷. حزب الله افغانستان، ۸. نیروی انقلاب اسلامی.

اینک به بررسی فهرست گونه‌تاریخ‌پیدایش این حزبها و گروهها می‌پردازیم. و البته تقدم یا تأخر نامها دلیل ویژه‌ای ندارد و از دیدگاه ما همه این برادران مجاهد عزیز و محترم‌اند، البته در نزد خداوند گرامی‌ترین مردم پرهیزگارترین آنهاست.

جبهه ملی نجات اسلامی

جبهه ملی نجات اسلامی به رهبری استاد صبغت الله مجددی در ۱۳۵۷ به طور رسمی تشکیل شد. هدفهای عمده اعلام شده این جبهه عبارت بودند از: ۱. نجات ملت افغان، ۲. مبارزه با کمونیسم، ۳. مبارزه با حکومت‌های وابسته.

استاد مجددی که از فارغ التحصیلان الازهر می باشد، در خاندانی بزرگ به دنیا آمده است. این خانواده روحانی همواره از نفوذ خاصی در میان مردم و محافل مختلف افغانستان برخوردار بوده است. وی مدتها در دانشگاه کابل تدریس می کرد و پیش از تشکیل جبهه ملی نجات اسلامی، جمعیت دیگری را به نام «جمعیت العلماء المحمدیه» تشکیل داده بود و سالیان دراز به علت مبارزه با حاکمیت طاغوت در زندان داودخان به سر برده است. استاد مجددی آثاری نیز دارد که از آن جمله ترجمه کتاب العدالة الاجتماعیه فی الاسلام شهید سید قطب است. این جبهه عمدتاً از قبیله پشتون تشکیل یافته و با توجه به اینکه از نظر روحانی به سلسله نقشبندیه متصل هستند، در میان قبایل جنوب و ایلات شمال هم از نفوذ معنوی ویژه ای برخوردارند. برخلاف ادعای دشمنان این حرکت، جبهه ملی هرگز هوادار اعاده رژیم سلطنتی نبوده و بی تردید خواستار ایجاد حکومت اسلامی در افغانستان است.^۱

۱. مرانامه این جبهه در جلد دوم کتاب خواهد آمد.

جمعیت اسلامی افغانستان

این جمعیت همان طور که در مقدمه اشاره شد، پیش از آغاز سلطه کمونیستی در افغانستان به وجود آمد و رهبری آن از همان ایام به عهده برادر برهان الدین ربانی، فارغ التحصیل الازهر و استاد سابق دانشگاه کابل، است.

این جمعیت که نخست زیر نام سازمان جوانان مسلمان فعالیت داشت، پس از تشکیل جدید به مبارزه گسترده ای پرداخت و رهبر قیام مردمی منطقه هرات در ۱۳۵۷ بود، که در واقع خطر عمده ای برای مرکزیت سلطه کابل به وجود آورد و متأسفانه با خشونت وحشیانه ای سرکوب شد، ولی همین امر موجب آغاز قیام مردم جنوب افغانستان شد.

جمعیت اسلامی با ارائه ادبیات و فرهنگ غنی مذهبی و تبیین ایدئولوژی اسلامی به مثابه یک ایدئولوژی جامع الاطراف، توانسته است هویت واقعی خود را در میان مردم مسلمان افغانستان نشان دهد. جدایی حزب مهندس گلبدین حکمتیار از این جمعیت نشانه اختلاف فکری - عقیدتی است و با اینکه هر دو سازمان ریشه مشترک در سازمان جوانان مسلمان افغانستان دارند و از آغازگران جنبش نوین اسلامی در این سرزمین هستند، اما عملکرد حکمتیار - بویژه قتل عام اخیر فرماندهان جمعیت اسلامی - می تواند ماهیت حزب وی را نشان دهد.

در غرب اندیشه اسلامی این جمعیت را نشئت گرفته از اندیشه های اخوان المسلمین مصر می دانند، و روسها اصولاً این جمعیت را شعبه جمعیت اخوان در افغانستان می شمارند، ولی واقعیت این است که اندیشه های این جمعیت و دیگر احزاب اسلامی نشئت یافته از قرآن و اسلام است و راهنمای همه آنها مکتب و اصول سنت نبوی است، ولی شباهت اصول دهگانه بیعت^۲ در این سازمان با اصول و شرایط عضویت در

۲. رجوع شود به: جلد دوم کتاب.



جمعیت اخوان المسلمین و یکسان بودن شعار هر دو جمعیت، این مسئله را مطرح ساخته است که هدفهای جمعیت اسلامی همان هدفهای اخوان المسلمین است؟ شاید ترجمه تفسیری *ظلال القرآن* شهید سید قطب توسط برادر ربانی نیز در انتساب وی و جمعیت اسلامی به اخوان بی تأثیر نبوده است، ولی به هر حال، باید گفت که از دیدگاه انترناسیونالیسم اسلامی هر نوع همکاری و تعاون با دیگر حزبهای اسلامی برادر، در سطح جهانی، تنها ادای بخشی از یک وظیفه الهی است که مؤمنان را به تعاون در بر و تقوی امر فرموده است. هرگونه تبلیغ مغرضانه دشمنان و امپریالیسم خبری در این مورد پیشاپیش مردود بوده و از دیدگاه ملتهای مسلمان آزاد و مستقل محکوم و بی ارزش تلقی شده است.

برادر برهان الدین ربانی، رهبر جمعیت، از طایفه تاجیک و اهل بدخشان است و به همین دلیل در بین تاجیکها در شمال کشور و در میان فارسی زبانان آشنا با فرهنگ ایرانی و ازبکها از نفوذ خاصی برخوردار است. جمعیت از لحاظ سازمان دهی و تشکیلات هم در رده بالایی قرار دارد و اکثریت فرماندهان فعال درون کشور، از جمله احمد شاه مسعود عضویت این جمعیت را دارند. جمعیت اسلامی به مثابه یک حزب با استراتژی و تاکتیک مشخص و روشن و به منظور ایجاد یک جمهوری اسلامی در افغانستان و هدفهای مشخص اجتماعی - سیاسی مدتها قبل از دخالت شوروی اعلام موضع کرده و دست به اقدام زده است. مرامنامه جمعیت می تواند روشنگر نوع اندیشه این برادران باشد.^۳

حزب اسلامی افغانستان

این حزب به وسیلهٔ گلبدین حکمتیار تأسیس شده است. وی از دوران دانشجویی در سازمان دانشجویی فعال بود و به همین دلیل مدتها زندانی شد. وی از جمله اعضای برجستهٔ «سازمان جوانان مسلمان» بود و در ۱۳۵۲ با انتشار نشریه‌ای تحت عنوان شهادت موجودیت حزب اسلامی را اعلام کرد و خواستار برقراری حکومت اسلامی در کشور شد.

حزب اسلامی هوادار «اسلام سلفی» است و هواداران او از اوایل استقرار نظام کمونیستی در کشور به مبارزه علیه حکومت برخاسته‌اند. این حزب در میان روشنفکران از نفوذی برخوردار نیست و پایگاههای مقاومت آن در سطح وسیعی به چشم نمی‌خورد، ولی در قسمت‌های شرقی، بویژه در منطقه پشتون، قدرت بیشتری دارد.

ترویج عملی وهایگیری، به عنوان سلفی‌گری، با اسلام حنفی برادران اهل سنت در افغانستان سازگار نیست، ولی گویا سرنوشت حزب اسلامی حکمتیار با موضع‌گیری‌های مذهبی - سیاسی آل سعود پیوند خورده و متأسفانه ما شاهد روش‌های غیراسلامی حزب در برخورد با مسلمانان دیگر، حتی سنی‌ها، در افغانستان هستیم - که آخرین نمونهٔ آن قتل عام فرماندهان عالی رتبهٔ جمعیت اسلامی بود که در واقع می‌توان آن را نوعی تبهکاری و جنایت جنگی تلقی کرد، کاری که دشمن در طول ۱۰ سال جنگ وحشیانه نتوانست آن را انجام دهد - برای آنکه در داوری خود منصفانه عمل کرده باشیم، نقل جملاتی از یک محقق خارجی بی‌مناسبت نیست:

ژان ژوزه پویگ^۴ در مورد حکمتیار و حزب اسلامی اعتقاد دارد:

«گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی به ظاهر حزب یکپارچه و همگونی دارد و پیرو ایدئولوژی اسلامی «خالص و سختگیر»ی است.

اسلامی سوای اسلام سنتی مردم افغانستان. اولین اقدام او دعوت به «هجرت» بود، یعنی دعوت به مهاجرت دسته جمعی از سرزمینی که دیگر آنجا را یک سرزمین اسلامی نمی توان به شمار آورد. این اقدام موجب شد که امواج مهاجرت توده های مردم به سوی پاکستان، که جنگ دلیل آن بود، بشدت بالا رود. این دعوت اصولاً متوجه قبایل پشتون بوده است — گلبدین حکمتیار خود یک پشتون از قبیله خروتی، یعنی قبیله حفیظ الله امین، است — حکمتیار چنین تصویری کرد که به این ترتیب خواهد توانست نفوذ خود را بر مردمانی که در اردوگاههای پناهندگان مقیم شده اند، توسعه و تحکیم بخشد. فعالیتهای تبلیغاتی و مکتبی در اردوگاههای پناهندگان در پاکستان بشدت رواج دارد. حزب در افغانستان در کنار دعوت به هجرت، به فعالیت شدید سیاسی نه چندان موفق دست زده است. در غالب گزارشهای به دست آمده پیرامون رفتار حزب اسلامی در اوایل استقرار رژیم کمونیستی (۱۹۸۰ — ۱۹۷۸) بندرت از مبارزه مسلحانه فعال آنها علیه حکومت کابل یاد شده است. از همان ابتدا حزب اسلامی چنین وانمود کرده که قصد آزاد ساختن افغانستان را ندارد، بلکه می خواهد به محض مساعد شدن اوضاع قدرت را در کابل به دست گیرد. بدون شک این ساده انگاشتن دسترسی به هدفها را از طرف حزب اسلامی باید به حساب خود بزرگ بینی رهبر آن گذاشت، ولی باید با صراحت گفت که این حالت انتظار در قبایل جنگها بزودی اثرات منفی برای حزب به بار خواهد آورد. این امر دلیل اصلی اولین انشعاب در حزب اسلامی است که بعدها حزب مولوی یونس خالص را به وجود خواهد آورد، کسی که برای رهایی جامعه ای که عضو آن است، یعنی جامعه پشتونهای نانگاهرار، اطراف جلال آباد، می جنگد. در اندک زمانی مردم اختلاف بین این دو روش را درخواهند یافت و از ادعاهای حزب اسلامی گلبدین روی برخاوند تافت. در طی این دوره، او عملاً در داخل خاک افغانستان مستقر نشده و تمام فعالیتهای تبلیغاتی اش — چه در جهت منفی و چه مثبت — در مناطق مرزی پاکستان تمرکز یافته است. از آنجا که هیچ

دستگاه سیاسی در این مناطق وجود ندارد، بنا بر این هیچ درگیری با ارگانهای یک حزب رقیب پیش نخواهد آمد. مردم بسادگی به حزبی که به نظر می‌رسد بقای آنها را تضمین خواهد کرد، می‌پیوندند. در مناطقی که در معرض خطر جنگ قرار دارند، مردم به جنگنده‌ترین احزاب ملحق می‌شوند. اتحاد زدرانها (مولوی جلال الدین) با یونس خالص در مناطقی که از نظر سیاسی از سوی دستگاههای تبلیغاتی کمونیستها مورد تهدید قرار گرفته است، از همین جا ناشی می‌شود. همان‌طور که در لغمان، زابل و یا سایر مناطق دست‌نخورده (مثل نورستان) هر کس تبلیغات بیشتری داشته باشد مردم به سوی او جلب خواهند شد.

گلبین حکمتیار از همان ابتدای کار با کمک ایدئولوژی خاص و روشهای خود دست به کار شد، بدون آنکه به پیوندهای حساس نظامی که به فتح آنها کمر بسته توجه داشته باشد. کار درست او این بود که مردم را به مهاجرت تشویق کرد، و اشتباه او در آن بود که با تحمیل نگرش سیاسی کاملاً بیگانه خود موجب شد که آنها را از دست بدهد. این رفتار یکنواخت در ابتدا آن قدرها جنبه منفی ندارد، چرا که هنوز یک رقیب واقعی در مقابل آن قد علم نکرده است ولی تردیدی نیست که در دراز مدت چنین نخواهد بود.^۵

ژوزه پویگ که با رهبری سازمانهای افغانستان آشنا است و عملکرد آنها را از نزدیک مورد بررسی قرار داده است، در تحلیل خود اشاره‌ای هم به چگونگی دریافت اسلحه و توزیع آن توسط عناصر سازمانهای اسلامی دارد که اطلاع از آن، نوع بینشها و ماهیت امور را تا حدودی روشن می‌سازد.

«... غالب سلاحهای نهضت مقاومت سلاحهایی است که در جنگها از دشمن به غنیمت می‌گیرند و یا سربازانی که به نهضت مقاومت

۵. آندره بریگو و اولویه روآ، جنگ افغانستان (دخالت شوروی و نهضت مقاومت)، ترجمه ابوالحسن

می‌پیوندند با خود می‌آورند. بنا براین، نظام اعطای کمکها عملاً در این باب نقش تعیین کننده ندارد. با این همه در طول این دوره درگیری در مناطق روستایی — به استثنای منطقه کونار، اطراف کابل و در مناطق قندهار و هرات — کمتر اتفاق افتاده است.

دیگر این که، سربازانی که به نهضت مقاومت ملحق می‌شدند، در ابتدا از مناطق فارسی زبان دوری می‌کردند. پیوسته‌های انبوه در ایالات کابل، کونار، پکتیا، غزنی و یا قندهار مشاهده شده، ولی در مناطق بقلان، کندوز و یا مزار شریف بندرت به این پدیده برمی‌خورد. بعدها وضع تغییر کرد. بنا براین، به موازات توزیع سلاحهایی که از پاکستان وارد و موجب گسترش حزب وارد کننده می‌شد، یک پدیده داخلی نیز وجود داشت که استفاده از غنائیم جنگی توسط اعضای حزب بود.

به نظر می‌رسد جمعیت اسلامی از این طریق استفاده شایانی برده است، زیرا توانسته مردم را با سلاحهایی که به غنیمت می‌گرفته مسلح کند؛ حال آنکه، احزاب دیگر سلاحها را بین اعضای خود تقسیم کرده‌اند، بگذریم از آن که حزب اسلامی سلاحها را مخفی و دفن کرد تا روزی که قدرت کابل در تیررس قرار گرفت از آنها استفاده کند.

در همین زمان حزب اسلامی مرتکب اشتباه بزرگ دیگری شد. این حزب حضور چشمگیری در کونار و نورستان داشت، بدون آنکه رقابت دیگر حزبها را پیش رو داشته باشد، ولی سعی نکرد که خود را با جامعه نورستان تطبیق دهد، سهل است که کوشید آنها را به زیر سلطه خود درآورد، بدون آنکه فکری برای محیط آشوبزده این جامعه بکند. به همین سبب جمعی از سرانی که نمایندگی گلبلین حکمتیار را داشتند، از این اوضاع بشدت ناامید شدند، عضویت در حزب اسلامی و نیز سکونت در نورستان را ترک کردند. به این طریق احمد شاه مسعود به پنجشیر رفت و در آنجا از اوایل سال ۱۹۸۰ پایگاه خود را مستقر ساخت.^۶

۶. این مطلب را احمد شاه مسعود خود به من گفته است.

بعد از این مرحله نخست که طی آن توسعه احزاب انحصاراً به میزان اسلحه‌ای که میان مردم تقسیم می‌شد بستگی داشت، اوضاع تغییر یافت و آنچه که ما مرحله دوم می‌نامیم آغاز گشت. در واقع، در مرحله نخست، به استثنای چند مورد نادر، احزاب هیچ تشکیلات محلی در خاک افغانستان نداشتند. آنها فقط به فرستادن اسلحه بسنده می‌کردند تا به این طریق حضور خود را در بعضی از مناطق تثبیت کنند، ولی به هیچ فعالیتی برای سازمان‌دهی دست نزدند. این گذر از مرحله اول به مرحله دوم سرآغاز متشکل شدن احزاب در داخل کشور است. گرچه این پدیده در همه جا به صورت یک شکل و هماهنگی تحقق نیافت، ولی می‌توان ادعا کرد که در اواخر سال ۱۹۸۰ بود که احزاب اهمیت مسئله سازمان‌دهی را دریافتند. بنابراین، از این زمان به بعد است که می‌توان شاهد استراتژی استقرار در جامعه مدنی و نیز چگونگی رودرروی قرار گرفتن این دو سیستم بود، یکی با ماهیت توسعه‌طلبانه و دیگری با ماهیت ایستا. از همین جاست که اولین برخوردها و اختلافات بزرگ که به نوبه خود در استقرار احزاب تأثیری بسزا برجای خواهند گذاشت، پدیدار می‌شود.

از همان آغاز کار، حزب اسلامی به اعمال یک استراتژی اجباری برای استقرار در جامعه دست زد، و مردم راهی جز پذیرش و یا رد توقعات رهبران این حزب نداشتند. گرچه واقعیت با این ادعا تفاوتی دارد، ولی این حزب همان روشهایی را درپیش گرفته بود که حزب خلق برای انجام رفرمهای حکومت کمونیستی بعد از کودتا اعمال می‌کرد. شباهت این دو به همین مورد ختم نمی‌شود. اصلیت اعضای رهبری حزب اسلامی با کادرهای بالای حزب خلق قابل مقایسه است. اکثریت آنها روشنفکران جوانی هستند که از قبایل کوچک پشتون یا از قبیله قلزایی برخاسته‌اند، جوانانی که از جامعه خود بریده‌اند. حزب اسلامی نیز به نوبه خود همان فرآیندی را درپیش گرفته که به ناکامی حزب خلق انجامید، یعنی تحقیر مردم، اعمال روشهای خشن، زیاده‌روی در مسائل ایدئولوژیک و تبلیغاتی، که برای روستاییان غیرقابل درک است، و اتخاذ تصمیمات انقلابی که

هدفش نابودی جامعه سنتی است.»^۷

ACKU

حرکت اسلامی افغانستان

پس از کودتای کمونیستی ۷ ثور ۱۳۵۷ وضعیت افغانستان در ابعاد مختلف سیاسی - اجتماعی دگرگون شد، ولی در همان ماههای اول کودتا جهاد مقدس در نورستان طلوع کرد و نزج گرفت و چون موج توفان را به پیش رفت و به دنبال نورستان، مردم دره صوف به عنوان اولین منطقه شیعه نشین بر رژیم یورش برده و مراکز دولتی را به تصرف کامل خویش درآوردند. آنگاه جهاد و مقاومت به سایر ولایات کشانده شد و گسترش یافت. شدت جنگ و توفیق چشمگیر جهادگران مسلمان تاحدی بود که روسها در مدت کمتر از ۲ سال ۳ بار رهبری رژیم را تغییر دادند. با گذشت زمان نیاز به تشکیلات و رهبری جهاد محسوستر می شد. ولی روحانیان و علمای بزرگ شیعه غالبشان در سیاه چال زندانها بودند و تعداد دیگرشان پس از دستگیری تیرباران شده بودند و عده ای هم که موفق به هجرت شده بودند، در خارج به سر می بردند. بدین جهت فقدان علمای بزرگ که از پایگاه مردمی برخوردار بودند، در جبهه ها نقیصه ای محسوب می شد، و این ضعف نه تنها در داخل، حتی در خارج نیز ملموس بود و موجب شد تا علمای افغانی مقیم قم و نجف به حرکت درآمده و به تلاش بیشتری دست زنند. جنگ با کمونیسم هر روز جدی تر و خطر سقوط افغانستان به دامان شوروی بیشتر می شد. گروهی از علمای افغانستان در قم پس از صحبت های زیاد به این توافق رسیدند که شیخ آصف محسنی که در سوریه به سر می برد، دعوت کنند تا برای تنظیم امور جهاد به قم بیاید. وی نیز پس از تلگرام علما دمشق را به قصد قم ترک کرد و در ۱۹/۱/۱۳۵۸ تشکیلات حرکت اسلامی افغانستان را تأسیس و اعلام موجودیت نمود و در اولین گام طی اطلاعیه ای خواستار تشدید مبارزه مسلحانه شد.

تا این زمان شاید حزب شیعی نیرومندی در ایران و افغانستان وجود نداشت و از اهل سنت نیز سازمانهایی که دارای فکر مبارزه مستقل مسلحانه باشند بسیار محدود و معدود بودند. درواقع، حرکت اسلامی

افغانستان به عنوان نخستین حزب شیعی اظهار وجود کرد و مبارزه مسلحانه در داخل کشور را توسعه داد. البته می‌بایست یادآور شد که حرکت اسلامی با کیفیت کنونی از ۱۹/۱/۵۸ پا به عرصه وجود گذاشت، ولی تعدادی از اعضای آن دارای سوابق مبارزاتی در زمان حکومت‌های قبلی نیز بوده‌اند. گروه‌های کوچکی که در حرکت اسلامی ادغام شده و یا در آغاز تأسیس آن منحل گردیدند عبارت‌اند از:

۱. روحانیت مبارز (فعالیت در قم).
 ۲. سازمان آزادی (فعالیت در کابل).
 ۳. گروه قرآن و عترت (فعالیت در هرات و مشهد مقدس).
- حرکت اسلامی با یک بینش سختگیر مذهبی و تفکر واقع‌بینانه سیاسی به راه افتاد و با کاروان اصل علم و عمل همراه شد و برای رسیدن به دو هدف اساسی، سرنگونی نظام کمونیستی و اقامه حکومت اسلامی، با تمام تلاش و کوشش به پیش تاخت، و با شرکت شخصیت‌های مذهبی و مردمی دارای پایگاه مردمی خاصی شد به طوری که اینک در ۱۸ ولایت کشور دارای پایگاه‌های مقاومت مردمی است. این حرکت با داشتن حدود ۱۰۰ پایگاه در سراسر کشور بزرگترین حماسه‌ها را در انقلاب خونین و اسلامی افغانستان و افتخارات بسیاری برای مردم مظلوم به ارمغان آورده است.

تشکیلات حرکت اسلامی افغانستان

حرکت اسلامی به مثابه یک حزب، با آنکه خود را بدان موصوف نکرده، عمل می‌کند. در صدر آن رهبری روحانیت قرار دارد که دارای صلاحیت تام است. مسائل مهم اعم از سیاسی و نظامی و فرهنگی مشروط به اجازه رهبری است و در تصمیم‌گیری‌های شورای مرکزی و شورای اجرایی و سایر شعبه‌های داخل حزب نظارت کامل دارد. دومین مرجع حزب شورای مرکزی است که از اعضای اصلی حزب تشکیل می‌شود. تعداد و اسامی آنها افشا نشده و جلسات شورا نیز سری انجام می‌شود. باید

متذکر شد که تعداد اعضا محصور به نصاب خاص نبوده و اعضای فعال دیگر حزب نیز بنا بر موافقت رهبری و تصویب شورا می توانند در شورای مذکور راه یابند. سومین مرجع حزب شورای اجرایی است. شورای اجرایی پس از شورای مرکزی صلاحیت تصمیم گیری را داراست. البته شورا در دایره خاصی می تواند بحث کند. اعضای آن طبق سهمیه بندی ولایات بوده و هر ۲ سال یک بار انتخابات انجام می شود. شورای اجرایی دارای یک مسئول، یک معاون و یک منشی است که براساس انتخابات منصوب می شوند. این شورا هر دو ماه یک بار جلسه دارد، که به دلایل امنیتی محل خاصی برای آن تعیین نشده است.

تشکیلات در داخل کشور

تمامی ولایات دارای شورای ولایتی هستند که هر شورای ولایتی پاسخگوی مسائل ولایت خویش در قبال حزب است. تمامی جبهه ها، مدرسه ها و گروهها تحت نظر شورای ولایتی بوده و حق تصمیم گیری بدون نظر شورا را ندارند. شوراهای ولایتی دارای یک مسئول و چندین معاون هستند، همچنین دارای پایگاههای مختلف می باشند. پایگاهها هر یک شعبات اداری، نظامی، مالی و فرهنگی دارند. در رأس هر پایگاه مسئولی قرار دارد و دارای فرمانده خاص است. طبق تقسیم بندی، مناطقی که حرکت اسلامی نفوذ دارد به سه قسمت تقسیم شده است که هر یک دارای شورای عالی می باشند و هم اکنون سه شورای عالی وجود دارد که بدین قرارند:

۱. شورای عالی جهاد، مسئولیت ۵ ولایت را عهده دار است، که عبارت اند از: کابل، میدان، پروان، بامیان و لوگر.
۲. شورای عالی ایثار، مسئولیت ۵ ولایت دیگر را عهده دار است، که عبارت اند از: غزنی، ارزگان، قندهار، هلمندو.
۳. شورای عالی مقاومت، مسئولیت ۵ ولایت شمالی کشور را

عهده دار است، که عبارت‌اند از: بلخ، جوزجان، سمنگان، بخلان، و کندز.

شوراهای عالی‌داری رئیس و چندین معاون هستند و این سه شورا پاسخگوی مسائل ولایات در قبال مقام رهبری و شورای مرکزی می‌باشند.

نهادهای حرکت اسلام

۱. شرطه الخمیس

شرطه الخمیس در ۱۳۶۲ توسط رهبری حرکت اسلامی تأسیس شد و از آن‌پس در تمامی نمایندگی‌ها بخشی به نام آن مشغول به فعالیت گردید. شرطه الخمیس در هر هفته حداقل یک نشست دارد که در ضمن آن درسهای عقاید، سیاست، اخلاق، نظامی و... تدریس می‌شود. هدف از تأسیس آن تربیت و آموزش جوانان متعهد حرکت اسلامی است تا در راه مبارزه آزادی‌بخش هرچه بیشتر از تلاش و کوشش دریغ نورزیده و در صحنه‌های گوناگون آمادگی شایسته‌ای به دست آورد.

۲. صبح دانش

صبح دانش یک نهاد دانشجویی بوده و از همان قشر تشکیل شده است. در نمایندگی‌هایی که وجود دارد حداقل طی هفته یک جلسه دارد که در ضمن آن دروس عقاید، سیاست و ادبیات تدریس می‌شود.

۳. انجمن زنان

انجمن زنان با هدف و انگیزه به صحنه کشاندن زنان مسلمان و بالا بردن آگاهی آنان بوده که در این امر موفقیت رضایت‌بخشی داشته است. این سازمان نیز به صورت شورایی اداره شده، دارای نفوذ زیادی است.

۴. گردهمایی‌ها

گردهمایی‌ها نسبت به تناسب جمعیت بوده که براساس تقسیم‌بندی استانهای بزرگ و ولایات مشخص شده است و اعضای آنها هر هفته نشست داشته و در جریان مسائل جدید مناطق خود قرار می‌گیرند. هر ولایت در نمایندگی‌ها گردهمایی دارد، که مسئول جمع‌آوری حق عضویت و کمکهای مردم است. مشکلات مناطق با وساطت گردهمایی مطرح و مسائل حل می‌شود.

روابط با احزاب اسلامی افغانستان

حرکت اسلامی بارها علاوه بر تصریح مواد مرامنامه خود اعلام داشته است که با تمامی احزاب اسلامی و مبارز براساس اخوت اسلامی کمال همکاری را داشته، آرزومند است دوشادوش سایر مجاهدان مسلمان علیه دشمن مشترک جنگیده و استقلال کشور را به دست آورد. همچنین در طول ۱۰ سال انقلاب نیز در تمامی صحنه‌های مختلف مبارزه و جهاد اسلامی با حزبها همکاری داشته و در فرونشاندن جنگهای داخلی به عنوان حزب مصلح نقش بازی کرده و درگیریهای خونین داخلی را در ولایات مختلف، چون میدان، کابل، پروان، بامیان و... به آتش‌بس و سپس به صلح کشانده است. در این راه حتی خسارات زیاد و ضربات مهم را پذیرا شده است که شهادت عده‌ای از اعضا و زخمی شدن رئیس شورای عالی جهاد یکی از آن موارد به شمار می‌رود. در جنگهای داخلی تاحدی که به حرکت اسلامی مربوط می‌شود، معتقد است که براساس اصل وجوب دفاع از پایگاههای خود حفاظت کرده است. این امر در بررسی هیئت صلاحیت دار اعزامی حوزه علمیه قم در ۱۳۶۵ به داخل مشخص شده است. علت جنگهای داخلی را قدرت طلبی حزبها و گروهها، تحریک از سوی افراد منحرف و در ادامه و تشدید آن نقشه‌های زیرکانه دشمن، یعنی شوروی، می‌داند؛ و رهایی از شر چنین جنگها را اتحاد واقعی حزبها و رها کردن بندهای تنگ و کوتاه

گروهی می‌داند.

حرکت اسلامی در ایران با حزبها و گروه‌ها، از سال ۵۸ به بعد، همواره نشستهای مختلفی داشته است که درضمن گاهی اتحاد و ائتلافهای رسمی به وجود آمده، ولی به عللی دچار ازهم پاشیدگی شده است. به عنوان مثال مواردی را متذکر می‌شویم:

۱. در سال ۱۳۵۸ پس از تجاوز شوروی و اشغال افغانستان با همکاری سایر حزبها حزب اتحاد انقلاب اسلامی افغانستان به وجود آمد. حرکت اسلامی به عنوان عضو فعال عهده دار چاپ مدارک شد، چندین جلسه تشکیل داد، اما اتحاد که هنوز کودکی بیش نبود، عمرش را زود به پایان برد— علت دخالت بانده مهدی هاشمی بود که در تعدادی از اعضا نفوذ خاصی داشت.

۲. جبهه آزادی بخش اسلامی افغانستان، که مرکب از تمام گروههای مقیم ایران بود، از اتحاد انقلاب تأسیس شد و آیت الله محسنی، رهبر حرکت اسلامی، به عنوان دبیرکل جبهه مذکور انتخاب شد و به عنوان دبیرکل جبهه در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در اسلام آباد پاکستان شرکت کرد. باز جبهه دچار همان مرض اتحاد انقلاب شد و تعدادی از اعضا به پول و تعدادی به تسلیحات آن خیانت کردند و گروه گرایی در آن اوج گرفت و سرانجام با تلاشهای مهدی هاشمی کاملاً از بین رفت.

۳. در ۱۳۶۵ راجع به اعزام هیئت صلح برای فرونشاندن شعله های آتش جنگ داخلی تلاش بیحدی از خون نشان داد تا اینکه موفق به تدارک آن گردید و نماینده ای همراه هیئت اعزام کرد و افراد را ملزم به عملی نمودن مصوبات آن کرد. پس از تحقیقات زیاد و زحمات فراوان و جمع آوری مدارک مهم راجع به جنگهای داخلی، هیئت به ایران مراجعت کرد و از هرگونه محکومیت عاملان جنگها خودداری کرد و از افشاگری کشتارها پرهیز نمود.

۴. از شرکت در ائتلاف موجود که امروز جریان دارد، شبهه ای

به خود راه نداد و با گذشت زیاد ترجیح داد تا در راه اتحاد، که فقط امیدی به آن می رود، فعالانه سهم باشد.

۵. در پاکستان با حزبهای مسلمان و مبارز افغانی در تماس بوده و روابطش را براساس اخوت اسلامی و احترام متقابل استوار کرده است. هرچند حرکت اسلامی در ائتلاف هفتگانه از احترام خاصی برخوردار بود و امتیازات بیشتری حاضر بودند به آن بدهند، ولی همواره نه به عنوان یک حزب، بلکه به عنوان نماینده و مدافع حقوق مورد شیعه برخورد داشته است.

سیاست حرکت اسلامی

حرکت اسلامی شرکت در کنفرانسه‌های بین المللی را بلامانع دانسته، تماس و ملاقات با کشورهای غیرمسلمان را جایز می داند. دخالت شرع را در تمامی قراردادها شرط دانسته و در این راستا چون فقهاتی عمل می کند. حرکت اسلامی ناسیونالیسم را رد کرده، ملی گرایی، منطقه گرایی و نژادپرستی را محکوم نموده، در بعضی موارد آن را در حد شرک به حساب می آورد. در مقابل خواستار انترناسیونالیسم اسلامی است و بارها اعلام داشته است که مرزهای کنونی کشورهای اسلامی طرح بلاد کفر و سردمداران استعمار بوده و هیچگونه ارزش دینی و شرعی ندارد، در این میان وجود حکومت واحد اسلامی را در شرایط موجود جهانی ضروری می داند. حرکت اسلامی به طور آشکار اکثریت حکومت‌های حاکم در بلاد اسلامی را غیراسلامی دانسته و اسقاط آنان را اولین گام نجات جامعه مسلمانان از وابستگی، بردگی و فساد شایع عصر می داند. نهضت‌های تجزیه طلب در جهان اسلام را تقسیم کرده و مبارزات آنان را منفی به حساب می آورد و به جای آن خواستار اصلاح حکومتها است. حرکت اسلامی «استقلال پشتونستان» را کاملاً مردود شمرده و در مقابل خواستار آزادی کشمیر از چنگ هندوستان است. با وجود تعدد حزبهای اسلامی در کشور، حکومت اسلامی را قابل اجرا دانسته و اختلاف مذاهب را مانع

تحقق آن نمی‌داند. تمامی این مطالب در کتاب مواضع ما درج شده و در مجله استقامت، ارگان حرکت، چاپ قم، نیز منتشر شده است. به‌طور کلی حرکت اسلامی ایجاد حکومت اسلامی را در کشور اسلامی ضروری دانسته، سیاست «نه شرقی، نه غربی» را رکن اساسی استقلال می‌داند.

فعالیت‌های حرکت اسلامی در داخل

حرکت اسلامی از بدو تأسیس تاکنون توجه خاص خود را به جنگ مسلحانه معطوف داشته و به آن سرمایه بزرگ اختصاص داده است. حرکت اسلامی یگانه راه موفقیت انقلاب اسلامی کشور را از همین راه می‌داند و معتقد است که کمونیستها فقط زبان زور را می‌شناسند و تنها ضربات مهلک نظامی می‌تواند پایه‌های نظام کمونیستی را ساقط کند. از سال ۵۸ تا امروز در ولایات، کابل، میدان، پروان، غزنی، بامیان، سمنگان، بلخ، جوزجان، قندهار، هلمند، فراه و نیمروز، جبهه‌های مستقلی داشته و پس از سال ۶۰ در ولایات پکتیا، لوگر، بغلان و کندز نیرو داشته و در بعضی از این ولایات، جبهه‌های مستقل و جداگانه تشکیل داده است. حرکت اسلامی در تمامی ولایات مذکور در کلیه جنگ‌های ضد کمونیستی شرکت فعال داشته و در کابل به‌عنوان یگانه حزبی که بیشترین آمار عملیات‌ها را به خود اختصاص می‌دهد، حضور عینی دارد. بیش از ۱۰ بار وزارتخانه‌ها، سفارت شوروی، مراکز جاسوسی و نظامی رژیم را در کابل مورد حملات موشکی و بمب‌گذاری قرار داده است. صدها اعدام انقلابی موفقیت‌آمیز داشته است. بیش از ۲ هزار نفر از اعضا و وابستگان آن زندانی شده‌اند که تعدادی از آنها اخیراً رهایی یافته‌اند. حرکت اسلامی در مدت ۱۰ سال هزار شهید تقدیم اسلام و قرآن کرده است.

به‌نظر ما حرکت اسلامی با داشتن سابقه عملیات نظامی گسترده، تاکتیک‌های پیچیده در مقابله با دشمن، استفاده از کار اطلاعاتی و

پنهانکاری در داخل افغانستان، داشتن پایگاههای مقاومت مردمی و روابط خوب و نزدیک با اتحاد اسلامی هفتگانه برادران اهل سنت،^۸ می تواند در برقراری جمهوری اسلامی افغانستان نقش مهمی را به عهده گیرد.



بنیاد اندیشه
شماره ۱۳۱۲

۸. برای آشنایی با دیدگاههای حرکت اسلامی در ارتباط با اهل منت، رجوع شود به: «توضیحات».

سازمان نصر افغانستان

گروه‌هایی که تحت نامهای «روحانیت مبارز»، «حزب حسینی»، «دانشجویان علم اسلامی» و «روحانیت نوین» در حوزه نجف اشرف و یا در قم و مشهد فعالیت می‌کردند، با ادغام در یکدیگر موجودیت سازمان نصر را در فروردین ۱۳۵۸ اعلام داشتند. رهبری سازمان نصر شورایی است و اعضای آن عمدتاً از افراد تحصیل کرده دانشگاهی و طلاب و علمای افغانی تشکیل می‌شود. سازمان نصر در هزاره‌جات، هرات و جنوب غربی کشور از نفوذ ریشه‌داری برخوردار است و دهها پایگاه مقاومت اسلامی در مناطق یاد شده به وجود آورده و در عملیات نظامی بیشمار شرکت کرده است. همچنین اداره مناطق آزاد شده را نیز به عهده دارد.

سازمان نصر هوادار تشکیل سیستمی با ویژه‌گی‌های نظام اسلامی ایران است و با توجه به نیروی نظامی خود در آینده می‌تواند وظایف خود را در ایجاد جمهوری اسلامی افغانستان، بخوبی ایفا کند و از آن پاسداری نماید. سازمان نصر دارای مرامنامه‌ای است که نشان‌دهنده طرز فکر و روشن‌اندیشی برادران در زمینه‌های اسلامی - سیاسی می‌باشد.^۹

*

برای آشنایی بیشتر با تشکیل و رشد سازمان نصر افغانستان به طور خلاصه تاریخچه آن را ذکر می‌کنیم و شرح بیشتر آن به وقت دیگری موکول می‌شود.

در سالهای ۴۸ - ۴۷، اواخر سلطنت ظاهرشاه (عروسک بی اراده شرق و غرب)، در دل رنجور و مأیوس فرزندان غیور اسلام در افغانستان جرقه‌ای جهید و آتشی به وجود آمد تا زندگی افسرده، سرد و ساکت جهان یخ بسته از سرمای جهل، ستم، بی‌عدالتی را در شراره‌های آن‌چه از درون جان آنان زبانه می‌کشید، گداخته و گرم سازد و با توفان جهل کوب

۹. مرامنامه در جلد دوم کتاب خواهد آمد .

ستم سوز، برای رهایی مستضعفان بپاخیزد و با چنگالهای پر خون دژخیمان درآویزد تا خواست ستمدیدگان (واجعل لنا من لندك و لیا واجعل لنا من لندك نصیرا) در وعده حتمی خداوند جلوه عینی و شهود یابد (وكان حقاً علینا نصر المؤمنین).

جوانان مسلمان، با تعهد اسلامی و احساس برخاسته از درد و قبول مسئولیت در برابر هرآنچه که وجود داشت — بویژه ارزشهای اسلامی و سرنوشت مردم مسلمان که از سوی دلقکهای استعمار به بازی و مسخره گرفته می شد — برآن شدند که تا در حد امکان برای پاره کردن زنجیرهای اهریمنی و دریدن پرده های نیرنگ و فریب شب آوران که بر سیمای تابناک ارزشهای اسلامی کشیده بودند و مردم مسلمان را به دنبال آن به اسارت و مرگ تدریجی و سیاه می کشاندند، اهتمام ورزند — که «من اصبح ولم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم». اما، با اعتقاد به این حقیقت که هر کار سیاسی - نظامی که بر محور باورهای مکتبی (اسلام) استوار نباشد و در تابندگی فرهنگ زلال اسلامی متکی بر روحی روشنایی و جهت نیابد، نه تنها به کعبه مقصود نخواهد رسید، بلکه سر از ترکستان درخواهد آورد، و با درکی که از وضعیت جامعه، موقعیت خود، ابزار و زمینه کار و روش آن داشتند، نخست به کار فرهنگی - ایدئولوژیک پرداختند و در ۱۳۵۱ که توان کار سیاسی را در خود یافتند، اولین هسته سیاسی را تحت نام «روحانیت نوین» به وجود آوردند.

البته انتخاب نام روحانیت نوین بر این مبنا نبود که این هسته تنها متشکل از روحانیت بود و بس، بلکه به خاطر نیاز شدید در ضرورت تغییر اصولی در وضع روحانیت بود که احساس می شد، زیرا به دنبال سیاستهای استعماری جهت فلج کردن این بازوی نیرومند مردم، روحانیان نیز از سویی در عمل پذیرفته بودند که کار خدا را به خدا واگذارند و کار قیصر را به قیصر! از سوی دیگر، میان خود و نسل جوان دیواری برافراشته تا آسمان احساس می کردند و راهی برای آشنایی و آشتی نمی یافتند و نسل جوان نیز

از روحانیت رمیده و بیگانه بود، لذا با اعتقاد به اینکه تا این دو بازو همکار نشوند و این دو مشت برای کوبیدن برج و باروی خصم به هم گره نخورد، کاری را نمی‌توان از پیش برد، روحانیت نوین به وجود آمد.

بنابر آنچه که اشاره شد، گروهی از روحانیان و روشنفکران مسلمان بر مطمئن‌ترین نقشه استعمار-استبداد، جدایی حوزه-دانشگاه، تاختند و در اندک زمان توانستند دیوارهایی را که در چند قرن میان این دو گروه شکل گرفته بود، با تغییر انقلاب در بینش و کردار بخش مهمی از روحانیت افغانستان درهم فروریزند، تا آنجا که هرگز دشمن انتظار آن را نداشت و مهره‌های آگاه و ناآگاه استعمار، استبداد-ارتجاع، از این تحرک و پیروزی دچار سرگیجه شدند.

بدین ترتیب، با پیوند حوزه و دانشگاه و وحدت طلبه و دانشجو، در جهت ایجاد تشکیلات اصولی، برای به ثمر رساندن مبارزات حق طلبانه مردم افغانستان توان بیشتری یافتند و در ۱۳۵۲ با نام «گروه مستضعفان» به کار خود ادامه دادند.

از ۱۳۵۴ پس از تدوین مرامنامه و اعلام مواضع در زمینه‌های اعتقادی-سیاسی، تحت نام «حزب حسینی» مبارزات ادامه یافت. تا پایان ۱۳۵۵ تنظیم کارهای فکری-سیاسی و سازمان‌دهی دو تیپ طلبه و دانشجو، و به طور کلی با سوادان، سامان گرفت و در سطح توده‌های عوام از طریق تبلیغ و خطابه کار روشنگری گسترش یافت.

در ۱۳۵۶ بعد تازه نظامی — که سازمان خود را قادر به تدارک مقدمات آن می‌دید — بر مجموعه فعالیتهای سازمان افزوده شد و شاخه نظامی برای وارد کردن ضربه‌های خود بر پیکر رژیم مشغول فراگیری دانش نظامی گردید.

در سال ۱۳۵۷ کودتای خونین و ننگین ۷ ثور به وقوع پیوست و جو خفقان و پلیسی که لازمه نظامهای مارکسیستی است، ایجاد شد و هر لحظه امکان وارد شدن ضربه‌های جبران‌ناپذیر را به وجود آورد و برای جلوگیری از

این ضربه‌ها مرکزیت به خارج از کشور انتقال یافت و بعد از آن از ۱۳۵۷ تحت نام فراگیر «سازمان نصر افغانستان» به مبارزات اسلامی خود هرچه پرتلاشتر ادامه داد، ولی به دنبال کودتای ۷ ثور چرخش سیاست در افغانستان جنگ مسلحانه را بر سازمان تحمیل کرد.

پس از کودتای ۷ ثور در ۱۳۵۷ و انتقال مرکزیت به خارج از کشور و انتخاب عنوان، سازمان نصر افغانستان دو گروه متعهد دیگر، یکی به نام «روحانیت مبارز» که قبلاً توسط یک گروه از علمای انقلابی افغانی مقیم نجف اشرف تشکیل یافته بود، و دیگری «گروه مستضعفین» که با تلاش طلاب جوان افغانی مقیم مشهد مقدس به وجود آمده بود، پس از مذاکرات دوستانه به سازمان پیوستند و کار در خارج از کشور شکل گسترده‌تری یافت.

همزمان با آغاز جنگ، میدان فعالیت سازمان، علاوه بر مدرسه‌ها و مکتبها و دانشگاهها، در روستاها و درون شهرها نیز رسوخ یافت و پشتوانه اصیل مردمی برای دست بردن به مسلسل در راه سرنگونی دولت دست‌نشانده و قطع ریشه‌های ستم و تجاوز به وجود آمد. از اواخر ۱۳۵۷ همراه با خیزش سرخ و انقلابی ملت مسلمان و قهرمان افغانستان اعضای سازمان نصر نیز، مانند دیگر برادران، در سنگرهای داخل کشور به مقاومت مسلحانه و قهرمانانه بر ضد امپریالیسم شوروی پرداختند.

این سازمان هم اکنون نیز به عنوان یک بخش از مبارزات اسلامی و رهایی بخش ملت افغانستان تلاش خود را در زمینه‌های اعتقادی-سیاسی-نظامی به خاطر ادای رسالت و مسئولیت اسلامی خود ادامه می‌دهد و تا محو کامل مظاهر شرک و استکبار از پای نخواهد نشست.

سازمان نصر، به رغم توطئه‌های خائنه دشمنان اسلام و منافقان بدتر از کفار، همواره در راه مستقیم اسلام ناب محمدی گام برداشته و با تلاش و کوشش فدا و ایثار، همواره از اختلاف افکنی‌های دشمن در درون سازمانها و یا جبهه‌های نبرد جلوگیری کرده و در راه وحدت اسلامی و

تشکیل همه نیروهای مجاهد مسلمان، حتی از دادن شهید نیز دریغ نورزیده است.^{۱۰}

سازمان نصر برای پیروزی بر دشمن متجاوز در ایجاد ائتلاف هشتگانه نیروهای مجاهد - موجود در ایران - نقش عمده‌ای به عهده داشت و مواضع روشن این ائتلاف همچون تیری زهرآگین در قلب دشمنان انقلاب اسلامی افغانستان جای گرفت و آنان را از گسترش توطئه و طرح تفرقه بازداشت.^{۱۱}

البته سازمان همچنان که با نیروها و سازمانهای موجود در ایران همکاری و تعاون جهادی دارد، آمادگی کامل برای گسترش این وحدت در ابعاد کاملتر آن را نیز داراست و می‌تواند با اتحاد هفتگانه مجاهدان موجود در پیشاورپاکستان نیز در راه پیروزی نهایی بر سوسیال امپریالیسم و مزدوران داخلی حاکم بر کابل تعاون اسلامی داشته باشد.

آخرین گام وحدت طلبانه سازمان، با همکاری نیروهای انقلاب اسلامی ایران، ایجاد هماهنگی میان نیروهای ائتلاف هشتگانه و سازمانهای مستقل جهادی افغانستان است که در اعلامیه مشترک آنان در تهران انتشار یافت.

۱۰. بی‌مناسبت نیست که در اینجا یاد برادر عزیز حجت‌الاسلام سید حسین حسینی که عضو شورای مرکزی سازمان بود و فعالانه در راه برقراری وحدت و ایجاد نظام اسلامی در افغانستان می‌کوشید، و سرانجام نیز در این راه جان باخت، گرامی بداریم. البته همه شهدای انقلاب اسلامی افغانستان در نزد حق تعالی جای دارند.

۱۱. متن کامل بیانیه و مواضع ائتلاف هشتگانه جهت آگاهی از دیدگاههای برادران در جلد دوم کتاب خواهد آمد.

حزب دعوت اتحاد اسلامی

حزب دعوت اتحاد اسلامی افغانستان با ادغام و وحدت گروه‌های «طلوع حق»، «انجمن اسلامی»، «سازمان فلاح اسلامی» و اکثریت حزب اسلامی «رعد» به وجود آمده و به صورت شورایی اداره می‌شود و مرامنامه آن روشن‌گر اهداف آن می‌باشد. حزب معتقد به مبارزه اساسی و درازمدت بوده، خواهان از بین بردن رژیم کمونیستی وابسته به شوروی و روی کار آمدن حکومت اسلامی (مبتنی بر قرآن و سنت) است. این سازمان حاصل تلاش راد مردانی است که از ۱۳۴۹ به بعد در اشکال مختلف علیه رژیم‌های حاکم در افغانستان مبارزه کرده و قبل از ۱۳۵۷ معتقد به مبارزه اصولی پی‌گیر، بنیادی و منظم شده بودند. به همین دلیل، یکی از تشکیلاتی است که نمایندگان حوزه و دانشگاه در شورای رهبری آن به طور یکسان مشغول ایفای مسئولیت‌اند. در این تشکیلات رهبران و کادرهای اساسی از میان تمام اقوام و ولایات افغانستان انتخاب شده‌اند.

حزب دعوت دارای ۷ کمیته بوده و مسئولان کمیته‌ها با منشی دفتر مرکزی شورای رهبری را تشکیل می‌دهند. کمیته‌ها نیز شورایی اداره می‌شوند. بدین اساس حزب از بدو تأسیس تا کنون دچار انشعاب یا تشتت نشده است. علمای حزب دعوت اسلامی عموماً تحصیل کرده حوزه‌های نحف اشرف و قم هستند. این دو مرکز مهم اسلامی فقه تشیع باعث شده تا با افکار مبارزاتی دو شخصیت مهم انقلابی و مرجع جهان اسلام، امام خمینی و شهید صدر، آشنا شوند.

درواقع این حزب از اندیشه‌های شهید رابع، حضرت آیت الله سید محمد باقر صدر، نشئت گرفته، افکار و ایدئولوژی آن کاملاً اسلامی می‌باشد، و یکی از علل و چگونگی به وجود آمدن آن نیز درهمین راستاست این حزب با افکار وارداتی بیگانگان مبارزه می‌کند و خواهان حکومت جهانی اسلام است.

حزب معتقد به مرزهای ساختگی استعماری نبوده و امت اسلامی

را امت واحد می‌داند و تمام بدبختی‌های جهان اسلام را در سایه ناسیونالیست‌خواهی و ملیت‌پرستی مسلمانان می‌داند و به همین دلیل حزب علاوه بر تمام مناطق شیعه‌نشین، در میان جامعه برادران سنی نیز حضور عینی دارد، ولی به طور گسترده و همه‌جانبه در استانهای کابل، پروان، میدان، غزنی، هرات، قندهار و هلمند موجودیت علنی دارد. رهبری و اعضای آن به وابستگی قومی و قبیله‌ای اعتقاد ندارند و روی همین اصل فعالیتهای اسلامی - نظامی حزب به دو صورت تقسیم‌بندی شده است:

۱. برای دعوتگران هدف اسلامی مقدس و مهم است، نه شهرت طلبی؛ از این رو دعوتگران سربازان گمنام انقلاب اسلامی بوده، در میان گروههای شیعه و سنی مشغول فعالیت اسلامی و تشکیلاتی هستند. ۲. با اینکه حزب اسلحه کافی در دسترس ندارد، ولی اعضای آن به صورت مشخص و روشن فعالیت نظامی دارند و در میان مردم (حوزه‌های محلی)، که بزرگان قوم آنها را تشکیل داده‌اند، به تلاشهای پیگیر نظامی در جهت اهداف اسلامی مشغول‌اند. علاوه بر این، حزب پایگاههای مستقلی دارد که با نام حزب دعوت اتحاد اسلامی به وجود آمده و بیشترین فعالیتها را در استانهای کابل، غزنی، هرات، قندهار و... به عهده دارد. حزب به صورت علنی دارای ۱۴ پایگاه نظامی است. البته حزب دعوت بنا بر استراتژی نظامی خود، معتقد است که پایگاههای نظامی باید از روستاها به خطوط مقدم جبهه‌های جهاد انتقال یابد. با داشتن این تئوری حزب از یکسو در مناطق آزاد شده به تشکیل پایگاه مبادرت نورزیده، ولی افراد و اعضا و هواداران و وابستگان آن در اغلب روستاها و قصبات فعال هستند و در واقع حزب به دو نوع، فعالیتهای نظامی‌اش را سازمان داده است: به طور آشکار و به شکل سری و در میان مردم.

فعالیت سیاسی حزب در داخل افغانستان بر حذر داشتن گروهها از جنگهای داخلی، شناسایی دوستان و دشمنان انقلاب اسلامی، و ترویج خط اصیل اسلام از طریق پخش اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها و...

افشاگری‌ها نقشه‌ها ک. گ. ب و «خاد»، و کوشش بیش از حد برای حفظ وحدت و یا حداقل جوی هماهنگ بین گروه‌های تشیع است. حزب از سال ۱۳۶۰ تا کنون همیشه از جنگهای داخلی به صورت یک پدیده شوم استعماری و عارضی و انحرافی نام برده است. در آن زمان همه رهبران، بویژه گروههای درگیر، جنگهای خانمانسوز داخلی را جنگ مقدس اعلام می‌کردند، ولی حزب این جنگ را توطئه از سوی شوروی می‌دانست و به همین دلیل باند مهدی‌هاشمی فعالیتهای آن را به سود شوروی قلمداد کرد و آخرین توان خود را در تضعیف حزب دعوت اسلامی به کار برد و با صراحت این حزب را مزدور و حتی شهید صدر را نیز آمریکایی نامید تا این خط اصیل اسلامی را در افغانستان تضعیف کند، و متأسفانه توانست مدت مدیدی حزب را در ایران با تحریم اقتصادی و نظامی و حتی تبلیغاتی مواجه سازد. پس از افشای خیانتهای او، حزب توانست به فعالیت خود وسعت بدهد. البته با وجود سیل مشکلات، باز هم حزب توانست با حفظ اصول و مبانی فکری و عقیدتی خود، هم از لحاظ نفوذ و هم از نظر پایگاه و فعالیتهای انقلابی، بر دیگران پیشی گیرد. حزب این توطئه‌ها را مغرضانه معرفی کرد و به صراحت اعلام داشت که هیچ کس قادر نیست حزب را از حضرت امام و خط آن رهبری جدا سازد.

حزب با داشتن امکانات محدود توانست در داخل افغانستان مدرسه‌های مردمی و حوزه‌های علمیه بنا کند و در خارج از کشور در سطح کلاسهای سوادآموزی تا دانشگاه افراد خود را آموزش دهد. همچنین توانست کلاسهای عقیدتی - سیاسی در شهرستانهای ایران تأسیس کند و به فعالیتهای سیاسی در ایران، پاکستان، هند و اروپای غربی بپردازد.

حزب نشریه‌هایی مانند پیام دعوت، هفته‌نامه جهاد و ماهنامه دانشجویی به نام رهروان اسلام را منتشر کرده است. این حزب با ایجاد وحدت تشکیلاتی و رهبری شورایی، از هرگونه اختلاف درون گروهی و کوچکترین انشعابی مصون مانده است.

- رهبران و مؤسسان حزب عبارت اند از: مؤسسان حزبها و سازمانهای اسلامی، که با وحدت خود سازمان حزب را به وجود آورده اند:
۱. طلوع حق: حجج الاسلام شیخزاده غزنوی، علی محقق افشاری، امین وحیدی و...
 ۲. انجمن اسلامی: حجج اسلام امان میرزایی، عبدالله اصغری، بصیرهراتی و...
 ۳. سازمان فلاح اسلام: حجت الاسلام عبدالحکیم صمدی آقایان محمد ابراهیم بابه، محمد حسین ستیز، سکندر قیام و...
 ۴. حزب اسلامی رعد: شیخزاده خزاعی و...
- در ۱۳۵۶ احزاب فوق با وحدت تشکیلاتی موجودیت حزب را اعلام کردند. البته پیش از آن هم فعالیتها به صورت فرهنگی، تشکیل کلاسهای عقیدتی و سیاسی، پخش کتاب و نشریه و روشنگری توده های محروم افغانستان انجام می گرفت.

حرکت انقلاب اسلامی

این سازمان در ۱۳۵۷ به وجود آمد و رهبری آن به عهده مولوی محمدنبی محمدی است. وی از قبیله پشتون و متولد شده در یک خانواده روحانی می باشد و در منطقه خود دارای نفوذ و شهرت و احترام خاصی است. وی پیش از این یک مدرسه دینی را در ولایت لوگر اداره می کرد و پس از اشغال افغانستان به تأسیس حرکت اقدام نمود و خواستار برقراری نظام اسلامی در افغانستان شد. در مناطق پشتون نشین جنوب کشور و ترکمنهای شمال این حرکت نفوذ ویژه ای دارد. وی قبلاً عضو پارلمان هم بود. حزب وی توانست در نبرد با متجاوزان نقش خاصی را ایفا کند و گروه زیادی را جذب جهاد نماید.

از نظر غربی ها حزب حرکت انقلاب اسلامی یکی از سه حزب معتدل اسلامی در افغانستان است. طبق ادعای مجله آل سعود، چاپ لندن، رهبر حزب شخصاً مانعی از مراجعت ظاهر شاه — مورد علاقه غرب و آل سعود — نمی بیند، و هواداران آن است که وی بازگردد و حداقل مسئول تشریفات حکومت جدید باشد.^{۱۲}

تکنیب و تأیید این مطلب به عهده حزب و رهبری آن است تا مردم افغانستان بخوبی دریابند که آیا بالاخره ده سال جنگ و صدها هزار شهید برای آن بود که ظاهر شاه بازگردد، و یا برای ایجاد یک جمهوری اسلامی بوده است؟

حزب اسلامی

این حزب منشعب از حزب اصلی — به همین نام — بوده و رهبری آن را مولوی یونس خالص به عهده دارد. وی به عنوان مولوی نفوذ ویژه‌ای در ننگرهار و پکتیا دارد و اکثریت اعضای حزب وی را طلاب مدارس دینی تشکیل می‌دهند. هواداران حزب، همراه دیگر برادران افغانی، در جهاد مسلحانه در مناطق زیرپوشش خود شرکت دارند.

مولوی یونس خالص، به رغم پیری و عمر بیش از ۷۵ سال، یکی از رزمندگان قدیمی قبیله‌های پاتان است. او همواره و در بحرانی‌ترین شرایط با داخل افغانستان در ارتباط مستقیم بود و از پیشاور حرکت جهاد حزب را رهبری می‌کرد. محاصره شهر خوست از جمله کارهای حزب بود.

وی از ۱۹۷۵ به علت درگیری با داود خان به پیشاور رفت و سپس به عنوان رهبر مجاهدان وارد معرکه شد. او بشدت با بازگشت ظاهرشاه مخالفت می‌ورزد.

وی که سوابق جهادی و رهبری مردم منطقه خود را دارد به علت تکرورهای حکمتیار از او جدا شد، ولی نام «حزب اسلامی» را برای سازمان خود حفظ کرد. مجموعه تحت رهبری وی از نیرومندترین سازمانهای مجاهدان به شمار می‌رود.

محاذ ملی افغانستان

سید احمد گیلانی رهبری محاذ ملی را به عهده دارد. وی از علمای مذهبی متعصب افغان بوده و در سیاست، ملی گرا و در تصوف منسوب به سلسله قادریه است. حزب وی در واقع فاقد ایدئولوژی مکتبی بوده و به محافظه کاری معروف است و به علت نسبت سببی با ظاهرشاه از اعتبار و موقعیت عمده ای در میان گروههای انقلابی برخوردار نیست. وابستگان خرده بورژوازی در این حزب رخنه دارند؛ و در عین حال بعضی از قبیله های جنوب از آن پشتیبانی می کنند. وی هوادار سیاست ملایم در قبال غرب و شرق است و می خواهد در کشور نظامی استقرار یابد که با غرب روابط حسنه ای داشته باشد.

حزب محاذ ملی، به رغم اعتدال و روابط خوب با غرب، در دریافت کمک و سلاح از غرب کمتر از دیگر گروهها بهره مند بود. در این زمینه ظاهراً حزب اسلامی حکمتیار از همه بیشتر بهره مند شده است. در حالی که او همواره در سخنرانی های خود از «غرب گندیده» انتقاد می کند و به ظاهر هوادار دیدار و گفتگو با رهبران غرب نیست، ولی از طریق آل سعود ارتباط خوبی با غرب دارد...

اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان

این اتحاد در ۱۳۶۰ توسط استاد عبد رب الرسول سیاف به وجود آمد و وی خود به رهبری آن انتخاب شد. او تحصیلات خود را در الازهر به پایان رسانده و در گذشته استاد دانشگاه کابل بوده و با جوانان مسلمان و نهضت اسلامی افغانستان همکاری می‌کرد. او در دوران داودخان همراه دیگر رهبران اسلامی به زندان افتاد و در زمان ببرک کارمل آزاد شد و سپس توانست به پیشاور برود و اتحاد اسلامی را به وجود آورد. این اتحاد در راه تأسیس یک نظام اسلامی در کشور می‌کوشد.

بعضی‌ها وی را یک «بنیادگرای حقیقی» می‌نامند. تسلط وی بر زبان عربی و آشنایی‌های قبلی وی با حرکت‌های اسلامی جهان عرب باعث شده که از موقعیت خوب در میان عرب‌ها برخوردار باشد. کمک‌های جهان عرب به حزب وی، سرانجام توانست در جذب افراد و نیروی بیشتر او را یاری دهد و حزب اتحاد اسلامی بتواند نقشی را در مناطقی از افغانستان به عهده بگیرد. البته هواداری وی از سیاست آل سعود نقطه‌ای منفی در زندگی اوست.

سازمان حزب الله

حزب الله افغانستان در اواخر ۱۳۵۹ ه. ش در شهر هرات تأسیس شد. مؤسسان این تشکیلات سیاسی - نظامی تعدادی انگشت شمار به سرپرستی برادر مجاهد و مبارز قاری احمد علی عوز و روارن بودند که به همت آنها اقدام نظامی حزب الله در افغانستان صورت پذیرفت. این جریان از ابتدا مورد استقبال توده مردم واقع شد، و به همین دلیل مبارزات مسلحانه سبب رشد آن در زمینه های فرهنگی تبلیغاتی، سیاسی، نظامی اقتصادی و اجتماعی و غیره گردید.

امروز دیگر حزب الله منحصر به هرات نبوده، بلکه به عنوان یک تشکیلات نیرومند فراگیر در ولایت هرات بادغیسی، عوز، فراه همیروز، غزنی، ارزگان و ناریاب فعالیت دارد و عضو فعال شورای ائتلاف اسلامی افغانستان است. دفتر مرکزی حزب الله افغانستان در مشهد مقدس قرار دارد. نحوه اداره این تشکیلات ستادی است.

جبهه متحد انقلاب اسلامی

این سازمان با ادغام و اتحاد چهار گروه کوچک «امت»، «فداییان اسلام»، «رجاء» و «جنبش مستضعفین» در ۱۳۶۰ به وجود آمد و رسماً اعلام موجودیت کرد. رهبری جبهه متحد انقلاب اسلامی شورایی است و افراد آن از تاکتیکهای پنهانکاری استفاده می‌کنند. سازمان در شمال کشور نفوذ و پایگاه داشته و خواستار برقراری نظام اسلامی در سراسر افغانستان است. در داخل افغانستان، این سازمان اغلب با همان نام «فداییان اسلام» شناخته می‌شود.

نهیضت اسلامی افغانستان

نهیضت اسلامی یکی از جریانه‌های مبارز اسلامی افغانستان است که طی یک راهپیمایی اعتراض آمیز در مقابل سفارت دولت کودتای کابل در تهران، در ۱۳۵۸ بر مبنای اصول مترقی و عالیۀ اسلام و تعالیم زنده و جاوید قرآن اعلام موجودیت کرد. همان طور که در مرامنامه آن آمده است، هرگونه فعالیت و جبهه گیری خود را در چهارچوب قوانین و مقررات اسلام که جوابگوی نیازهای زندگی فردی، اجتماعی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی در هر زمان است، اعلام داشته و هرگونه وابستگی به شرق و غرب و گروه‌های ضد اسلامی را مردود و خارج از مسیر نهیضت می داند. از آن تاریخ تا کنون حدود ۱۰ سال می گذرد. نهیضت پیوسته خود را در کنار ملت محروم و مسلمان افغانستان عملاً احساس کرده و در ابعاد مختلف انقلاب گامهای مثبت برداشته است که به طور نمونه و فهرست وار قسمتی از آن در زیر بازگو می شود:

الف) فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی در داخل کشور

از آغاز انقلاب اسلامی یکی از هدفهای مهم نهیضت اسلامی بسط و گسترش فرهنگ غنی و پویای اسلامی بوده است و در همین راستا بهترین راه را احیای مدارس دینی و کلاسی تشخیص داده و با وجود کمبود امکانات و نبودن کتابهای درسی و غیره توانسته است بتدریج مدارس زیادی را از کلاس اول ابتدایی تا آخر راهنمایی با استفاده از کتابهای درسی جمهوری اسلامی در مناطق مختلف بازگشایی کرده و فرزندان و نونهالان مسلمان را در خط انقلاب با سواد سازد. همچنین توانسته است تعداد ۱۲ مدرسه کلاسی را به نام امام جعفر صادق (ع) احیا و زیرپوشش قرار دهد.

۱. مدرسه شهرک نگوری با ظرفیت ۳۰۰ شاگرد و ۸ معلم.

۲. مدرسه منطقه زیرک با ظرفیت ۱۰۰ شاگرد و ۲ معلم.

۳. مدرسه منطقه بازار غجور با ظرفیت ۳۰۰ شاگرد و ۱۰ معلم.
 ۴. مدرسه منطقه جاله با ظرفیت ۱۰۰ شاگرد و ۳ معلم.
 ۵. مدرسه منطقه سیازمین با ظرفیت ۱۲۰ شاگرد و ۳ معلم.
 ۶. مدرسه منطقه سیازمین با ظرفیت ۵۰ شاگرد و ۲ معلم.
 ۷. مدرسه منطقه جاکه پستی با ظرفیت ۶۰ شاگرد و ۲ معلم.
 ۸. مدرسه منطقه سبزک ستان با ظرفیت ۱۵۰ شاگرد و ۵ معلم.
 ۹. مدرسه منطقه سبزک ستان با ظرفیت ۹۰ شاگرد و ۴ معلم.
 ۱۰. مدرسه شهرک المیتو با ظرفیت ۱۵۰ شاگرد و ۵ معلم.
 ۱۱. مدرسه شهرک مرکز جاغوری با ظرفیت ۳۰۰ شاگرد و ۱۰ معلم.
 ۱۲. مدرسه شهرک نواحی یسنگ ماشه با ظرفیت ۲۰۰ شاگرد و ۲ معلم.
- نهضت از نظر فرهنگی و تبلیغی دارای بخش داخلی و خارجی است که در داخل غیر از نشر هفته نامه جهاد، کتابخانه های عمومی ثابت و سیار امانی و غیر امانی به وجود آورده که مردم از آنها جهت مطالعه و درس استفاده می کنند. در خارج نشریه ای به نام ارگان نشرانی نهضت اسلامی افغانستان و نشریه دیگری به نام ندای انقلاب داشت که فعلاً به جهت عدم امکانات تعطیل است. تعداد ۱۲ باب مدرسه دینی را در نقاط مختلف به طور آزاد و دور از گرایش گروهی احیا و زیر پوشش حوزه علمیه قرار داده است که ذکر نام آنها موجب تطویل خواهد بود.

ب) فعالیتهای نظامی

در مورد فعالیتهای نظامی صرف نظر از اینکه در جهاد مستمر و مداوم علیه نظام الحادی در مناطق مختلف شرکت جسته و سهم داشته است، پایگاههای زیادی را در مناطق مختلف نیز دایر کرده است که اسامی آنها بدین قرار است:

۱. ولایت معرات: دارای سه جبهه در مناطق غوریان، انجیل، پشتون زرغون به نام جبهات شهید مصطفی حقجو.

۲. ولایت غور: پایگاه موسی ابن جعفر در پسانند.
۳. ولایت هلمند: پایگاه امام سجاد منطقه ناومیش.
۴. ولایت ارزگان دارای سه پایگاه در مناطق تمران، کجران، ارزگان خاص.
۵. ولایت غزنی، دارای پایگاههای زیر است: ۱. اوسوالی ناهور پایگاه امام حسین؛ ۲. اوسوالی قرباغ در تمکی پایگاه مالک اشتر؛ ۳. اوسوالی مالستان حصه اول پایگاه حمزه سید الشهداء حصه دوم پایگاه ولی عصر. ۴. باغوری: یک، پایگاه حضرت امام علی مرکزی؛ دو، قرارگاه امام علی؛ سه، پایگاه محمد رسول الله؛ چهار، پایگاه ابوالفضل.

فعالیت‌های سیاسی

از نظر سیاسی، از ابتدای تأسیس تا به حال، در تمام اتحادها و ائتلافهایی که به وجود آمده است شرکت داشته و در مقاطع مختلف مواضع رسمی خود را اعلام کرده است. در اینجا به طور نمونه می‌توان به قسمتی از آنها که نشان می‌دهد چگونه در تمام موارد نهضت اسلامی شرکت داشته است، اشاره کرد.

۱. اتحاد گروههای هفتگانه، تحت عنوان حزب اتحاد انقلاب اسلامی افغانستان.

۲. ائتلاف دهگانه، تحت عنوان جبهه آزادی بخش اسلامی افغانستان.

۳. ائتلاف چهارگانه، تحت عنوان گروههای پیرو خط امام.

۴. ائتلاف هفتگانه، تحت عنوان شورای ائتلاف اسلامی افغانستان، که هنوز ادامه دارد و نهضت اسلامی، همانند سایر اعضا، دارای یک نماینده اصلی و یک عضو علی البدل در آن است.

ت) موضع گیری

موضع گیری نهضت اسلامی در طول دوران انقلاب ثابت و بر مبنای آیه قرآنی « اشداء علی الکفار رحماء بینهم » استوار بوده و هیچگاه در برابر جریانهای اسلامی موضع خصمانه نداشته و ندارد.

ث) خط فکری و اعتقادی

از نظر فکری دارای بینش توحیدی و معتقد به ولایت فقیه و تشکیل حکومت عدل الهی بر روی زمین طبق آیه کریمه « ان الارض یرثها عبادی الصالحون » است و در این راستا به بسیج همگانی مستضعفان جهان علیه مستکبران پرداخته و مصرا نه حرکت فکری و عملی محدود در چارچوب زبان، نژاد و غیره را برخلاف دستورات اسلام دانسته، محکوم به شکست می داند.

اداره سازمان نهضت اسلامی افغانستان شورایی بوده و دارای شورای رهبری و مرکزی است.

سازمان نیروی انقلاب اسلامی

پس از کودتای ننگین حزب دموکراتیک خلق و پرچم که کمونیست
 بامداخله مستقیم شوروی در افغانستان به قدرت رسید، علمای مسئول و متعهد
 و دلسوز به اسلام و مسلمانان و خدمتگزار جامعه اسلام و مردم مسلمان
 افغانستان، بویژه علمای آگاه و باادرد که سالیان سال مانند پیشینیان
 عمر گرانیهایشان را در راه خدمت به اسلام و مسلمانان سپری کرده بودند و
 از سنگر محراب، مدرسه و مسجد و منبر کابل و سایر نقاط افغانستان
 مشغول روشنگری، ارشاد و مبارزه و جهاد علیه انواع بی عدالتی ها و
 ستمگری ها بودند، و از چهره های سرشناس خامتگزاران جامعه دینی و مورد
 احترام و اعتماد مردم مسلمان و برخوردار از عنایات والای امام امت (قدس
 سرّه الشریف) و افتخار سمت وکالت را از ایشان داشتند، به حکم وظیفه
 الهی برای دفاع از اسلام و جهاد و مبارزه علیه ملحدان فعالانه به پا
 خاستند؛ و از این رو، آنها از طرف دولت مارکسیستی تحت پیگرد جدی
 قرار گرفتند، عده ای از این علما که ذکر نام آنها هنوز مصلحت نیست،
 دستگیر و دربند دژخیمان روس گرفتار شدند، و عده ای تا حد ممکن به طور
 متوازی و مخفیانه به جهاد و مبارزه خود ادامه دادند، اما اختناق حاکم بر
 شهرستانها مبارزه را محدود و رفته رفته ناممکن می ساخت، لذا برای
 گسترش و دوام مبارزه تا پیروزی نهایی در اواخر ۱۳۵۷ جمعی از آنان،
 همچون حجت الاسلام والمسلمین سید محمد ظاهر محقق کابلی، بهودی
 و حجت الاسلام سید میرحسین فصیحی و حجت الاسلام سید محمد حسن
 هاشمی، سنگچا وکی و... یکی پس از دیگری به جمهوری اسلامی ایران
 هجرت کردند. برای تشکیل بیشتر فعالیت وسیع و گسترده تر در ابعاد
 فرهنگی، سیاسی و نظامی به همکاری عده ای از علما و جوانان مهاجر و
 عده ای از علمای بادرد و متعهد افغانستان که در حوزه علمیه قم مشغول
 تحصیل بودند، همچون حجت الاسلام غیاث الدین توسلی و ثقة الاسلام
 شیخ عوض علی نبی زاده و... به سرپرستی حجت الاسلام والمسلمین سید

محمد ظاهر محقق، سازمان نیروی اسلامی افغانستان را به وجود آوردند و تحت این عنوان به فعالیتهای فرهنگی- سیاسی- نظامی خود در خارج و داخل ادامه دادند. عدهٔ کثیری از علما و روشنفکران و جوانان این سازمان در کابل و اطراف دهات و قصبات شهرستانهای داخل و جبهه‌ها تحت همین عنوان مشغول جهاد و مبارزه شدند. سازمان نیروی اسلامی افغانستان در ۱۳۵۷ تأسیس شد. نوع رهبری سازمان شورایی است و سرپرست و دبیرکل آن حجت الاسلام والمسلمین سید محمد ظاهر محقق می‌باشد. ارگان سازمان ماهنامهٔ دفاع است.

سازمان نیروی اسلامی افغانستان از جمله حزبها و سازمانهای اسلامی افغانستان است که در همه جا از پایگاه وسیع و گستردهٔ مردمی و محبوبیت ملی برخوردار بوده و هست؛ زیرا همان‌طور اشاره شد رهبران و وابستگان آن از خدمتگزاران سابقه‌دار مردم و جامعهٔ اسلامی افغانستان هستند و در جهاد با ملحدان شهدای ارزنده و زیادی در راه خدا تقدیم کرده‌اند. سازمان نیروی اسلامی افغانستان هنگامی که در ۱۳۵۸ جبههٔ آزادی بخش انقلاب اسلامی افغانستان به وجود آمد، یکی از حزبهای فعال عضو این جبهه را تشکیل می‌داد.

سازمان نیروی اسلامی افغانستان هم اکنون عضو شورای ائتلاف اسلامی افغانستان معروف به ائتلاف هشتگانه است. سازمان نیروی اسلامی افغانستان با بهره‌گیری از پشتوانهٔ مردمی به فعالیتهای سیاسی، نظامی و فرهنگی خود ادامه داده است، بدون اینکه از جایی، از کسی یا گروه و کشوری پولی به عنوان کمک دریافت کرده باشد.

سازمان نیروی اسلامی افغانستان در ۱۲ استان افغانستان که در زیر ذکر می‌شود حضور فعال نظامی دارد: ۱. سمنگان، ۲. جوزجان، ۳. بامیان، ۴. پروزان، ۵. میدان، ۶. غزنی، ۷. بادغیس، ۸. هرات، ۹. کابل، ۱۰. جاغوری، ۱۱. بهسود، ۱۲. کاکو. در سایر مناطق افغانستان نیز هواداران زیادی دارد.

سازمان پاسداران جهاد اسلامی

قبل از ۱۳۵۸ سازمانی به نام پاسداران جهاد اسلامی افغانستان وجود نداشت و با آغاز انقلاب اسلامی در افغانستان دو گروه افراد پاسداران جهاد را به وجود آوردند:

الف) علما و روحانیان، که در ولایت یا فرمانداری ها محور انقلاب را داشتند و جذب گروه های اسلامی نشده بودند.

ب) جوانان، که از شهرهای کشور و خارج به سوی سنگرهای جهاد می شتافتند و در هیچ گروهی عضویت نداشتند و یا از گروه خویش ناراضی بودند.

افراد فوق بدون هیچ اسم و رسمی بار عمده جهاد را با جوش و خروش تمام بر دوش کشیدند و در ۱۳۶۱ بود که نخستین گردهمایی از علما و جوانان که وصف آن رفت، در بهسود صورت گرفت و در این گردهمایی شخصیتهای سرشناس جهادی چون شیخ محمد اکبری، ضامن علی محقق، نوراحمد تقدسی، علی جان زاهدی، نماینده ای از جانب شیخ محمد حسین صادقی نیلی شرکت داشتند.

در این گردهمایی که به مدت ۱۰ روز طول کشید، چارچوب تشکیلات تعیین و اسمی برای آن انتخاب شد؛ این نام «پاسداران اسلام» بود.

بعد از گذشت چند ماه مشخص شد که جمع دیگری از برادران و خواهران تحت همین نام از چندی قبل مشغول فعالیتهای جهادی هستند. به همین دلیل تصمیم به تغییر اسم سازمان گرفته شد که بعد از بحث و مذاکره عنوان «پاسداران جهاد اسلامی افغانستان» انتخاب گردید.

رهبری پاسداران جهاد اسلامی افغانستان به صورت شورایی است که مرکز آن در داخل افغانستان می باشد و در خارج از کشور شورایی متشکل از چند نفر به عنوان شورای نمایندگان عهده دار کارهای مربوط به خارج کشور است.

سازمان پاسداران جهاد اسلامی افغانستان در بیش از ۱۳ ولایت از ۲۸ ولایت افغانستان حضور فعال نظامی دارد و دارای ۱۱۴ پایگاه نظامی فعال است.

*

در اینجا ضروری است که به نکته‌ای نیز اشاره کنیم: علاوه بر حزبها، جمعیتها و سازمانهای جهادی- اسلامی معروف که به شرح اجمالی وضع آنها پرداختیم، سازمانها، انجمنها و گروههای اسلامی، فرهنگی، سیاسی و جهادی دیگری نیز در داخل و خارج افغانستان، پس از اشغال کشور توسط ارتش متجاوز سرخ شوروی، از برادران سنی و شیعه اعلام موجودیت کرده و به نبرد و مبارزه فکری، فرهنگی و مسلحانه برخاسته‌اند، که اغلب آنها، در مراحل تکامل مبارزاتی، به حزبها و جمعیتهای مادر ذکر شده پیوسته‌اند که تکرار اسامی و کیفیت مجاهدات آنها در این مختصر ضروری به نظر نمی‌رسد.

اما نباید فراموش کرد که هنوز حرکت‌های اسلامی مستقل دیگری نیز در صحنه سیاسی- جهادی- فرهنگی^{۱۳} افغانستان وجود دارند که از آن جمله است: «حرکت انقلاب اسلامی» به رهبری مولوی نصرالله منصور، «داعیه اتحاد اسلامی مجاهدان افغانستان» به رهبری قاضی محمد امین وقاد و «حرکت انقلاب اسلامی» به رهبری موسوی رفیع الله موذن و «شورای اتفاق اسلامی افغانستان» به رهبری حجت الاسلام بهشتی که همگی در جبهه‌های داخلی به نبرد برضد دشمن مشترک مشغول‌اند و خوشبختانه بتازگی در تهران مجمعی به نام «شورای جهادی ائتلاف هشتگانه و تنظیمهای مستقل اسلامی افغانستان» تشکیل داده و بیانیه مشترکی نیز

۱۳. از جمله سازمانهای فرهنگی، گروه انتشاراتی سید جمال الدین است که علاوه بر کتابهای تحقیقی، خبرنامه یومیه سحر و ماهنامه مفید و ارزنده حبل الله را به طور مرتب در تهران منتشر می‌کند.

صادر کرده‌اند که نشان دهنده وحدت نیروها و آینده درخشان پیروزی و تشکیل جمهوری اسلامی افغانستان است.^{۱۴}

بیانیه مشترک اتحاد و هماهنگی بین رهبران گروه‌های مبارز افغانستان

متن بیانیه مشترکی که از سوی رهبران گروه‌های مبارز افغانستان منتشر شد، به شرح زیر است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیانیه مشترک تنظیم‌های جهادی افغانستان در راستای جهاد اسلامی و آزادی بخش ملت غیور و شجاع افغانستان علیه کفر کمونیسم و ارتش سرخ در مرحله حساس از تاریخ کشور اسلامی خود قرار گرفته‌ایم، ارتش سرخ با خفت و خواری از افغانستان متواری شد. دولت دست‌نشانده کابل در معرض سقوط حتمی قرار گرفته و ملت مسلمان ما انتظار شدید استقرار حکومت عدل اسلامی را در ظل وحدت و تفاهم کامل تنظیم‌های جهادی دارد. خواست برحق ملت و آرزوی تمامی شهدای مظلوم افغانستان، اتحاد، برادری و رسیدن به یک توافق اصولی است. لذا براساس این خواست مشروع و اراده برحق ملت مسلمان، رهبران تنظیم‌های مؤثر و معتبر جهادی در پی نشست‌های متوالی به توافقات زیر رسیدند و دیدگاه‌ها و مواضع خود را در قبال اوضاع جاری قضیه افغانستان به شرح زیر اعلام می‌دارند.

۱. تا سقوط کامل رژیم دست‌نشانده کابل جهاد ادامه دارد.
۲. ما خواهان ایجاد افغانستان اسلامی، مستقل، آزاد و غیروابسته هستیم.

۱۴. به هنگام انتشار کتاب، کلیه احزاب و سازمان‌های شیعی نام برده شده، در سازمان واحدی به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» ادغام و فعالیت متحد و مشترک خود را آغاز کرده‌اند. برای آشنایی بیشتر با این حرکت تاریخی به بخش «توضیحات» رجوع شود.

۳. ما هر نوع دخالت قدرتهای خارجی را که به نام حل قضیه افغانستان در پی پایمال کردن هدفهای جهاد اسلامی است مردود می‌دانیم.

۴. ما با هر نوع تلاش و راه‌حلی که با هدفهای اسلامی و جهاد ما مغایرت نداشته و زمینه‌ساز استقرار آزادی و حکومت اسلامی در کشور ما باشد، موافق هستیم.

۵. افغانستان اسلامی در آینده تحت هیچ نوع شرایطی صحنه رقابت و درگیری ابرقدرتها نخواهد بود.

۶. حکومت آینده افغانستان، حکومت اسلامی بر مبنای قرآن و سنت نبوی متشکل از همه نیروهای جهاد خواهد بود.

زاهدی

سخنگوی شورای ائتلاف افغانستان

۱۰ تیر ۱۳۶۸

*

در اینجا، برای شناخت بهتر این حرکت‌های مستقل جهادی اشاره‌ای به رهبری و تاریخ آنها بی‌مناسبت نخواهد بود:

۱. «حرکت انقلاب اسلامی» به رهبری مولوی نصرالله منصور، یکی از چهره‌های برجسته و شناخته شده انقلاب اسلامی افغانستان، اداره می‌شود که سابقه طولانی مبارزه با رژیم‌های استبدادی دارد و معاون حزب «خدام الفرقان» می‌باشد که مؤسس آن سید اسماعیل مجددی از خانواده نورالمشایخ — از علمای معتبر افغانستان — بوده است. مولوی نصرالله منصور بعد از شهادت سید اسماعیل در زندان کابل سرپرستی حزب را به عهده گرفت و نخست در پاکستان با حزبهای اسلامی پیمان وحدت بست، ولی بعد از مدتی اتحاد از هم پاشیده شد و او به صورت مستقل به فعالیت خود ادامه داد. حرکت انقلاب اسلامی فعالیت‌های جهادی گسترده‌ای در داخل افغانستان داشته و مخالف سیاستهای استعماری شرق و غرب و هوادار وحدت نیروهای شیعه و سنی است.

۲. «داعیه اتحاد اسلامی» به سرپرستی قاضی محمد امین وقاد، یکی از علمای محترم افغانستان، اداره می شود. دفتر مرکزی داعیه اتحاد اسلامی در پاکستان مستقر است و فعالیتهای وسیع نظامی - فرهنگی - سیاسی در داخل و خارج افغانستان داشته، نمایندگی هایی نیز در ایران دارد.

قاضی محمد امین وقاد در ۱۳۴۸ با همکاری دیگر برادران مسلمان به سازمان جوانان مسلمان پیوست و در ۱۳۵۲ که عده ای از همکاران وی دستگیر شدند، برای ادامه مبارزه عازم پاکستان شد و در ۱۳۵۵ مسئولیت اداره حزب را پذیرفت و در سالهای بعد با اتحاد هفتگانه همکاری داشت. در ۱۳۶۲ به پیمانی که در مکه معظمه بین گروههای مسلمان افغانی در خانه خدا بسته شد، پیوست و تا امروز در پیمان خود باقی مانده و به آن وفادار است، ولی عضو رسمی اتحاد هفتگانه نیست.

۳. «حرکت انقلاب اسلامی» زیر نظر مولوی رفیع الله موذن از علمای معروف افغانستان رهبری می شود. وی بعد از ۱۳۵۷ و کودتای محمد داود به فعالیت پرداخت و بعد از حدود ۲ سال مبارزه در داخل، عازم پاکستان گردید. پس از گذشت مدتی، با اتحاد هفتگانه همکاری کرد و به هنگامی که سازمانهای اسلامی مقیم پاکستان در خانه خدا پیمان همکاری می بستند، موذن نیز حضور داشت و از آن تاریخ در عمل به پیمان وفادار مانده است. سازمان فعالیتهای فرهنگی - نظامی در داخل و خارج افغانستان دارد، اما عضو رسمی اتحاد فوق نیست.

۴. «شورای اتفاق اسلامی»، به رهبری سید علی بهشتی، که از آغاز اشغال کشور و کودتای کمونیستها فعالیتهای فرهنگی - نظامی در داخل افغانستان داشته است، دفاتر متعددی در پاکستان و ایران دارد. شورای مذکور در سالهای قبل به علت اخلا لگری های منافقین، شعب و دفاتر خود را در ایران تعطیل کرد، اما خوشبختانه در این اواخر دوباره در ایران به فعالیت پرداخته است.

«شورای اتفاق اسلامی»، جزء ائتلاف هشتگانه سازمانهای اسلامی افغانی‌های مقیم جمهوری اسلامی ایران نیست، ولی همواره در نبرد برضد اشغالگر روس، هم دوش دیگر برادران مسلمان، شرکت داشته است.^{۱۵}

•

در پایان این بحث فهرست گونه اشاره به سه نکته بی‌مناسبت نخواهد بود:

۱. بررسی دقیق موضع‌گیری‌ها و عملکرد دهساله این احزاب و حرکتها نیاز به مرور زمان و انتشار اسناد از سوی برادران مسئول افغانی دارد و بی‌تردید در یک بحث کوتاه نمی‌توان با این مسئله پرداخت.

۲. خوشبختانه حرکت اسلامی جدید در افغانستان، با توجه به اهمیت جهاد فکری فرهنگی در آینده کشور و ساختار نسل نو، به موازات جهاد مسلحانه، اقدامات گسترده‌ای را با تشکیل کلاسهای ایدئولوژیک و نشر کتابها و مجلات و روزنامه‌های گوناگون در راستای تبیین هدفهای اسلامی انجام داده است، و شاید هم اکنون نیز حدود ۵۰ نوع مجله و روزنامه به زبانهای فارسی، عربی، پشتو و انگلیسی منتشر می‌شود. ما امیدواریم که این جهاد فرهنگی همچنان استمرار یابد و پس از تأسیس جمهور اسلامی افغانستان به انقلاب فرهنگی بدل شود و نسل امروز و آینده افغانستان را از سموم فکری سلطه کمونیستی برهاند و اجازه پیدایش و رشد سموم فکری امپریالیسم غربی را ندهد.

۳. نکته سوم و آخر این است که پس از پیروزی مجاهدان مقاومت اسلامی در افغانستان و آغاز دوران جدید و تشکیل حکومت اسلامی، تجدید نظر در سیاست کثرت حزبه‌ها برای جلوگیری از اختلافات احتمالی امری واجب و ضروری خواهد بود.

بی‌شک در یک جامعه سالم اسلامی اتحاد و همفکری، تعاون و

۱۵. نمودار آخر این بحث، می‌تواند تصویر کاملتری از حرکت‌های احزاب و سازمانهای اسلامی در افغانستان را نشان دهد.

همکاری یکی از اساسی‌ترین و اصولی‌ترین مسائل باید باشد. با اینکه اختلاف آرا و افکار و تعدد حزبها در یک جامعه مستقل و آزاد امری طبیعی است، اما کثرت آن می‌تواند موجب پیدایش اختلاف و راه نفوذ دشمن در صفوف مجاهدان باشد.

جهد ده ساله برادران افغانی نشان داد که اشغال نظامی افغانستان خطر واقعی درازمدت برای مسلمانان افغانستان نبود، اما بی شک هرگونه اختلاف احتمالی در اداره کشور، تقسیم قدرت و یا توجه به انگیزه‌های مذهبی قومی و قبیله‌ای سرآغاز شکست خواهد بود، بویژه که دشمن از هم اکنون زمینه‌های تجزیه و تقسیم کشور و یا استمرار اخلا لگري توسط عناصر مسلح وابسته را آماده ساخته است. امیدواریم که بیداری و هوشیاری برادران افغانی این توطئه دشمن را هم با شکست مواجه سازد.

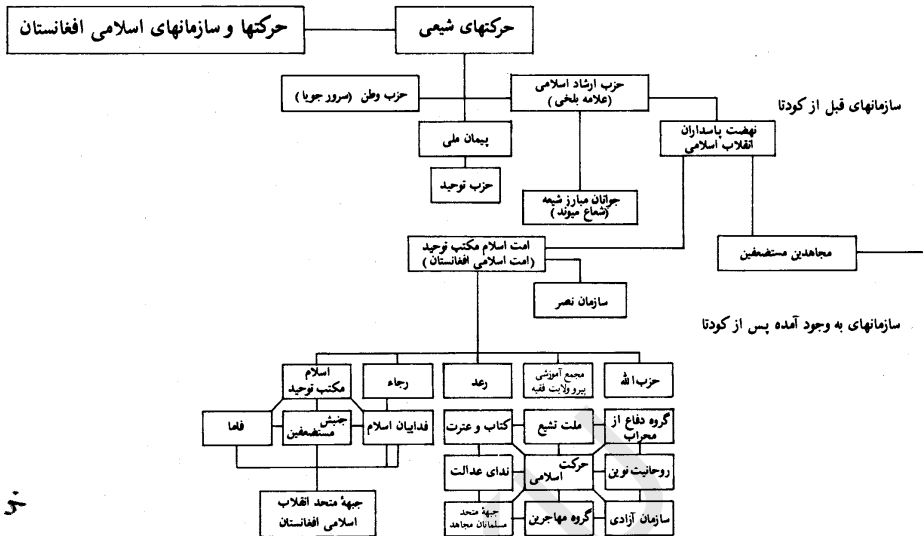
تردیدی نداریم که همه برادران افغانی و رهبری همه حرکتها و سازمانها و حزبها بخوبی می‌دانند که پس از پیروزی کامل بر دشمن و بیرون راندن نیروهای اشغالگر، آنها دوران «جهد اصغر» را پشت سر می‌گذارند و ما امیدواریم که به یاری خداوند در مرحله «جهد اکبر» نیز موفق و پیروز باشند.^{۱۶}

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

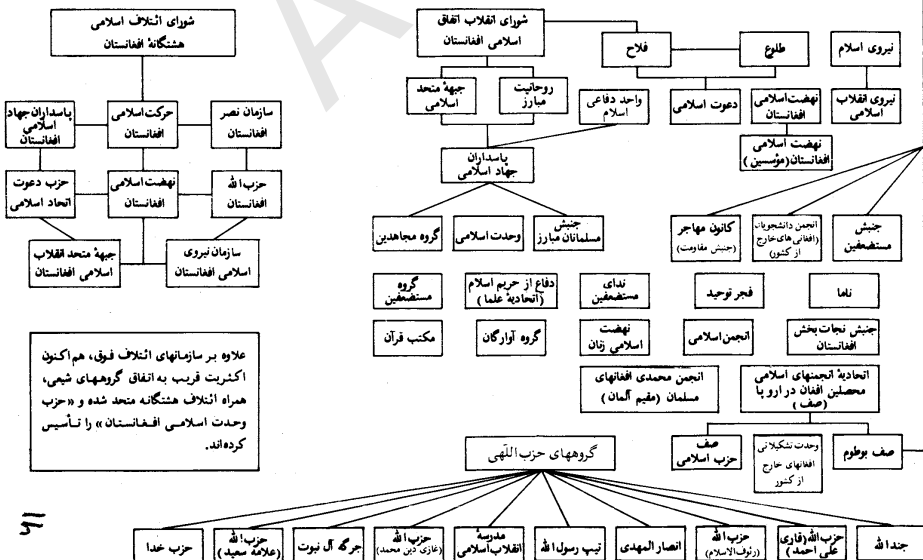


بنیاد اندیشه
۱۳۷۷

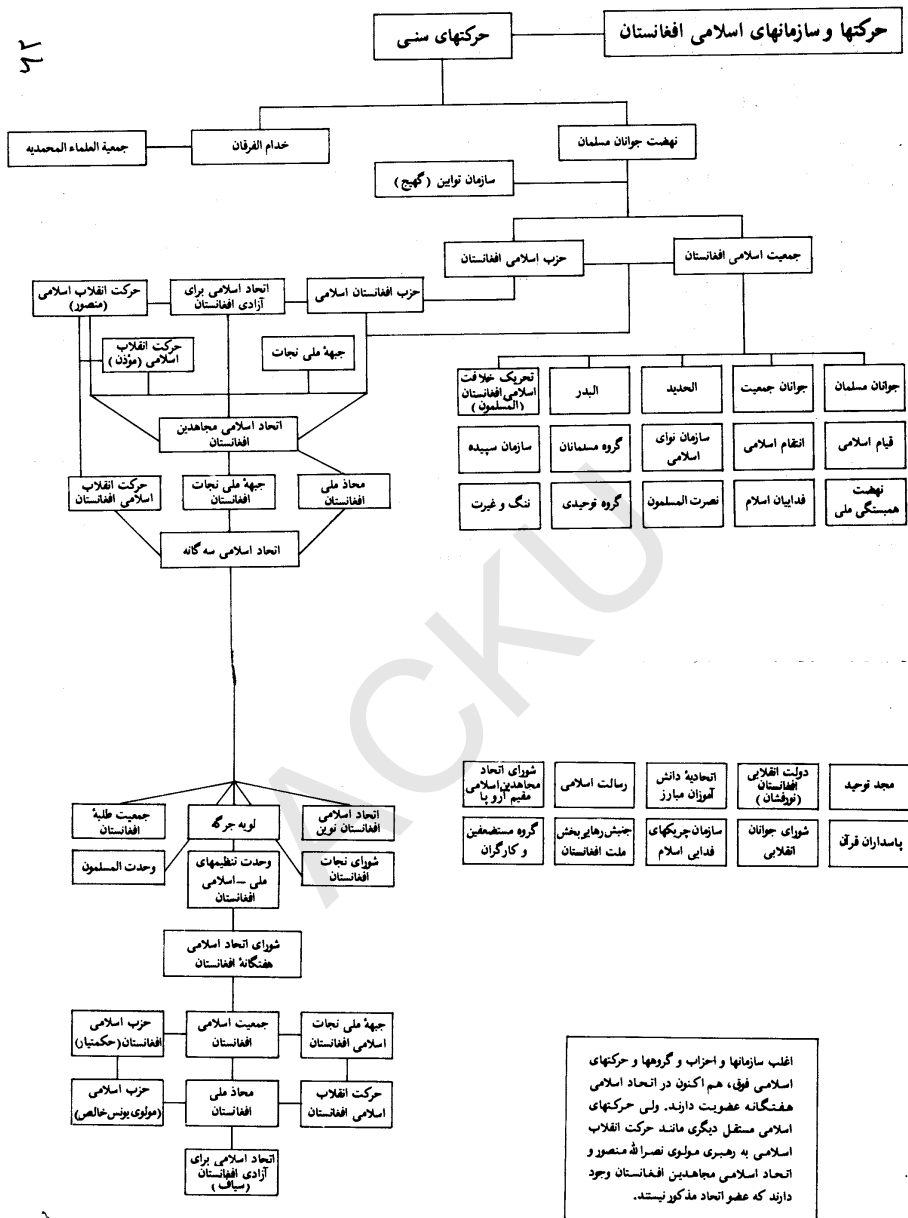
۱۶. خلاصه این بحث در نخستین سمینار افغانستان، در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۶۷ به عنوان سخنرانی ایراد شده است.



۵۰



۵۱



اغلب سازمانها و احزاب و گروهها و حرکتها و حرکتها
 اسلامی فوق، هم اکنون در اتحاد اسلامی
 هفتگانه عضویت دارند. ولی حرکتها
 اسلامی مستقل دیگری مانند حرکت انقلاب
 اسلامی به رهبری مولوی نصرالله منصور و
 اتحاد اسلامی مجاهدين افغانستان وجود
 دارند که عضو اتحاد مذکور نیستند.

ACKU

۲

قبایل و مذاهب در افغانستان



ACKU

اسلام و تشیع در افغانستان

ورود اسلام به افغانستان سابقه درازی دارد و شاید بتوان گفت که سابقه آن به همان دهه های نخستین هجری بازمی گردد و تشیع نیز همزمان در این سرزمین به وجود آمده و رشد یافته است.

سید جمال الدین اسدآبادی — معروف به افغانی — در تاریخ افغان

می نویسد:

«افغانیان در زمان خود پیامبر اکرم دعوت به اسلام را پذیرفته و هیتی را به سرپرستی فردی به نام قیس به حضور پیامبر اسلام فرستادند و این گروه در نزد پیامبر ماندند و آموزش یافتند و در فتح مکه همراه دیگر مسلمانان شرکت داشتند و سپس به منطقه خود برگشته و در نشر اسلام — بویژه در کوههای «غور» کوشش نمودند که در نتیجه همه مردم آن مناطق به اسلام گرویدند.»^۱

۱. تنه البیان فی تاریخ الافغان، سید جمال الدین اسدآبادی (لندن، ۱۹۸۷)، ص ۱۴۶. (این کتاب برای دومین بار در ۱۳۱۸ ه. (۱۹۰۱ م.) در مصر چاپ شد و به تازگی متن عربی آن در ضمن مجموعه آثار کمیاب سید منتشر شده است. در این کتاب مسائل مربوط به ایران قسمت عمده را به خود اختصاص داده است. ترجمه فارسی (دری) آن را محمد امین خوکیانی، در ضمیمه کتاب حیات سید جمال الدین افغانی در سال ۱۳۱۸، در کابل چاپ کرده است).

بنا براین به رغم کوشش مستشرقان و نویسندگان مغرض دیگر، پیدایش اسلام و سپس تشیع در افغانستان مربوط به قرنهای اخیر نیست، بلکه در همان دهه‌های نخستین هجری پیدایش و گسترش اسلام در افغانستان آغاز شد^۲ و مردم کوهستان غور بین سالهای ۴۰ - ۳۰ هجری اسلام و سپس تشیع را پذیرفتند. اعزام فرماندار، از سوی امام علی (ع) به منطقه خراسان و رفتار انسانی او با عموم مردم موجب علاقه و گرایش ساکنان غور به اهل بیت شد. مقاومت‌های سرسختانه مردم غور در مقابل عوامل بنی امیه، شدت علاقه آنان را به اهل بیت نشان می‌دهد، همان‌طور که همکاری کامل آنان با قیام ابومسلم خراسانی دلیل دیگری بر قبول تشیع از طرف آنان است. البته باید اشاره کرد که بتدریج و به علت گرایش سلاطین منطقه به اسماعیلیه مردم غور هم به شیعه اسماعیلی گرویدند؛ ولی در منطقه هزاره تشیع امامیه همچنان در اکثریت بود و این منطقه در طول تاریخ همواره پناهگاه شیعیان دیگر بلاد، از جمله ایران، به شمار می‌رفت.

بعضی‌ها مدعی شده‌اند که تشیع در زمان صفویه در افغانستان ظهور و نفوذ پیدا کرده است، ولی باید گفت که در دوران نفوذ و قدرت صفویه در ایران، آثار طبیعی همجواری نمی‌توانست در افغانستان بی‌تأثیر باشد، اما گسترش تشیع در افغانستان، حتی پیش از پیدایش صفویه در ایران بوده است.

البته در زمان صفویه علما و مدرسان شیعی در هرات، کابل و قندهار مشغول تدریس بوده‌اند. شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی، پدر شیخ بهائی، استاد معروفی در هرات بود. ولی از زمانهای بسیار دور، همواره

۲. درباره آغاز فتح اسلامی در این سرزمین رجوع شود به: عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان پس از اسلام، (تهران: ۱۳۶۷) ص ۱۴۷ به بعد.

مؤلف به طور مشروح جزئیات آغاز فتوحات اسلامی و گسترش اسلام در افغانستان را نقل کرده است.

طلاب شیعه افغانی برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف می رفته اند و این نشان دهنده سابقه زمانی رشد تشیع در افغانستان است. آمار رسمی تعداد شیعیان افغانستان را یک سوم از کل جمعیت این کشور اعلام کرده است، و روی این اصل، اگر امروز تعداد کل جمعیت افغانستان ۲۱ میلیون نفر باشد،^۳ ۷ میلیون نفر آن شیعه هستند، که علاوه بر مناطق وسیعی از کابل در شهرهای هرات و غزنه سکونت دارند. همان طور که اکثریت مردم منطقه بهسود، ده رنگی، مزار شریف، بامیان کنده و یا کولنک نیز شیعه هستند.^۴

نویسنده بخش افغانستان در انسیکلوپدی اسلامی قبیله های عمده افغان را از اهل سنت معرفی کرده، سپس می افزاید:

«... هزاره، قزلباش، کیانیه و طایفه فولچه شیعه هستند. همین طور بخشی از قبایل ساکن در مرزهای هند مانند ارکزائی و سادات، و قایل قوری در کرم و پنکش سلمزائی در کوهات، از پیروان «پیروشن» بوده و شیعه به حساب می آیند...»^۵

با بررسی بیطرفانه آمار منتشر شده و ادعاهای نویسندگان موافق و مخالف می توان گفت که ارقام دقیقی از کل جمعیت افغانستان و همچنین تعداد اهل تشیع و تسنن در دست نیست، و گرنه منطقی نیست که اختلاف نظر در تعداد اهل مذاهب فاصله غیر معقولی داشته باشد. فهمی هویدی، محقق مصری ما که کتابهای زیادی درباره مسائل اسلامی، از جمله ایران و افغانستان، نوشته و منتشر ساخته است، می نویسد:

۳. بنا بر تخمین سازمان ملل متحد جمعیت این کشور در ۱۳۵۷، ۱۹,۸۱۱,۰۰۰ بوده است، ولی طبق سرشماری رسمی خرداد ۱۳۶۰ تعداد کل جمعیت آن ۱۶,۰۲۸,۶۱۱ اعلام شده است. مرتضی اسعدی، جهان اسلام، ج ۱، (تهران، ۱۳۶۷)، ص ۶۸. البته با توجه به رشد سالانه موالید و انبوه مهاجران و آوارگان که از اول تجاوز روسها کشور را ترک گفته اند و در آمارگیری رسمی منظور نشده اند، بی تردید امروز کل جمعیت افغانستان بالغ بر ۲۱ میلیون نفر خواهد بود.

۴. حسن امین، دائرة المعارف الشیعه، جزء ۶ (بیروت، ۱۹۷۴ م.) ص ۲۳ - ۲۲.

۵. دائرة المعارف الاسلامیه، ترجمه عربی انسیکلوپدی اسلامی، (مصر) ج ۲، ص ۳۳۷.

«تعداد شیعیان افغانستان یک میلیون و نیم نفر است که در مناطق

مرزی نزدیک ایران ساکن هستند.»^۶

در صورتی که همه می‌دانیم اکثریت شیعیان افغانستان در هزاره و در قلب افغانستان، نه در مرز ایران، به سر می‌برند.

شهید بلخی تعداد شیعیان را در ۱۳۴۶ بالغ بر ۴ میلیون نفر اعلام می‌دارد،^۷ ولی در مقابل این ارقام محقق افغانی اصولاً معتقد است که مردم افغانستان از دو ملیت بزرگ تشکیل می‌شود: پشتون‌ها که ۴۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و حنفی مذهب هستند و از ۲۰ سال پیش حکومت را در افغانستان در اختیار داشته‌اند. ملیت بزرگ دیگر هزاره است که به اعتقاد ایشان ۴۰ درصد دیگر جمعیت کشور از آنها تشکیل یافته است و همه آنها شیعه هستند. ملیتهای دیگر، مانند ترکمان، قزلباش، اوزبک، ترک، تاجیک و بلوچ، در کل ۲۰ درصد جمعیت باقی‌مانده افغانستان را تشکیل می‌دهند که عده‌ای از آنها سنی و گروهی نیز شیعه هستند.^۸

در واقع از دیدگاه این برادر افغانی ۵۰ درصد جمعیت افغانستان شیعه هستند و از دیدگاه دیگران ۳۰ درصد و به نظر استاد خلیلی، سخنگوی ائتلاف هشتگانه، از سازمان نصر تعداد شیعیان ۵ میلیون، یعنی ۲۵ درصد جمعیت^۹ افغانستان و از نظر فهمی هویدی فقط ۱۵ درصد شیعه هستند. به نظر ما حل عملی این «علم اجمالی» یک آمارگیری دقیق و علمی زیر نظر کارشناسان بین‌المللی است، که می‌تواند هرگونه اختلاف نظری را در این مورد، که متأسفانه موجب اختلاف در زمینه‌های دیگر نیز می‌شود، از بین ببرد.

۶. فهمی هویدی، افغانستان سقف جهان ترجمه سرور دانش، (قم ۱۳۶۴)، ص ۱۳۴.

۷. یادواره علامه شهید سید اسماعیل بلخی، (تهران: بلخی، ۱۳۶۸)، ص ۳۲ - ۲۸؛ رجوع شود به: «توضیحات».

۸. الحوار الفکری السیاسی، قم: المركز الاسلامی للابحاث السیاسیة، ۱۳۶۶، ج ۳۳ نامه آقای علی

محقق افغانی، ص ۳۸۰ - ۳۷۸.

۹. افغانستان، ماهنامه شماره ۱۵، (رمضان، ۱۴۰۹ هـ)، ص ۲۱.

جدول رشد جمعیت در افغانستان

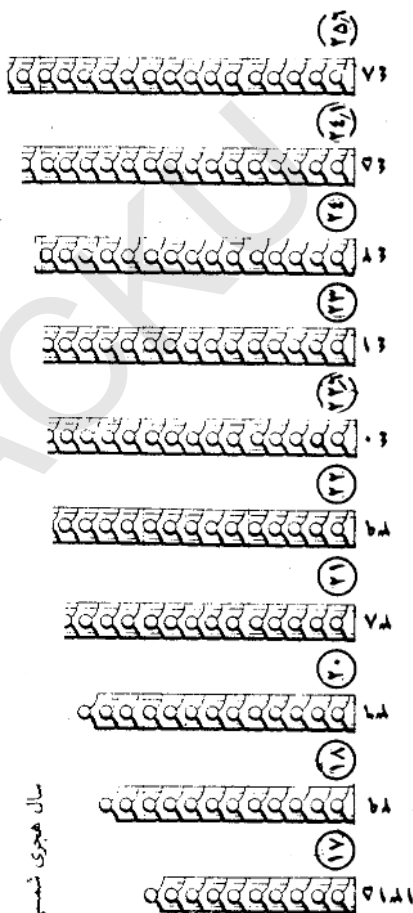


برای یک میلیون نفر



تراکم جمعیت در کیلومتر مربع

سال هجری شمسی



البته ناگفته پیداست که برای ما آنچه مهم است، اسلام می باشد و گرایش به مذبههای فقهی گوناگون هرگز نمی تواند یک عامل اساسی برای توسعه اختلافات به حساب آید.

پس، به طور کلی از لحاظ تاریخی جای هیچ تردیدی نیست که شیعیان از همان آغاز فتح اسلامی در افغانستان نه تنها وجود داشته اند بلکه بشدت فعال هم بوده اند و حضور عینی آنان در حوادث تاریخی افغانستان نشان دهنده این حقیقت است.

خراسان در قرن اول و دوم هجری کانون عمده مبارزه با امویان بود و شیعیان، مانند دیگر مذبههای اسلامی، در آن پناهگاهی یافته بودند. بنی عباس نیز از فرصت استفاده کرده و آنها را تقویت کردند تا در اطراف خراسان نیروی عظیمی برضد اموی ها فراهم شد. در مناطقی چون بلخ، بامیان، بدخشان، طالقان، نراه، غور، مرو رود (هزاره جات)، کابل و هرات هواداران خاندان رسالت (ع) جمعیت قابل توجهی را تشکیل می دادند و مقدمات چندین قیام و نهضت ضد اموی و بعدها ضد عباسی را در خراسان بزرگ به وجود آوردند.

در دوران امام جعفر صادق (ع) شاید تعداد شیعیان در خراسان از هر جای دیگری بیشتر بود. حتی بعضی از خراسانیان با توجه به تعداد شیعیان در این سرزمین به مدینه رفته، از حضرت خواستند که قیام کنند و حق خود را بستانند؛ چون شرایط قیام فراهم بوده و تنها در خراسان بیش از ۱۰۰ هزار نفر شمشیرزن در رکاب ایشان حاضر می شدند. به نوشته مورخ معاصر، استاد عبدالحی حبیبی:

«پیوستگی روحی و عقیدتی مردم خراسان به آل محمد به درجه ای بود که مأمون درواقع ناچار شد برای جلب رضایت مردم این سامان حضرت امام علی الرضا (ع) را در مرو به ولیعهدی خود اختیار کند.^{۱۰}

پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی، گروهی از مردم مسلمان به همدیگر می‌گفتند:

«ما اشتباه کردیم که خلافت را به عباسیان سپردیم. این مقام حق اهل بیت بود.»

درواقع اندیشهٔ تشیع راستین از همان نخستین روزها در نقاط مختلف خراسان بزرگ که افغانستان جزء آن بود، به وجود آمد.

در سال ۱۴۰ هـ. به دستور منصور دوانقی گروهی از سرداران خراسان دستگیر و به زندان یا اعدام محکوم شدند. علت این امر ارسال دعوت‌نامه به اهل بیت بود:

«در سال ۲۱۹ هـ خراسانیان، محمد ابن قاسم بن عمر بن علی بن الحسین (ع) را که مقیم مکه بود و مرد پارسی شناخته می‌شد، به خراسان دعوت کردند تا در زیر پرچم او علیه خلافت عباسیان قیام کنند. او دعوت مردم را پذیرفت و به آن سرزمین شتافت و در طالقان و جوزجان افغانستان مردم را برای رضای آل محمد (ص) دعوت می‌کرد. گروهی عظیم بدو پیوستند و در طالقان قیام کردند. در آن وقت عبدالله ابن ظاهر از طرف بنی عباس والی خراسان بود. میان پیروان محمد ابن قاسم و عبدالله چند جنگ خونین روی داد ولی سرانجام او و شیعیانش در مقابل سپاه مسلح و منظم دولتی مقاومت نتوانسته، منهزم شدند.»^{۱۱}

حتی در دورانی که در شهر کابل اکثریت را بودائیان تشکیل می‌دادند و مسلمانان در اقلیت بودند، عده‌ای شیعه در آنجا وجود داشته است. افرادی از اهل کابل در خدمت ائمه هدی بودند که می‌توان از آن جمله از ابو خالد کابلی، از یاران امام محمد باقر (ع) نام برد که نام اصلیش وردان، ملقب به کنگر و از مردان جلیل‌القدر دوران خود بود. همین‌طور اردشیر کابلی، ابن الماجد کابلی و بشیر کابلی از راویان حدیث و اصحاب ائمه

بودند.

در هرات نیز عدهٔ کثیری شیعه زندگی می‌کردند. مردم منطقهٔ برنا باد هرات به طور کلی شیعه بودند. محمد دیباج، پسر امام صادق (ع) در آخر عمر به هرات آمد. او در میان شیعیان آنجا با احترام می‌زیست و احتمالاً قبر وی در هرات است.

در بلخ جمعیت عظیمی از شیعیان زندگی می‌کردند. بلخ حتی پناهگاه شیعیان دیگر نقاط جهان بود. مرحوم محمد تقی مجلسی (مجلسی اول) در شرح من لا یحضره الفقیه می‌نویسد:

«چون اهل قم شیعه بودند، بنی عباس غالباً نواصب را برای آنها والی مقرر می‌کرد! و اهل قم از ظلم آنها سخت در عذاب بودند و چون ماندن در قم برایشان مشکل بود، لذا راهی بلخ می‌شدند تا در کنار شیعیان آن دیار آسوده باشند.»^{۱۲}

شیخ صدوق ابن بابویه قمی — از علمای بزرگ شیعه — چون زندگی در قم برایش مشکل می‌شود (بخاطر جنگهای مذهبی که میان مردم قم و ساوه و یا قم و قزوین و ری رخ می‌داده است!)، بناچار جلای وطن اختیار کرد و به یکی از روستاهای بلخ به نام قصبهٔ ایلاق که ساکنان آن همه شیعه بودند، پناه برد، و شیعیان با گرمی از او استقبال کردند. او در این قصبه کتاب مهم و معروف من لا یحضره الفقیه را به خواهش یکی از شیعیان آنجا تألیف کرد.^{۱۳}

*

بی تردید بررسی عمیق تاریخی در این زمینه نیازمند فرصت بیشتر و شرایط بهتری است و ما در این مختصر، هدفی جز اشاره به موضوعات مهم و اساسی نداریم و تحلیل کامل و دقیق را به فرصت دیگر موکول می‌کنیم؛ اما در اینجا باید گفت که به طور کلی، و از دورانه‌های دور، همواره شیعه

۱۲. مجلسی اول، شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۰.

۱۳. حسین علی یزدان، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها (تهران، ۱۳۶۸)، ص ۴۳.

اثنی عشری تقریباً در تمامی استانهای افغانستان وجود داشته و زندگی می‌کرده است. و در این واخر، در سه بخش زیر، تجمع بیشتری داشته‌اند:

۱. بخش مرکزی افغانستان: این بخش شامل استانهای پروان، بامیان، میدان (وردک)، غزنی و قسمتی از اوزرگان است. قومهای هزاره، ترکمن، سادات و غیره در این بخش سکونت دارند.

۲. بخش جنوب: بخش جنوب استان پکتیا (سرزمین پشتون‌ها) است. قبیله‌های بلوچ و پشتون، که شامل قومهای احمدزائی، طوطاخیل، منگل، حدران (زوران)، جاجی، توری، تنی، خوست، خروتنی و غیره است، در این بخش زندگی می‌کنند. این قبیله‌ها از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردارند و تقریباً می‌توان گفت که بقیه قبیله‌ها در بین اینها ادغام شده‌اند. دو قبیله جاجی و توری از همه پرجمعیت‌تر بوده، هر دو یک نسب دارند و پسرعموهای همدیگرند، اما جاجی شافعی مذهب و توری شیعه اثناعشری است. حومه استان پکتیا در نوار مرزی قرار دارد و در گذشته دست اجانب نگذاشته که حتی وحدت قبیله‌ها به میان آید و مسئله «مذهب علیه مذهب» همواره وجود داشته و توری تنها و یک تنه با بهترین وجه از خود دفاع می‌کند. توری که مردم سلحشور، غیور و متعصب دارد، متأسفانه از لحاظ مذهبی ضعیف و ناآگاه در میان جامعه تشیع افغانستان باقی مانده است، که اگر در این مورد توجه شود اهرم سیاسی پر قدرت تشیع افغانستان خواهد بود.

۳. بخش کابل: کابل پایتخت افغانستان است و مرکز فعالیتهای فرهنگی، سیاسی و علمی نیز هست. مردم شیعه در ۱۱ ناحیه شهر کابل اسکان یافته‌اند که عبارت‌اند از:

نام ناحیه	تاریخ تقریبی اسکان	قومها
۱. چند اول	۲۵۰ سال قبل	قزلباش — سادات
۲. مرادخانی	۲۵۰ سال قبل	قزلباش — سادات
۳. وزیرآباد	۲۵۰ سال قبل	قزلباش — سادات
۴. افشار نانکچی (افشار سیلو)	۲۵۰ سال قبل	قزلباش — سادات
۵. افشار طیبه (افشار دارالامان)	۲۵۰ سال قبل	قزلباش — سادات
۶. قلعه فتوح (چهاردهی)	۲۵۰ سال قبل	قزلباش — سادات
۷. قلعه علیمردان	۲۵۰ سال قبل	قزلباش — سادات
۸. قلعه بینی نیزار	۲۵۰ سال قبل	قزلباش — سادات
۹. کارته سخی (کارته ۵)	۱۳۳۶ هـ. ق.	بیات، هزاره، قزلباش و سادات
۱۰. قلعه شاده	۱۳۴۵ هـ. ق.	هزاره، ترکمن، بیات، قزلباش و سادات
۱۱. دشت برچی	۱۳۵۰ هـ. ق.	هزاره، ترکمن، بیات، قزلباش و سادات

البته قزلباشها از قومهای کرد، شاهسون، کلخور، افشار، لر و غیره تشکیل شده است. «چنداول» در تاریخ فرهنگی، سیاسی و علمی و ادبی تشیع افغانستان جایگاه ویژه‌ای دارد و در خود مردان برانزده مذهبی، علمی، سیاسی و ادبی زیاد پرورش داده است. در جنوب شهر کابل و دامنه شمالی کوه شیر دروازه از موقعیت خاصی برخوردار است و مرکز فرهنگی تشیع افغانستان بوده و خواهد بود. البته مرکز فرهنگی اهل تسنن محله شوربازار و فرهنگی، چنداول بود و حضرت نورالمشایخ — مشهور به حضرت شوربازار — در آنجا مدرسه درس و فعالیت مذهبی داشت. همچنین درست در مقابل چنداول، محله باغبان کوچه قرار داشت که مرکز فعالیتهای مذهبی جناب نقیب الحسنی شافعی مذهب بود.

برای تکمیل این بحث بی‌مناسبت نخواهد بود که اشاره‌ای کوتاه و مختصر به تعداد قبیله‌های عمده افغانستان و مذاهبهای آنان به عمل آید تا با بررسی و جمع‌بندی آن بتوان به موقعیت، کیفیت، کمیت و اهمیت مذاهب اسلامی کنونی در افغانستان پی برد.



قبیله‌ها و مذهبها در افغانستان

افغانستان دارای قبیله‌ها و طایفه‌های مختلفی است و از ملیتهای گوناگون، با مذهبهای خاص، تشکیل می‌شود. سید جمال‌الدین اسدآبادی فصل چهارم از کتاب تاریخ افغان خود را به شرح احوال و بیان مذهبها قبیله‌ها و ملیتهای مختلف افغانستان اختصاص داده است، از جمله درباره هزاره و شیعیان افغان مطالبی دارد که ترجمه فشرده‌ای از آن را برای اطلاع علاقه‌مندان در اینجا می‌آوریم:

«... افغانی‌ها اغلب سنی و مذهب ابوحنیفه را دارند. زن و مرد آنها در نماز و روزه سهل‌انگاری نمی‌ورزند، ولی گروهی از شیعه — طایفه نوری — فقط به مراسم عزاداری امام حسین در دهه محرم می‌پردازند و با زنجیر برپشتهای برهنه خود می‌کوبند، و درعوض، به نماز و روزه اهمیت نمی‌دهند. افغانی‌ها با وجود تعصب در دین، مانع از اجرای مراسم دینی دیگران نمی‌شوند و از اینکه مقامات بلند را شیعیان «قزل‌باش» در اختیار بگیرند، باکی ندارند و همه آنها فقط اعراب و افغانی‌ها را مسلمانان خالص می‌دانند!

تقریباً همه افغانی‌ها به قبور اولیا احترام می‌گذارند و به زیارت آنها می‌روند و برای آنها قربانی می‌کشند و گاهی در این زمینه راه غلور می‌پیمایند. علمای افغان مقام بلند در نزد مردم دارند و می‌توانند آنها را برضد هر امیری بشورانند، ولی همین قدرت و نفوذ گاهی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. فتوای بعضی از آنها در تکفیر شیعه، موجب کشتار آنها در قندهار و کابل گردید و خونهای عزیزی بر زمین ریخت و خانه‌هایا به غارت رفت و طرف عمده در این جنگ قزلباشهای شیعه بودند. مدتی پیش چند نفر از علمای مهاجر و پناهنده هندی خواستند وهابگیری را در افغانستان اشاعه بدهند، ولی مورد نفرت مردم قرار گرفتند و بعضی از آنها هم به قتل رسیدند. علمای افغانستان دخانیات را حرام می‌دانند، بعضی از آنها ذبیحه یهود و نصاری را حلال می‌دانند، ولی ذبیحه شیعیان را حرام قلمداد می‌کنند!

تاجیکها، با اینکه در غیرت دینی مشهورند، ولی تعصب بیجا ندارند.

مردم هزاره که در سلسله جبال شمال غزنه تا شمال هرات سکونت دارند، جملگی شیعه هستند و مذهب آنها بیشتر در محبت علی و برگزاری مراسم عزا و سینه زنی و زنجیرزنی ظهور دارد و با اینکه «تقیه» از واجبات مذهب شیعه است، اما آنها، بدون ترس و واهمه، همواره خود را «بندگان علی» می نامند! و بشدت به مذهب خود پای بند هستند و سادات را سخت احترام می گذارند.

قبیله ازبک و ترکمان که بیشتر به ترکی حرف می زنند، بر مذهب ابوحنیفه می باشند و مردمی پرکار و سخت کوش هستند و گروهی از ترکمنها که از تبار تاتارزند، همچنان در وحشیگری و بربریت به سر می برند و بر سرزمینهای ایران یا هرات حمله می برند و زنان و مردان شیعه را اسیر کرده، سپس آنان را به عنوان برده و کنیز می فروشند و می گویند که آنها از دین خارج شده اند. گاهی سنی ها را هم به اسارت می گیرند و از آنها با شکنجه اعتراف می گیرند که شیعه هستند، تا بتوانند آنان را هم به عنوان برده بفروشند!

طایفه شرفاء — فرزندان علی ابن ابیطالب — را در افغان «سید» می گویند که در قندهار — کنر — نزدیکی جلال آباد، زندگی می کنند و همه افغانی ها بر این طایفه احترام خالص قائل اند.

طایفه قزلباش — به معنی سرخ سر — که بیشترشان در غزنه و قندهار و بقیه در کابل زندگی می کنند، از تبار ایرانی بوده و از یاران معروف شاهان صفویه هستند که همراه نادرشاه به این سرزمین آمده اند. تمامی این طایفه شیعه می باشند و به عزاداری امام حسین در محرم اهتمام خاصی دارند.

بلوچها که ریشه فارسی دارند مردمانی نیرومند هستند، ولی از اسلام شناختی ندارند و به قتل و غارت مشغول اند. اغلب آنها از اسلام فقط نام خدا و پیامبر و گاهی علی را می دانند! روزه نمی گیرند و می گویند ما «بز» پیامبر را ندزیده ایم که تاوان آن را پس بدهیم و روزه بگیریم! به هر حال این قبیله در واقع امروز در جهل و وحشیگری و سنگدلی کامل به سر می برند...»^{۱۴}

در این مختصر، با اینکه سید جمال الدین نخست اغلب مردم افغانستان را سنی مذهب معرفی می‌کند، ولی در توضیح وضع مذهبی قبیله‌ها می‌بینیم که اشاره به شیعه بودن تعداد زیادی از آنها دارد و این بخوبی نشان می‌دهد که حتی در ۱۱۰ سال پیش هم شیعیان در میان اغلب قبیله‌ها و منطقه‌ها بوده و حضور عینی داشته‌اند.

سید جمال الدین سپس به شرح چگونگی حکومت در افغانستان می‌پردازد و آن را «استبدادی مطلق» می‌نامد، که مسئولان آن نه از وظایف حکومتی اطلاع داشته، و نه قوانینی برای اصلاح کشور دارند و به عنوان «مالیات امیری» مردم را غارت و چپاول می‌کنند و با زور سرباز و نیرو، به جمع‌آوری آن می‌پردازند و سپس آن را صرف هزینه «خانواده سلطانی» می‌کنند!^{۱۵}

هزاره

اینک برای شناخت بیشتر قبیله‌های افغان و مذهب‌های آنان توضیح بیشتری می‌دهیم. اگر افغانستان را فقیرترین کشور جهان بدانیم، هزاره فقیرترین مردم آن است. هوای سرد، طبیعت خشن و سرزمین کم حاصل هزاره‌جات از یکسو، و استبداد وحشیانه رژیم‌های گذشته از سوی دیگر، سبب شده است که این مردم در عین عقب ماندگی علمی و فرهنگی به یک ملت سرسخت، مقاوم و آهنین تبدیل شوند. آنان در طول تاریخ توانسته‌اند از قتل عام‌های فجیع و توطئه‌های بسیاری جان سالم به در برند. تحمل این قوم در برابر تهاجم ناملایمات روزگار، سرمای شدید محیط، گرسنگی و تشنگی فوق‌العاده زیاد است. با تمام فشارهایی که در طول تاریخ علیه آنان اعمال شده، باز توانسته‌اند پرچم تشیع را در قلب کشور برافراشته نگاه دارند، تا آنجا که در اذهان عامه مردم نام هزاره با تشیع

همراه است. تقریباً ۹۰ درصد آنها پیرو مکتب تشیع بوده، در اعتقاد به مبانی اسلام و انجام فرایض راسخ و استوار هستند. یکی از پژوهشگران خارجی می نویسد:

«اگر سراسر جهان را کفر فرا بگیرد، اسلام در داخل دره های جبال هندوکش و بابا، برای ابد پایدار خواهد ماند.»

در پرتو همین ایمان، جامعه هزاره همیشه از مفساد تباه کننده، مانند فحشاء، انحراف، قمار، شراب، اعتیاد به مواد مخدر و در یوزگی، برکنار مانده است. مردم آن افرادی صادق، درستکار، صبور، آرام، شجاع و پرکار و زحمتکش هستند.

آنها در برابر تهاجمات خارجی همواره از استقلال افغانستان دفاع کرده اند. تا کنون هیچ نیروی استعماری نتوانسته است قلب افغانستان را تسخیر کند. مبارزات این مردم علیه استعمار انگلستان در گذشته و امروز علیه نیروهای متجاوز روس گواه بر این حقیقت است. حتی از دورترین زمانها — تا جایی که تاریخ به یاد دارد — هزاره سد استواری در برابر تهاجمات نیروهای بیگانه بوده است.

دائرة المعارف اسلامی، ترجمه عربی، می نویسد: «الهزاره، شعب، شجاع، مقدم، حاذق. هزاره قومی، شجاع، پیشرو و ماهر است.»

آنها به صفات امانتداری، شجاعت و قلب پاک متصف اند. بهترین و با کفایت ترین کارگران در شهرها هستند. جوانان آنها در صفوف ارتش به شجاعت بی مانند و وطن دوستی صادقانه ممتازند. گویش آنها لهجه ای از زبان فارس (دری) است.^{۱۶}

پشتون

برادران پشتون از پرجمعیت ترین قبیله های افغانستان به شمار

۱۶. یزدانی، همان کتاب، ص ۹۳ و ۹۵. برای آشنایی بیشتر با تاریخ هزاره ها مطالعه این کتاب توصیه می شود.

می‌روند. پشتونها در گذشته در نواحی جنوب افغانستان زندگی می‌کردند، اما امروز در اغلب نقاط افغانستان حضور دارند.

پشتونها مردمی دلاور، میهمان دوست، نیرومند و ثروتمند هستند و از اقوام آریایی به شمار می‌روند.

اغلب پشتونهای افغانستان سنی حنفی‌اند، اما در میان پشتونهای شمال پاکستان، در نواحی پاره‌چنار، تیرا، سده، کوهات و کرمان گروهی از شیعیان وجود دارند. پشتونها در گذشته، همواره حکومت و امارت را در اختیار داشته‌اند.

بلوچ

بلوچها در پاکستان و ایران و افغانستان در سرزمینی وسیع به سر می‌برند. تعداد کل بلوچها ۴ میلیون نفر تخمین زده می‌شود. بلوچهای افغانستان از ۲۰۰ هزار نفر بیشتر نیستند، که اغلب در ولایت هلمند زندگی می‌کنند. زبان خاص بلوچی را دارند و تقریباً به طور کلی سنی مذهب هستند.

تاجیک

یکی دیگر از قومهای عمده افغانستان تاجیکها هستند که امروزه زندگی قبیله‌ای را رها نموده و زندگی پیشرفته‌تری را اختیار کرده‌اند. آنها مردمی هستند با مهارت، خونگرم و آشنا با زندگی شهری و روستایی.

«تازی و تازیک ابتدا توسط فارسی زبانان به عربها گفته می‌شد، اما بعدها، توسط ترکان، این اسم به فارسی زبان اطلاق گردید، به صورت تازی یک نیز آمده است. در افغانستان بیشتر به ساکنان کوهستان و کوه‌دامن و پنجشیر گفته می‌شود، و گاهی به تمام فارسی زبانان غیر هزاره و غیر شیعی اطلاق می‌گردد.»^{۱۷}

ایماقیها

ایماقی‌ها درواقع از چند قبیلهٔ مختلف تشکیل شده‌اند، و در اصل نامشان «چهار ایماق» بوده است که از قبیلهٔ جمشیدی، هزاره (هزاره بادغیس و هرات)، فیروزکوهی و تایمنی تشکیل یافته‌اند. قومهای تیموری، زوری و درزی شاخه‌ای از قبیله‌های تایمنی محسوب می‌شوند. آنان از ولایت غور تا نواحی هرات و بادغیس پراکنده هستند. مذهب سنی حنفی دارند، و همگی به زبان فارسی سخن می‌گویند. ایماقی‌ها مردمی نجیب، متدین، پاک اعتقاد و زحمتکش هستند.

خلیلی‌ها

خلیلی‌ها قبیله‌ای هستند که در قندهار و اطراف آن و همچنین بخش شمالی کشور سکونت دارند. به طور کامل شیعه و فارسی زبان هستند، ولی به خاطر همجوار بودن با برادران پشتون زبان، پشتو را نیز یاد می‌گیرند. از این رو آل یحیی آنان را پشتون معرفی می‌کرد، ولی اصل آنها از شیراز بوده و از آنجا به قندهار رفته‌اند. بعضی از خلیلی‌ها اکنون نیز در اطراف شیراز زندگی می‌کنند. دهخدا می‌نویسد: «خلیلی تیره‌ای است از قوم بهمنی از ایلات کهکیلویه فارس.»

قزلباش

قبیلهٔ قزلباش از نژاد واحدی نیستند، بلکه از مجموعه قبایل ترک، ترکمن، کرد و لر تشکیل شده و درواقع به ۳۲ تیره بستگی دارند. قزلباشها شیعیان نیرومند و از مریدان شاه اسماعیل صفوی و نیروهای مجاهد صفویه به شمار می‌آمدند. ارتش صفوی‌ها در ابتدا از قزلباشها تشکیل شده بود و چون کلاه ۱۲ ترک سرخ رنگ به سر می‌گذاشتند، به قزلباش مشهور شدند. قزلباشها در ایران و همچنین در افغانستان دارای موقعیت و قدرت خاص و نفوذ برتری بودند.

ترکمن

ترکمن یا ترکمان قومی از نژاد زردند و قبیله‌های بسیار دارند. یک قبیله ترکمن به نام غزیا تغریز در قرن چهارم و پنجم هجری در ایران و افغانستان قدرت یافت و امپراتور عظیم سلجوقی را بنیان گذارد. طوایف سالور ترکمن نسبت خود را به چنگیزخان می‌رسانند، ولی قبل از ظهور چنگیز قبیله‌های بیشماری از ترکمنها در مرو و ایران و افغانستان زندگی می‌کرده‌اند. هنگام هجوم چنگیز به مرو حدود ۶۰ هزار نفر از مردم ترکمن در این شهر و اطراف آن زندگی می‌کردند، که علیه چنگیزخان به دفاع برخاستند.

قوم ترکمن اکثریت سنی مذهب هستند، اما در میان آنها طایفه قاجار و آق‌قویلو و قراقویلو شیعه می‌باشند. ترکمن‌های کنونی مردمی غیور، میهمان‌نواز، متدین و درست‌کارند و در هزاره هم‌گروه کثیری از ترکمنها زندگی می‌کنند و باز مردمی هستند شجاع، غیور، متحد، میهمان‌نواز، درست‌کار و زحمتکش، و نسبت به سایر مردم هزاره از لحاظ اقتصادی وضع بهتری دارند و عده‌ای از آنان در کابل زندگی می‌کنند. هزاره‌های ترکمنی شیعه دوازده امامی‌اند و بزبان فارسی سخن می‌گویند.^{۱۸}

قزاق

قزاقها جزئی از اردوی طلایی خانان مغول بودند. جمهوری قزاقستان به مساحت ۲,۷۱۵,۱۰۰ کیلومتر مربع، اگر زیر تسلط روسها نبود، امروز از حیث وسعت بزرگترین کشور اسلامی بود. جمعیت قزاقها بالغ بر ۷ میلیون نفر است. گروهی از قزاقها در افغانستان زندگی می‌کنند. همه بزبان ترکی حرف می‌زنند و اغلب مذهب حنفی دارند.

۱۸. رجوع شود به: امین گلی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، (تهران، ۱۳۶۶).

ازبک

ازبکها تاریخ بسیار غنی و طولانی دارند. قرن‌ها در بخارا و بلخ حکومت کرده‌اند. شخصیتهای نامدار، با فرهنگی غنی داشته‌اند. آنها مردمی شجاع، غیور، ماهر، و هوشیار هستند. ازبکها در طول تاریخ حکومت سلاطین تبهکار ستم فراوان دیده‌اند و به خاطر ظلم آنان همواره در فقر و عقب ماندگی به سر برده‌اند.

بحث کامل دربارهٔ قبیله‌های افغانستان خود نیازمند کتاب یا کتابهای مستقلی است. هدف ما در این مختصر، اشارهٔ فهرست گونه به قبیله‌های عمده برای تکمیل بحث مذهب در افغانستان کنونی بود.

احزاب شیعی افغانستان

در بحث تقریباً مشروح نخستین سمینار افغانستان، در ۱۳۶۷، به چگونگی تاریخ‌پیدایش و رهبری احزاب اسلامی افغانستان — اعم از شیعه و سنی — پرداختیم، و در پایان بحث دومین سمینار افغانستان، در ۱۳۶۸، بی‌مناسبت نیست که به چگونگی پیدایش و فعالیت چند حزب اسلامی قدیمی برادران شیعی اشارتی داشته باشیم.

حزب ارشاد

در سال ۱۳۲۰ — تقریباً نیم قرن پیش — طلبه جوانی از مشهد به هرات رفت و در مدت تقریباً دو سال و اندی توانست سازمانی را به نام «مجمع اسلامی» به وجود آورد (۲۳ — ۱۳۲۲) که اعضای برجسته این سازمان اسلامی عبارت بودند از: شهید حجت الاسلام سید اسماعیل بلخی، حجت الاسلام سید محمد حیدر قطب غزنوی، محمد بشیر هروی (منشی مجمع اسلامی) حاج عبدالغفار، ملا عبدالحسین منجم‌باشی.

با گسترش دامنه نهضت آزادیخواهی، به توصیه دوستان و همفکران مسلمان، بلخی از طریق میمنه و اندخوی و بلخ به مزار شریف آمد و به سازمان‌دهی دقیق مجمع اسلامی پرداخت. در این راستا کمیته ایالتی میمنه را به نیابت رهبری میرزا محمدرضا و منشی میرزا نوروزعلی، و کمیته ایالتی مزار شریف و بلخ را به قائم مقامی رهبری، حاج محمدرضا، و به عضویت مرکزی فرمانده خواجه محمد نعیم، عبدالقادر و حاجی عبدالرشید، و کمیته وقطغن زمین را به سرپرستی حاج عبدالرشید چاریکاری و عضویت حاجی عبدالمجید، حاجی قرغ‌بای خان‌آبادی و عبدالهادی خان‌آبادی و دیگران تشکیل داد. وی بعدها و پس از ورود به کابل در سال ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ «کمیته مرکزی مجمع اسلامی» را به طور سری تشکیل داد و بعد نام «حزب ارشاد» را بر آن مجمع گذاشت. اعضای کمیته مرکزی حزب ارشاد، که مقرر آن درچنداول بود و تا افشا و

زندانی شدن اعضای آن اغلب مردم از موجودیت آن خبر نداشتند، عبارت بودند از:

۱. شهید علامه سید اسماعیل بلخی (رهبر)، ۲. سید علی گوهرآقای غوربندی، ۳. سید سرورآقا لولنجی، ۴. خواجه محمد نعیم (فرمانده امنیه مجلس کابل، در سالهای ۲۷ و ۲۸)، ۵. محمد اسلم غزنوی، ۶. عبداللطیف سربازچنداولی، ۷. سید سکندر مظفری چنداولی، ۸. رجبعلی خانی چنداولی، ۹. دکتر اسدالله رثوفی (عاشقان عارفانی کابلی)، ۱۰. محمد ابراهیم گاو سوار هزاره گی، ۱۱. عبدالغیاث کندک مشر (سرهنگ دو)، ۱۲. خداینظر ترجمان مزاری، ۱۳. محمد حیدر کندک مشر غزنوی، ۱۴. محمد حسن لوا مشر (سرهنگ سه پادگان عمومی کابل، بخش اسلحه سازی). دو نفر اخیر، پسران مسجدی خان معروفند که نادرخان وی را به شهادت رساند.

از افراد فوق ۷ نفر با نفوذی که داشتند، از نظرها پنهان ماندند و نفرات ۸ و ۹ مفقودالاثر شدند و بقیه ۱۴ سال ۶ و ماه ۲۳ روز در زندانهای مخوف آل یحیی به سربردند.

از ویژگی های بلخی ایجاد همبستگی بین قومها و قشرها، بویژه قشرهای آگاه جامعه — اعم از شیعه و سنی — بود. به همین دلیل مورد خشم و غضب حاکمیت غاصب و تبهکار قرار گرفت.

حزب وطن

دومین حزب شیعی که در زمان سلطه آل یحیی در چنداول موجودیت پیدا کرد، «حزب وطن» بود که در مقابل حزب الحادی «ندای خلق» به رهبری محمودی قرار گرفت. رهبری حزب وطن را محمد سرور جويا، فرزند منشی غلام حسین ملقب به اعتمادالدوله، از جوانان انقلابی و روشنفکر و نویسنده توانا و شاعر بلندپایه، عهده دار بود. این دانشمند آزادیخواه، پرورش یافته مکتب خون و شهادت، ۱۶ سال از بهترین ایام

عمرش را در زندان آل یحیی سپری کرد. نامبرده در عنفوان جوانی مدیر روزنامه اتفاق اسلام بود که در هرات منتشر می شد. در زمان صدارت محمد هاشم به دستور او و عبدالرحیم، نایب الحکومه (استاندار) هرات، جويا و دکتر سید یحیی مورد سوء قصد قرار گرفتند، که دکتر سید یحیی شهید و جويا از ناحیه سینه و ران مجروح شد. وی پس از بهبود تحت عنوان شعر:

به زخم سینه من بیخودای رقیب مخند که این نشان صداقت به عشق جانان است
مقاله مهیج و انقلابی نوشت که بعدها سبب اذیت و آزارش شد. وی عضو انجمن ادبی کابل بود. او در ۱۳۳۶/۷/۱۰ در زندان به درود حیات گفت:

بلخی که در هنگام مرگ بر بالین جويا حاضر بود، چنین می گفت:

«سلول زندان من و جويا و بقیه در یک محوطه بود، جويا مریض بود، آخر شب به من خبر دادند که جويا شما را می طلبد. رفتم و دیدم که حال او منقلب است، سرش را روی زانوی خود گذاشتم و بدنش را به سمت قبله کشیدم، شهادتین و اسماء ائمه اطهار علیهم السلام را به وی تلقین کردم و او هم مرا همراهی نمود. دیدم گونه هایش از اشک خیس شده است. سرش را از روی زانویم طوری بلند کرد که گویی به کسی احترام می کند. دیدم چهره اش برافروخته شد و خنده بر لبانش نقش بست و یکبار با صدای بلند — فریادگونه — گفت: یا فاطمة الزهراء! آنگاه سرش را روی زانویم گذاشت و درگذشت.»

اعضای برجسته این حزب عبارت بودند از: براتعلی تاج، محمد حسین طالب قندهاری، فرهنگ نعیمی، محمد حسین نهضت، (دانشمند و نویسنده و سخنگوی توانا، متدین و باتقوی که حق زیادی به گردن جوانان متدین و متعهد تحصیل کرده دارد). وی در دانشکده ادبیات کابل سالها کرسی استادی داشت، و با اندیشه های انحرافی عناصر محافظه کار ساخت و اگر گفته شود که روشهای مبارزاتی او به روشهای مبارزاتی ابوذر شبیه بود، گزاف نیست. این شخصیت عالی مقام بعد از سالهای ۱۳۳۲ که حزب خط انحرافی را پیش گرفت، از آن جدا شد و تا آخرین

روزهائی که حیات داشت (۱۳۵۷) دیگر حاضر نشد که به هیچ حزب و گروه سیاسی دیگری به پیوندد.

سازمان جوانان اسلام (شعاع میوند)

در زیرنام این سازمان در ۱۳۳۱ آن دسته از جوانان مبارز و اندیشمندی که هنوز زمزمه های بلخی در گوشه هایشان طنین انداز بود، در پی جمع آوری و تنظیم برای تجدید حیات تربیت یافتگان بلخی (ارشاد) برآمدند. بلخی جوانان را بین سنین ۱۴ تا ۱۹ تحت تربیت قرار داده بود، بلخی در سخنرانی های خود بیشتر از اینها یاد می کرد و آنها را امید بلخی می نامید.

کسانی که در گردهم آوری بچه ها شرکت داشتند و خود از تربیت یافتگان مکتب ارشاد بودند، عبارت بودند از: استاد محمد عزیز، استاد نهضت، استاد سید محمد بنی مظفری، مولوی محمد ایوب، دکتر میرمحمد حسین ریاضی، سید اسحق جوادی، و... این جوانان در زیرچتر کلاسهای «شعاع میوند» و به شکل سازمان فرهنگی - ورزشی و بسیار محطاطانه، فعالیتهای سیاسی خود را دنبال کردند.

پس از آنکه در سال ۱۳۳۶ شهید میرعلی اصغر شعاع، که فعالیتهای فرهنگی و سیاسی این سازمان را مخفیانه رهبری می کرد، به بهانه ای دستگیر و زندانی شد، و پس از ۳ ماه در زندان به شهادت رسید، بخش فرهنگی و سیاسی این سازمان نیز به طور کامل از بین رفت و تنها بخش ورزشی آن به حیات خود ادامه داد، که در واقعه ۵۹ - ۱۳۵۸ قیام چند اول شرکت داشتند. هم اکنون تعدادی از این جوانان در ایران زندگی می کنند.^{۱۹}

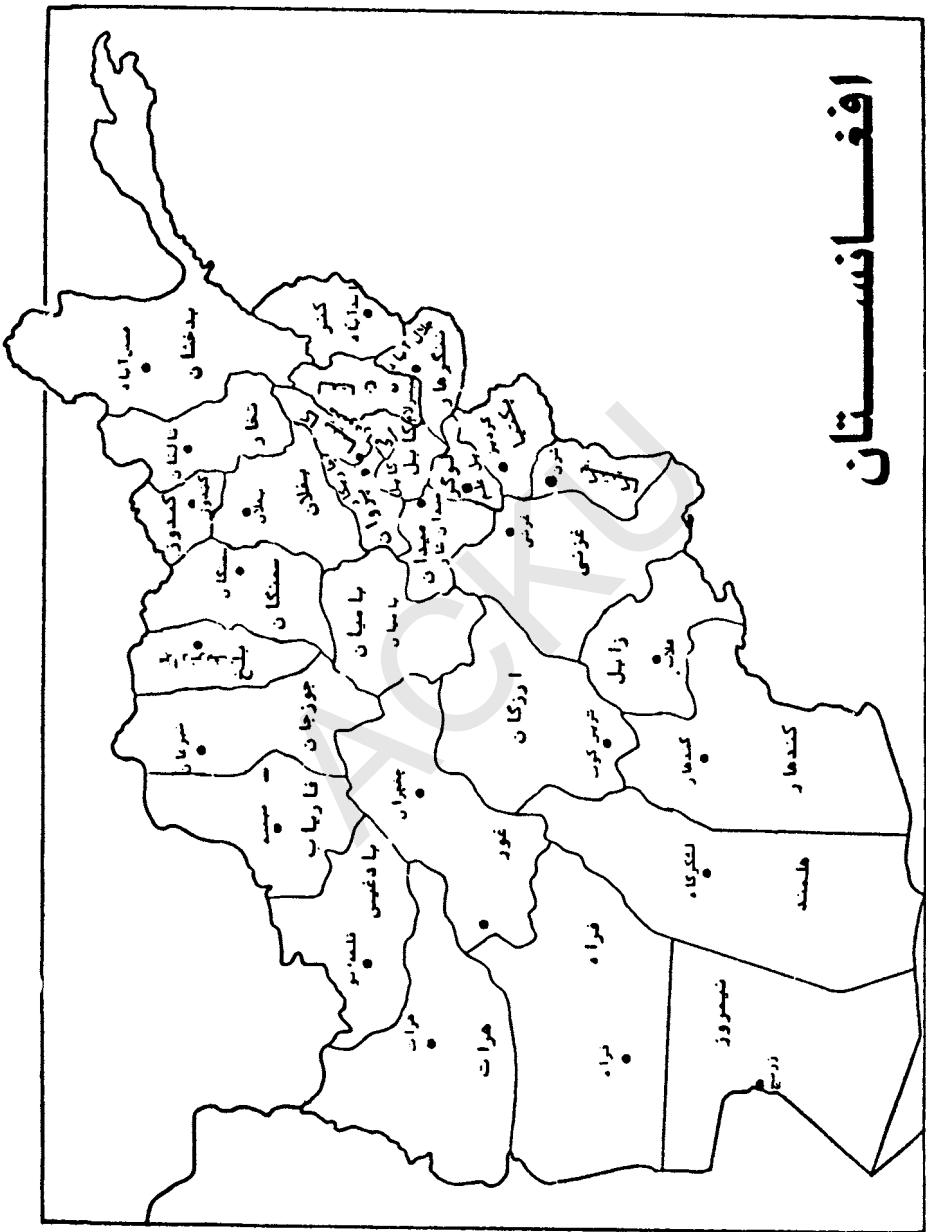
۱۹. درباره این حزبهای شیعی افغانستان، از معلومات دکتر سید محمد حسین ریاضی، از شخصیتهای فرهنگی، و علمی افغانستان، استفاده شد. در مدارک و کتابهای موجود اطلاعاتی در این زمینه ها نیست.

*

البته علاوه بر احزاب و سازمانهای فوق، شاید که در گوشه و کنار تشکیلات اسلامی- شیعی دیگری هم همزمان وجود داشته‌اند، ولی احزاب فوق عمده‌ترین آنها و درواقع پایه‌گزاران نهضت اسلامی جدید در میان نسل جوان و معاصر شیعه در افغانستان بوده‌اند.*

* خلاصه این بحث، در دومین سمینار بین‌المللی افغانستان، در سال ۱۳۶۸، در دفتر مطالعات بین‌المللی و سیاسی وزارت امور خارجه به عنوان سخنرانی ایراد شده است.

افغانستان



ACKU

ACKU

توضیحات

ACKU

مناسبات شیعه و سنی در جمهوری اسلامی افغانستان

مسئله شیعه و سنی از جمله مسائلی است که دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی افغانستان از هم اکنون، و حتی پیش از آزادی و تشکیل حکومت کامل، در کل سرزمین اسلامی افغانستان روی آن «کار» می‌کنند و برای ایجاد شکاف و اختلاف بین مسلمانان افغانستان و ایجاد درگیری و در نهایت شکست انقلاب اسلامی به طرح و برنامه‌ریزی می‌پردازند.

وهابیان آل سعود و مزدوران داخلی آن در این زمینه از امپریالیسم جهانی نیز فعالیت‌ترشدند... و گویا انجام توطئه آنان را نیز به عهده دارند.

در مقابل این توطئه‌ها، از هم اکنون باید ایستاد و به اصلاح امر پرداخت. آیت الله شیخ محمد آصف محسنی، از علمای معروف شیعه افغان و رهبر حرکت انقلاب اسلامی در افغانستان، طرح جالبی در این زمینه دارد که آگاهی از آن برای عموم علاقه‌مندان به مسائل شیعه و سنی نه تنها در افغانستان، بلکه در کل جهان اسلام مفید تواند بود. دیدگاه‌های ایشان با تغییرات مختصری در جملات و تبدیل بعضی از کلمات دری به فارسی در اینجا نقل می‌شود. بی‌شک رهبری متعهد حرکت‌های اسلامی سنی در افغانستان بیش از هر گروه دیگری به این

موضوع اهتمام خواهند داشت:

۱. موقعیت و جایگاه اهل سنت در مذهب شیعه

هر کس به خدا و پیغمبر ختمی مرتبت اسلام (ص) اقرار کند و ضروریات دین اسلام را، مانند وجوب نمازهای پنجگانه و روزه ماه رمضان و زکات و امثال آن، و از احکام موضوعاتی که مورد اتفاق همه مسلمانان است، انکار نکند او در مذهب شیعه مسلمان است خواه با امامت امامان دوازده گانه معتقد باشد (مانند شیعه امامیه)، خواه نباشد (مانند اهل سنت و زیدیه). بنابراین، اعتقاد به امامت شرط مسلمان بودن نیست، بلکه شرط تشیع است. پس شیعه اهل سنت را مسلمان و برادران دینی خود می داند:

۱. بدن اهل سنت پاک است، در حالی که بدن کفار نزد فقهای امامیه نجس است.

۲. ذبیحه اهل سنت حلال است.

۳. مال و جان اهل سنت در فقه امامیه محترم است و ضرر رساندن به آنان حرام و موجب ضمان است.

۴. ازدواج زن شیعه با مرد سنتی و تزویج زن سنی با شیعه صحیح است.

بالاخره، شیعه امامیه با اعتقاد کامل به صحت مذهب خود که مذهب اهل بیت پیغمبر است، سنیان را به تمام معنی مسلمان دانسته و تمامی احکام اسلام را بر آنان جاری می داند و هر کسی از مغرضان و مزدوران اجنبی غیر این را به آنان نسبت دهد، دروغ است و کتب فقهی ما گواه صادق بر این ادعا است.

یک نویسنده دروغگو نوشته بود:

«شیعه ازدواج با زنان شوهردار اهل سنت را جایز می داند، چون

عقد نکاح اهل سنت در نظر شیعه باطل است!»

این یک بهتان بزرگ و افترای زشتی است که هرگز به ذهن

یک نفر شیعه در طول تاریخ خطور نکرده است. شیعه امامیه نکاح اهل سنت را صحیح می داند و حتی در خصوص نکاح، نکاح کفار را هم صحیح می داند (لکل قوم نکاح). عقد زن شوهردار کافر را هم حرام می دانند، ولی تعصب و افترا و تأثیرپوند و دلارفتی اثر خود را می گذارد و چنین نوشته های مغرضانه ای نفاق و عداوت را بین مسلمانان ناآگاه به وجود می آورد.

۲. موقعیت و جایگاه شیعه در مذهب اهل سنت

مذهب اهل سنت نیز نسبت به شیعیان هم همان نظر را دارد که شیعه نسبت به اهل سنت دارد. چیزی که مانع از حکم به مسلمان کامل بودن شیعیان باشد، در فقه آنان وجود ندارد.

امامت در نظر اهل سنت از جمله فروع است که مخالفت در آن، موجب تکفیر نمی شود. بنابراین اگر شیعه خلافت را برای امامان دوازده گانه خود قائل باشد، مسئله ای را از دیدگاه اهل سنت ایجاد نمی کند. البته واقعیت این است که شیعه خلافت خلفای سه گانه، ابوبکر و عمر و عثمان، را منکر نیستند. و اساساً قابل انکار نیست، چون بعد از وفات پیغمبر اکرم (ص) مردم به این سه تن بیعت کردند و زمام حکومت به دست آنان بود. این موضوع از قطعیات تاریخ است و سنیان نیز آنان را منصوب نمی دانند. بنابراین، اگر شیعه و سنی به دور از تعصب تأمل کنند، متوجه می شوند که در این مورد هر دو هم نظر هستند.

اختلاف این دو طایفه درباره امامت امامان اهل البیت (ع) است که شیعه آنان را از جانب خداوند و رسولش منصوب می داند^۱ و منصب امامت را همانند منصب نبوت، الهی می داند، چه مردم بپذیرند یا نه، و اهل سنت آن را قبول ندارند.

۱. در مجموع صحیح مسلم، بخاری و مسند احمد و کنز العمال و غیره، دهها روایت وجود دارد که پیامبر شماره جانشینان خود را دوازده بیان داشته که با نظر شیعه سازگار است.

این اختلاف نباید مایه نزاع و عداوت و پاشیدگی جامعه مسلمانان شود، زیرا ما راه حل معقولی برای طرفین ارائه می دهیم که هر کس از عقل کمک بگیرد و عصبیت را کنار بگذارد، به نتیجه می رسد و سلاح جدال را بر زمین می گذارد. ما به اهل سنت می گوئیم اگر امامت امامان اهل بیت حضرت پیامبر (ص) برای شما ثابت نشده و آن را نمی پذیرید، عیبی ندارد منتهی شیعیان را در این اعتقادشان معذور بدانید که آنان بر اساس دلایل زیادی امامت مزبور را قبول کرده اند. دانشمندان اهل سنت چگونه همدیگر را در مسائلی اختلافی معذور می پندارند و از تفسیق و تکفیر همدیگر می پرهیزند و حتی آن را حرام می دانند؟ عین همین روش را درباره شیعیان در مسئله امامت اتخاذ شود تا قضیه به اختلاف و نزاع نکشد. به شیعیان هم می گوئیم راست است که امامت در نظر شما اهمیت دارد، ولی باید متوجه باشید که «جاهل قاصر» معذور است، اهل سنت اگر امروز امامت ائمه (ع) را انکار می کنند از روی عناد و رد فرمایشات حضرت پیامبر اکرم (ص) نیست، آنان همانند ما قول و عمل و تقریر حضرت نبوی (ص) را به سر و چشم قبول دارند، ولی موضوع امامت برای آنان ثابت شده و بنا بر این «مقصر» نیستند، بلکه «قاصر» ند و قاصر هم معذور...

نتیجه این بحث بسیار کوتاه این است که شیعه و سنی همدیگر را در این صورت معذور بدانند و اخوت اسلامی خود را به تعصبات بیجا کدر نسازند، همانگونه که رهبران مذاهب خود با هم مراوده و مباحثه و رفت و آمد داشتند، ما هم چنین باشیم.

شیخ محمد شلتوت، رئیس اسبق و متوفای جامع الازهر مصر، بسیار روشنفکر، وسیع النظر و با شجاعت بود که علناً فتوی داد:

«فقه شیعه همانند فقه چهار مذهب دیگر متکی به دلایل معتبر شرعی و قابل تقلید است و هر مسلمان می تواند از مذهب شیعه امامیه تقلید کند، و در روز قیامت بری الذمه خواهد بود.

ای کاش در هر دوره چند دانشمند همانند شلتوت می داشتیم تا امروز

شاهد محبت و صمیمیت و برادری کامل شیعه و سنی می بودیم. روایات زیادی با الفاظ مختلف از طریق اهل سنت از جمله در اوایل صحیح مسلم نقل شده است که رسول خدا (ص) می فرماید که اسلام بر شهادت أن لا اله الا الله و أن محمداً عبده و رسوله و برپایی نماز و دادن زکات و حج بیت و روزه ماه رمضان بنا شده است. همچنین در صحیح مسلم از ابوهریره نقل کرده است که حضرت نبوی (ص) فرموده است: «امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله عصم مني ماله ونفسه الا بحقه وحسابه على الله»، یعنی من مأمورم که با مردم بجنگم تا به خدای واحد اقرار کنند، پس هر کس لا اله الا الله گفت مال و جانش از طرف من محترم و محفوظ است مگر به دلیل دیگر.

ابوهریره عبارت دیگری هم دارد: «امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و يومنوا بي و بما جئت به فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دمائهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله...». و در روایت ابن عمر اقامه نماز و دادن زکات نیز ذکر شده است.

۳. لزوم اتحاد و صمیمیت این دو دسته مسلمانان

ما از چند نظر اتحاد سنی و شیعه را ضروری می دانیم:

اولاً، از نظر دین اسلام که پیروان خود را از نزاع و عداوت و تفرق نهی می کند و مؤمنان را برادر هم می داند و امر به اصلاح آنان می دهد (أما المؤمنون اخوه فاصلحوا بين اخويكم)، و به آنان امر می کند که همه به ریسمان خدا چنگ بزنند و میان خود مهربان بوده بر کفار ستمگر سخت گیر باشند (اشداء على الكفار رحماء بينهم).

ثانیاً، کشمکش بین مسلمانان سبب تقویت کفار و ضعف اسلام می گردد، و همه می دانیم که تضعیف اسلام حرام است و هر نوع کشمکش، چه نژادی و چه سیاسی، یک نوع خیانت به قرآن و اسلام محسوب می شود.

ثالثاً، جنگ و نزاع مانع پیشرفت زراعت و صنعت و تجارت و شکوفایی اقتصاد مسلمانان می شود و باعث می گردد که امکانات فکری و مادی ما علیه همدیگر به کار رود و در نتیجه احتیاج ما به کفار بیشتر و طولانی تر می شود و استعمار و استثمار آنان استمرار بیشتری می یابد — که تا کنون چنین بوده است.

بلی شیعه و سنی چه از این نظر که مسلمان و پیرو قرآن و سنت پیامبر بزرگوار اسلام اند و چه از این نظر که انسانهای عاقلی هستند و استقلال و آزادی و رفاه می خواهند، مجبورند با هم متحد شوند و همکاری داشته باشند. حسن تفاهم و همدردی و نظر خوب با هم پیدا کنند و این راه عقل و خرد و شریعت است.

۴. عوامل جدایی و بدبینی

میان شیعه و سنی، با اینکه هر کدام از نظر مذهب دیگری مسلمان است و با آنکه عقل و خرد و ضرورتهای اجتماعی، آنان را به حسن تفاهم و صمیمیت امر می کند، چرا در مقاطعی از تاریخ کشمکش و نزاع و حتی قتل و غارت اتفاق افتاده است و چرا به همدیگر مخلص و مهربان نبوده اند؟ چرا همدیگر را تفسیق و تکفیر کرده اند؟ چرا این همه افترا و تهمت و توهین در حق همدیگر روا داشته اند؟ چرا قلمهای آنان علیه کفر و شیطنتهای غربی های مکار و کمونیستهای ملحد به کار نرفته و علیه همدیگر به کار رفته است؟ چرا تعصب جمعی از نویسندگان در مسائل بسیار جزئی، به مراتب بیشتر از تعصب آنان به اصول اساسی اسلام است؟ چرا ما در سنگر اسلامی ذلیلانه سست و در سنگر مذهبی — ضد یکدیگر — احمقانه فعال می شویم؟

به نظر می رسد که عوامل تفرقه و بدبینی مسلمانان به همدیگر، بویژه در بعد مذهبی، چند امر است:

۱. جهالت

اکثر منتسبان فعلی به علم «اهل العلم» معلومات ناقص و ضعیفی از دین و مذهب دارند، ولی در میان مردم عاقل، ولی عوام و از همه جا بیخبر، به نام مولوی و ملا و شیخ و «پیر» و... مشهور می‌شوند. این دسته با دیدن یک روایت تحریک و مشتعل می‌گردند و اصلاً متوجه نمی‌شوند که این روایت از نظر سند درست است یا نه؟ برفرض صحت، آیا آیات قرآن و سنت قطعیه حضرت نبوی با آن معارضه دارد یا نه؟ به عبارت دیگر، شرایط حجیت و اعتبار آن فراهم است یا خیر؟ حتی گاهی با دیدن یک جمله در کتاب بیسوادی هم چون خود، ترتیب اثر می‌دهند، چون در کتاب نوشته شده است! و مردم عوام هم می‌شنوند که نماینده مذهب آنها از کتاب صحبت می‌کند و هیچ کس سؤال نمی‌کند که کتاب از کیست و نظر مؤلف او چه ارزش علمی دارد؟ آخر نظر هرنویسنده که برای مسلمانها معتبر نیست.

شاید مبالغه نباشد که گفته شود از هر ۱۰۰ نفر ملا و شیخ و «پیر» و... (از شیعه و سنی) ۱۰ نفر آنان معلومات دینی متوسطی ندارند، ولی هم خود و هم عوام اعتقاد به کامل بودن آنها دارند. این درد بی درمان تنها دامنگیر مسلمانان افغانی نیست، بلکه با اندک تفاوت در همه کشورهای اسلامی وجود دارد.

در حکومت اسلامی آینده افغانستان باید برای اهل علم درجات علمی مشخصی مدنظر قرار گیرد که پس از امتحان، گواهینامه‌ای به آنان داده شود و تا به حد متوسط نرسند، از معرفی به عنوان ملا و مولوی و شیخ و امثال این القاب جلوگیری شود و حق تبلیغ و امامت را نداشته باشند. آری برادر عاقل، جهالت زیربنای تعصب و غلو است. جاهلها همیشه درباره مذهب خود غلو می‌کنند و مقامات مذهبی خود را واجد هر کمال و مخالفان خود را مستحق لعن و نفرین و تبری و حتی تکفیر می‌دانند و اسلام را از دید احمقانه خود بررسی می‌کنند. به هر کسی که

هوی گفت مسلمان می‌گویند و به هر کس که هوس حکم کرد، کافر. اهل کتاب با وصف مشاهده آیات و معجزات حضرت ختمی مرتبت (ص) عناد و تعصب می‌ورزیدند و در دین خود غلو می‌کردند و به حق تسلیم نمی‌شدند، لذا قرآن مجید آنان را ارشاد می‌فرماید: «ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید» (لا تغلوا فی دینکم). غالب افراد صف مقدم جنگهای احمقانه مذهبی متعصبانی هستند نادان که هیچ معرفت واقعی و استدلالی از دین و مذهب ندارند و در جهالت شرم‌آوری به سر می‌برند و دهها گناه کبیره را مرتکب می‌شوند و خیال می‌کنند عبادت می‌نمایند. آنها تدین را فدای تعصب مذهبی خود می‌کنند. وظیفه علمای فهمیده و کامل طرفین در ارشاد این گروه بسیار سنگین است و آنها باید با جهالت عمومی مبارزه کنند و جلوی غلو و تعصب ناروا را بگیرند.

در اینجا باید به یک امر فتنه‌انگیز مهم اشاره شود و آن ناسزا گفتن جمعی از جاهلان طرفین، برخلفا و امامان است. بعضی از مردم نادان شیعه از خلفای سه‌گانه بدگویی می‌کنند، جمعی از عوام و نویسندگان مغرض سنی به ائمه اهل البیت افترا می‌بندند و حتی امام جعفر صادق (ع) را دروغگو معرفی می‌کنند. این موضوع تحریک کننده‌ترین ماده نزاعها و بدبینی‌ها و حتی خونریزی‌هاست. به نظر می‌رسد که طی یک فتوای مشترک دانشمندان سنی و شیعه باید این عمل را تحریم کنند و مرتکب آنرا تعزیز نمایند و قبل از رسیدن به این مرحله هم باید گفت که این نوع اعمال زشت، با آن همه بدیی که دارد، باید تخلف فردی به حساب آید و ربطی به مذهب نداشته باشد. پاره‌ای از نویسندگان مغرض ادعا می‌کنند که سب و لعن خلفا و همسران نبی (ص) از واجبات مهم! در مذهب شیعه است! ما با کمال معذرت باید بگوییم این قبیل نویسندگان آشکارا دروغ می‌گویند و در سراسر فقه شیعه سب و لعن هیچ مخلوقی واجب قرار نگرفته، حتی لعن فرعون! اینک کتب فقهی شیعه همه جا در دسترس قرار دارد،

می‌توان آنها را مطالعه کرد و حتی لعن فرعون و هر کافر دیگر که جایز هم باشد، وقتی مستلزم ضررهای مهم باشد، باز هم حرام می‌شود تا چه رسد به لعن یک مسلمان.

۲. سودجویی

دسته‌ای از طلاب و ملانماها برای رسیدن به مادیات و جا پیدا کردن در دل عوام الناس و عزیز شدن در نظر آنان و تثبیت ریاست خود، به هر وسیله غیر مشروع متشبث می‌شوند. به عنوان مثال با علمای از خود بالاتر به رقابت می‌پردازند، خرافات را میان مسلمانان غافل ترویج می‌کنند. وجوهات شرعی را بدون استحقاق تصرف می‌کنند و تعصبات مذهبی را به وجود می‌آورند و آتش نفاق را میان برادران مسلمان روشن می‌سازند، حتی گاهی به نام قوم و منطقه و ده‌ها عوامل موهوم دیگر، مردم را به جان هم می‌اندازند تا خود به نان و نامی برسند. مثلاً فردی نوشته است که قرآن شیعه ۴۰ جزء است و ۱۰ جزء بیشتر از قرآن سنی‌ها! می‌بینید که برخلاف حس و شهود دروغ می‌گویند و از رسوایی خود نیز باکی ندارند. دیگری گفته بود که مردم شیعه دم دارند! شاید هم بعضی‌ها گفته باشند که سنی‌ها دم دارند! این چنین با عقول مسلمانان بازی می‌شود و آنان را به سخریه می‌گیرند.

جمعی از این مزدوران در پاکستان اصرار دارند که شیعه خاتمیت پیامبر اکرم (ص) را قبول ندارد. بعضی از متعصبان نوشته‌اند که در یک مذهب اهل سنت لواط جایز است. خلاصه، جمعی از شیطانهای ملانمای طرفین، چیزهایی به همدیگر نسبت داده‌اند که به ذهن مسلمانان پاک دل و آگاه شیعه و سنی خطور نکرده است... «افراءیت من اتخذ الله هواه؟» این دسته هوی پرست شهوت ران ضررهای زیادی به مسلمانان در همه جا و همه وقت وارد آورده‌اند که امید می‌رود در حکومت اسلامی آینده افغانستان جلوی اینان را علمای متدین و عالی قدر ما بگیرند و حداقل

مخلود کنند.

۳. قصد ثواب

در بسیاری از موارد عامل بدبختی و جنگهای خانگی و مسلمان کشی و نزاعها و عداوتها که باعث تباهی دنیا و آخرت مسلمانان شده است، «قصد ثواب» بوده است. یک دانشمند ساده و بی سلیقه برای اثبات حقانیت مذهب خود و برای ابطال مذهب مخالف خود قلم به دست گرفته و «قربة الى الله» شبها و روزها مشغول تألیف شده است تا به هر وسیله ممکن همه خوبی ها را در مذهب خود و همه بدی ها را در مذهب مقابل اثبات بدارد. او فکر می کرده است که به مجرد طبع و نشر این کتاب «بی نظیر»، تمام پیروان مذهب دیگر از مذهب خود عدول و به مذهب کامل و «برحق» او داخل می شوند؛ و یا حداقل توسط پیروان مذهب او نابود می گردند و بدین ترتیب دنیا از وجود باطل خالی و همه جا را حق می گیرد و این «ثواب لایتناهی» به او اختصاص می یابد!

بدبختانه این قبیل کتابها یک نفر از مخالفان را هدایت نمی کند و تنها تعصب و عداوت طرفین را زیادتر می سازد و دانشمندی از طرف مقابل را وادار می کند که او هم با زحمت بیشتر، در رد او و مذهبش، و حقانیت مطلقه مذهب خود کتاب دیگر تألیف نماید و با استفاده از «مقابله بالمثل» مطالب خرافاتی و جعلی را با رنگ مذهبی بنویسد و از هیچ دروغ و افترا و توهین خودداری نکند، ولی قصد او هم انجام عمل ثواب باشد و اینکه از حق دفاع کرده است.

این دور و تسلسل همچنان ادامه می یابد، هیچ کس از مذهب خود دست نمی کشد و تنها نتیجه این کتابها شعله و ر ساختن آتش خشم و کینه مسلمانان و حتی جنگ و خونریزی و تجاوز به مال و ناموس همدیگر است، نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ اغْوَاءِ الشَّيْطَانِ وَسُوءِ الْحَالِ. ولی باید از این قبیل افراد پرسید: نویسندگان «ثواب طلب» چرا درباره حقانیت اصل دین چیزی

نمی‌نویسید؟ مگر دین از مذهب کم اهمیت‌تر است؟ اکثر هم مذہبان شما به انحراف فکری و فسق عملی مبتلا شده‌اند، آیا اصلاح آنان از واجبات نیست؟ چرا در این مورد قلمها را به کار نمی‌اندازید؟

غربی‌ها و شرقی‌ها قصد نابودی ما را دارند و می‌خواهند قرآن ما را از دست ما بگیرند، در این مورد چرا برنامه و طرحی ندارید؟ ثواب فقط در دفاع باطل مذهبی است؟ در دوره داوود خان ستمگر کتابهای زیادی از خارج به کشور ما وارد شد که پر از فحش و دشنام و توهین و افترا به مسلمانان بود و به نام مذهب قصد ایجاد عداوت و خونریزی را میان مسلمانان داشت، و البته خدا می‌داند که انگیزه این کار قصد ثواب بود یا تجارت و سودجویی، یا سیاست داخلی و یا مداخله بیگانگان؟ این کتابها در سطح نسبتاً وسیعی در بازارها پخش و در معرض فروش قرار گرفت، و بعضی اقدامات نیز برای منع آن مؤثر واقع نشد.

این وضع اسفناک ادامه داشت، هیچ کس با فسق و فجور مبارزه نمی‌کرد. خطر کمونیسم و مظالم داوود خان خائن را کسی در نظر نداشت و تنها هدف مورد نظر کوبیدن مخالفان مذهبی بود. در همین حال بود که سیل مخرب و بنیان‌برانداز کمونیسم در ۷ ثور ۱۳۵۷ رسید، نه شیعه را دید و نه سنی را، کمونیستها به استدلالهای مذهبی آنان گوش ندادند. بدون معطلی قرآن‌ها را در کوره خشت‌پزی سوزاندند و کتابهای مارکسیسم را آوردند و جمعی از جوانان غافل شیعه و سنی را از اسلام بیرون بردند و لباس کمونیسم را بر اندام فکری آنان پوشاندند و روی متعصبان سیاه شد. از قرار گزارش رسیده، به دختر مسلمانانی که کمونیست شده بود، گفته بودند:

«حالا مجاهدان قدرت یافته‌اند، جانث در خطر است، بیا توبه کن،

بسوی اسلام بازگرد.»

او گفته بود:

«راه بازگشت برایم نمانده است. من طبق دستور حزب پای خود را بر

قرآن گذاشتم و در مقابل عکس لنین ادای احترام کردم.»
 ما باز هم بیدار نمی شویم و تنها ثواب را در مناقشات مذهبی خود
 سراغ می‌کنیم، چه سراغ احمقانه و به دور از هدف مذهب!

۴. سیاست دولتها

مسلمانان در غالب دوره‌ها از حکومت‌های اسلامی و «حکام
 مسلمان» محروم بوده‌اند. زمامداران آنها عناصر فاسق ظالم و نادان بوده‌اند
 و بعضی‌ها اصلاً عقیده به اسلام نداشته‌اند و کافر بوده‌اند، که امروز هم
 چنین است و آینده هم شاید چنین خواهد بود.

دولتهایی که در سرزمینهای اسلامی حکومت می‌کنند، غالباً پایگاه
 مردمی و محبوبیت داخلی نداشته و ندارند، لهذا برای بقای خود به هر
 پستی و جنایتی دست می‌زنند. از جمله جنایات شرم‌آور آنان تشدید
 مخاصمات مذهبی میان مسلمانان است تا صف واحد آنان بشکافد و
 خطری متوجه حکومت نشود. شواهد این مطلب فراوان است، که نیازی به
 بیان ندارد، و همه این موضوع را می‌فهمند.

۵. استعمار یگانگان

انگلیسی‌ها در این مورد از همه کافران دیگر کارکشته‌تر و ماهرتر و
 پلیدتر بوده‌اند و بدبختی‌های زیادی را برای مسلمانان به ارمغان آوردند و
 صف واحد آنان را به نامهای گوناگون و مسائل مختلف به چندین صف
 متضاد تبدیل کردند، این موضوع تا حدی برای زنان و نوجوانان ما هم معلوم
 است. امروز علاوه بر انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها و روسها عین همان نقش
 را بازی می‌کنند. روسها در افغانستان برای همین منظور «وزارت قومها و
 قبیله‌ها» را به وجود آوردند و کار زیادی کردند که چون بسیار احمقانه
 بود، تأثیر زیادی نداشت.

آمریکا امروز از راههای مختلف به تعصبات مذهبی مسلمانان دامن

می زند و تا حدی هم موفق شده است. در اینجا به ۴ نمونه از اثر استعمار در اختلافات مذهبی مسلمانان اشاره می‌کنیم:

الف) در لبنان میان اعضای سازمان آزادی بخش فلسطین و سازمان امل جنگ‌هایی رخ داد که نه شیعیان و نه سنی‌ها به آن راضی نبودند. جنگ‌ها رنگ مذهبی نداشت و عامل آن را در سیاست‌های غیراسلامی دولت سوریه و فلسطین و اسرائیل باید جستجو شود، ولی رسانه‌های غربی، بویژه رادیوی بی. بی. سی لندن، بیشتر از یک سال اعلان می‌کردند که شیعیان امل چنین و چنان کردند. درواقع می‌خواستند به مسلمانان دنیا که اکثراً از عمق قضایا بی‌خبرند، تلقین کنند که فلسطینی‌ها سنی و اعضای سازمان امل شیعه هستند و این جنگ، جنگ شیعه و سنی است. این موضوع در حدود ۱۸ ماه به طور دقیق و حساب شده تبلیغ شد.

ب) انگیزه جنگ عراق و ایران را همه کم و بیش می‌دانند، ولی کوشش شد که جنگ شیعه و سنی معرفی شود، با اینکه اکثریت مردم عراق مانند ایرانی‌ها شیعه هستند و بعضی‌ها نه سنی‌اند و نه شیعه.

پ) سعودی‌ها با ایران اختلاف و رقابت دارند، و ما در اینجا نمی‌خواهیم عامل این تضاد و رقابت را بیان داریم تا سوء تفاهمی برای بعضی از خوانندگان این کتاب به وجود آید، ولی برای نمونه باید اشاره کرد که می‌دانید نتیجه این «رقابت» در کشور پاکستان چه بوده است؟ کتابها و مجله‌های زیادی که هرگونه اتهاماتی را به مذهب شیعه وارد کرده‌اند و به امامان اهل بیت پیامبر (ص) توهین کرده‌اند و تعصب و بدبینی را میان مردم عوام و نیمه عوام پاکستان شدت بخشیده‌اند، حتی سنی‌ها را به عناوین مختلف به جان هم انداخته‌اند. آیا سعودی‌ها نمی‌توانستند، بجای روش مذهبی، راه دیگری را برای رقابت با ایرانی‌ها انتخاب کنند؟ ولی این راه، راه تجربه شده‌ای است که زود ثمر می‌دهد: ریال سعودی و تعصب مذهبی!

ت) جنگ‌های احمقانه شیعه و سنی در ماه‌های محرم در کراچی و

بعضی از شهرهای دیگر پاکستان و هند، که دست سیاست خارجی در آن روشن و قابل انکار نیست.

در اینجا باید این سؤال را مطرح کرد که آیا احتمال مداخله بیگانگان در افغانستان، در فردای پیروزی مسلمانان وجود ندارد؟ ما برای جلوگیری آن چه اقدامی کرده ایم؟ حل مشکل شیعه و سنی و مشکل قومها و نژادها را چگونه پیش بینی می کنیم؟ آیا ما در افغانستان، به عنوان برادر مسلمان باید زندگانی کنیم یا با تفرقه و بدبینی و مذهب، مذهب و قوم، قوم! که فاصله آنها را نیز خارجی تعیین کنند؟

ما این موضوع را در یک جلسه مشترک که برادران گرمی سران هفت سازمان افغانی مقیم پیشاور حضور داشتند، بیان داشتیم و از آنها خواستیم که برای همبستگی شیعه و سنی لازم است میان ایشان و سازمانهای افغانی مقیم ایران تفاهمی به عمل آید و در تصمیمات آنان نادیده گرفته نشوند، ولی به رغم حسن تفاهم این جلسه و وعده هایی که آن شب و بعد از آن دادند، اقدامی جدی صورت نگرفت و حتی یکی از سران هفت تنظیم در یک مکالمه تلفنی گفت:

«من با نظریه شما موافقم، ولی آمادگی طرح و تصویب پیشنهاد شما در جلسات ما وجود ندارد!»

بدین ترتیب، آینده قابل تشویش، هم اکنون پیش بینی می شود و خداوند به ما فکر بیشتری بدهد که از گذشته عبرت بیشتری بگیریم.

۵. راه عمده و عملی ائتلاف

شکی نیست که شیعه و سنی در اصول عقاید و اصول شریعت^۲ با

۲. مانند وحدانیت و صفات خداوند و قیامت و دوزخ و بهشت و نبوت انبیا و خاتمیت حضرت پیامبر اکرم اسلام و اینکه قرآن و سنت حجت است و نماز و روزه و زکات و خمس و حج و جهاد واجب است و کعبه قیله است و ظلم و سرقت و زنا و لواط و شراب حرام است، و دهها نظایر اینها که مربوط به اصول عقاید و اصول عملی می شود.

هم متفق اند و هیچگونه اختلافی ندارند. همین طور شکی نیست که در فروع عقاید^۳ و مسائل فقهی^۴ با هم اختلاف نظر دارند، ولی ما چگونه می‌توانیم این اختلاف را در محدوده اختلاف نظری و عملی مهار کنیم و از نزاع و عداوت و تفرقه مسلمانان جلوگیری به عمل آوریم؟

به نظر اینجانب راه اساسی این مطلب مفید و حتی ضروری این است که طلاب علوم دینی شیعه و سنی برنامه درسی واحدی داشته باشند و تا حد امکان در مدارس مختلط درس بخوانند و علمی که مورد درس طلاب دینی واقع می‌شود، به قرار زیر باشد:

۱. صرف.

۲. نحو.

۳-۵. معانی و بیان و بدیع

۶. منطق

۷. عقاید

۸. فقه

۹. اصول فقه

۱۰. تفسیر

۱۱. رجال

۱۲. درایه

۱۳. حدیث

۱۴. فلسفه

البته به نظر نگارنده باید در مدارس دینی علوم زیر نیز در آینده برای طلاب درس داده شود:

۱. مقداری ادبیات فارسی و پشتو در افغانستان

۳. مانند اینکه آیا خداوند در روز قیامت دیده می‌شود یا نه! و اینکه صفات کمالیه او عین ذات اوست یا زاید بر ذات؟ و اینکه بنده مجبور است یا مختار؟

۴. مانند مسح پا و دست بستن در نماز و غیر ذلک.

۲. ریاضیات

۳. معلومات عمومی درباره جهان از نظر علوم تجربی

۴. زبان بیگانه

۵. تاریخ و جغرافیا

اساساً باید درباره سیستم درسی بحث مفصلی به عمل آید و یک جزوه مستقل تألیف شود، که موضوع بسیار مهم است. دولتهای غیر اسلامی گذشته در افغانستان، و در همه کشورهای اسلامی، هیچ توجهی به پیشرفت مدارس دینی نکردند، بلکه تا حد امکان به محدودیت آنها پرداختند. ما در اینجا متأسفانه نمی توانیم درباره مدارس دینی بحث همه جانبه ای داشته باشیم، بلکه منظور ما توحید کتابهای درسی طلاب سنی و شیعه است.

علوم ادبی و منطق و فلسفه مربوط به مذهب نیست و می شود کتابهای مشخص و معینی در این علوم مورد افاده و استفاده طرفین واقع شود.

اختلافات ما در علم تفسیر و درایه بسیار ناچیز است، که می شود از این دو علم نیز کتابهای مشخص درسی داد و مدرسان مواضع اختلافی را برای طلاب بیان دارند.

قواعد علم رجال را می شود به نحو مقارن و مقایسه تدریس کرد، ولی توثیق و تعدیل افراد راوی را که حد مشترک آن بسیار ناچیز است، قابل تدریس نیست و مربوط به مطالعه است و از محدوده درس بیرون می باشد. اصول فقه نیز تا حدود زیادی مشترک است، بنا براین، می شود در این دو علم نیز کتابهای درسی طلاب هر دو مذهب یکی باشد.

موضوع عمده علم کلام - عقاید - فقه و حدیث است. در علم کلام می شود کتابی تألیف کرد که عقاید طرفین را با ذکر ادله آنان بیان کند، بدون اینکه ایراد مستقیمی علیه یکدیگر بگیرد. البته مانعی ندارد که کتابهای دیگر عقاید را نیز که به مذهب خاصی مختص است، علاقه مندان

به آن درس بخوانند یا مطالعه کنند، ولی یک کتاب مشترک برای تدریس طرفین لازم است.

احادیث نبوی را علمای اهل سنت از طریق صحابه (رض) نقل کرده‌اند، و علمای شیعه از طریق اهل بیت (ع). به عبارت دیگر، اسناد روایات مختلف است و غالباً راویان احادیث یک طرف مورد اطمینان طرف دیگر واقع نشده‌اند و حتی شیعه روایات راوی شهیر اهل سنت، ابوهریره، را نمی‌پذیرند و در صداقت او تردید دارند، ولی این مسئله تأثیر مهمی در احادیث وارده ندارد، چون مضامین احادیث با هم نزدیک‌اند، هرچند که طرق مختلف باشد.^۵ بنابراین می‌شود احادیث شیعه و سنی را به طور مختصر، در عقاید و اخلاق و معارف اسلامی و فقه، در یک کتاب گردآوری و به هر دو گروه تدریس کرد.

در فقه، دو سه راه وجود دارد: یکی اینکه بر طلاب اهل سنت لازم شود که یک کتاب مختصر فقه شیعه را در مرحله متوسط درسی خود مطالعه کنند و بر طلاب شیعه نیز مطالعه کتاب مختصر فقه اهل سنت حتمی شود. راه دیگر اینکه یک کتاب مختصر و جامع فقهی این دو مذهب انتخاب و برای طلاب هر دو مذهب تدریس شود. راه سوم اینکه برای طلابی که درسشان از درجه متوسط گذشته، «فقه مقارن» تدریس شود، که در آن از نظریات هر دو مذهب صحبت شود، این فقه مقارن می‌تواند به شکل جزوه درسی، و یا کتاب باشد.

بدین ترتیب، وقتی برنامه درسی توحید و یا تقریب شود و طلاب شیعه و سنی به طور مختلط درس بخوانند، به طور طبیعی همدیگر را بهتر درک می‌کنند و به عقاید هم آشنایی عمیق‌تری پیدا می‌کنند. محبت و

۵. قابل توجه است که مجرد سنی بودن مانع قبول روایت راوی در نظر مشهور علمای شیعه نمی‌شود، چنانچه صداقت راوی ثابت شود، روایت او معتبر است، چه شیعه باشد و چه سنی. در اسناد روایات معمول به ما راویان سنی وجود دارند و اهل سنت نیز از راویان شیعه که صداقت آنان در نظر ایشان ثابت بوده، تا حدی روایات را نقل کرده‌اند.

دوستی بین آنان به وجود می‌آید. مذهب هر کدام برای دیگری عادی می‌شود و باعث تعجب و غرابت نمی‌گردد، و هر کدام مذهب دیگری را ناشی از قرآن، سنت و اسلام می‌دانند و قسمتی از مشکلات قطعی میان اهل علم مسلمان از بین می‌رود.

وقتی این تفاهم و همبستگی بین اهل علم طرفین واقع شد، مسلماً تعصبات مذهبی در میان عوام الناس اگر از بین نرود، بسیار محدود می‌شود و حداقل موضع تکفیر و تفسیق و تجاوز و قتل و غارت و سایر جنایات شرم‌آور از بین ما مسلمانان رخت برمی‌بندد و طرفین زندگانی نسبتاً راحتی خواهند داشت. درنتیجه، فکرها به آبادی کشور و همکاری همه جانبه اجتماعی و اقتصادی متوجه می‌شود. بیگانگان استعمارگر هم کمتر می‌توانند با مقدرات ما بازی کنند و حداقل نمی‌توانند به دین و دنیای ما به نام دین ضربه بزنند، و این هم از تأثیر علمای دینی در افکار و احساسات مردم مسلمان ما نشئت می‌گیرد.

آری این طرح بسیار آسان و قابل عمل و دارای ثمرات بسیار کلی و مهم در زندگانی ماست. خداوند به مسئولان آینده حکومت اسلامی افغانستان و همچنین سایر کشورها توفیق اجرای آن را بدهد.

البته تا موقع تطبیق و تأثیر این برنامه، دانشمندان طرفین باید جلوی هم مذہبان افراطی خود را بگیرند که به مقدسات طرف دیگر توهین نکنند و از طبع این چنین کتب و نشریات آنها ممانعت به عمل آورند و به وسیله سخنرانی و انتشار و تألیف لزوم وحدت و همبستگی مسلمانان را بیان دارند، و اینکه مذهب، نژاد، وطن و غیره نمی‌تواند اخوت ایمانی آنان را برهم زند والله من وراء القصد.

۶. در افغانستان چگونه باشیم ؟

با کسانی که تعصب و یا غرور چشم عقل آنان را کور کرده و یا مزدوری بیگانگان اراده را از ایشان سلب کرده است، بحثی نداریم. سخن

ما با مسلمانان متدین و متعهدی است که به آبادی وطن و آرامش همه هموطنان مسلمان خود علاقه دارند و اتحاد همه مسلمانان را، با اختلاف قومها و مذاهبهای آن، برای حفظ استقلال و ترقی کشور لازم می دانند و دین در نظر آنان از همه چیز بالاتر است. ما به این دسته متدین پاک نژاد روشن ضمیر پیشنهاد می کنیم: اولاً، به منظور جلوگیری از تکرار حوادث شرم آور و تلخ گذشته بین شیعه و سنی، ثانیاً، به منظور تطبیق عدالت اجتماعی و اخوت اسلامی، ثالثاً، به منظور قطع ایادی بیگانگان طمع کار، رابعاً، به منظور تقویت بنیه اقتصادی (زراعتی و صنعتی) و غیره، و خامساً، به منظور تحکیم علاقه هموطنان به کشور آبای خود و به منظور...

باید در نظام اسلامی آینده افغانستان نسبت به شیعیان افغانی امور زیر مراعات و عملی شود:

۱. ذکر مذهب جعفری در قانون اساسی، همانند مذهب حنفی.^۶ به عبارت دیگر، مذهب جعفری برای شیعه و مذهب حنفی برای اهل سنت نافذ باشد و در فرض دعوی بین دو نفر مختلف المذهب تعیین قاضی با اختیار مدعی باشد.

۲. آنان به اندازه کمیت و نفوس، باید در کابینه و همه مقامات وزارتخانه ها عضویت داشته باشند.

۳. در مناطقی که اکثریت با شیعیان است، والی و استاندار آن

۶. در همه قانونهای اساسی گذشته مذهب رسمی مذهب حنفی ذکر شده و سایر ادیان (یهود و مجوس و نصاری) تا جایی که به امنیت عمومی مخل نباشند، آزاد هستند، ولی از مذاهب دیگر اسلامی نامی برده نشده است، بدین ترتیب، مذهب جعفری از دین یهود و نصاری هم عقب تر نگهداشته شده و شیعیان افغانی که چندین میلیون نفر هستند از یهودیان و ترسایان هم که بسیار اندک اند، محرومتر بوده اند. در این صورت کدام فرد عاقلی توقع دارد که قانون اساسی کشور مورد احترام این مردم قرار گیرد و حکومت را قانونی بدانند؟ معلوم است که هر فرد متدین در قدم اول مذهبی است و در قدم دوم افغانی و پاکستانی و مذهب خود را بر کشور و قانون وضعی آن مقدم می دارد. بنا براین، نباید با نادیده گرفتن مذهب جعفری در قانون اساسی احترام قانون مذکور را در نظر چند میلیون نفر از بین برد و بی ارزش ساخت.

شیعه باشند.

۴. عقاید آنان، همانند عقاید اهل سنت، در کتابهای درسی مدارس و دانشگاهها ذکر و تدریس شود.

۵. توازن اقتصادی در سراسر افغانستان، از جمله مناطق مرکزی، بدون تبعیض عملی شود. امروزه در تمام ولایت مرکزی از جاده و کارخانه تولیدی اثری نیست و این نمونه بارز ظلم اجتماعی در رژیمهای گذشته بر مردم شیعه هزاره است.

۶. تشکیلات سیاسی ولایات مرکزی باید براساس معقول و به دور از تعصب مورد تجدید نظر قرار گیرد.

۷. به هر دو زبان دری و پشتو توجه شود و در کنار کرسی پشتو، کرسی دری هم باید زیر نظر انجمن ادبیات تشکیل گردد. تعصبات بی معنی تا کنون هیچ نتیجه‌ای جز به هدر رفتن وقت و مال نداشته است. هر کدام از این دو زبان ملی که متکلم بیشتر دارد باید به آن بیشتر توجه شود. در ضمن، به زبانهای سایر قومهای افغانستان نیز اجازه پیشرفت داده شود.

۷. شورای عالی امامیه

شیعه امامیه باید مجلسی داشته باشد به نام «شورای عالی امامیه» که حداقل اعضای آن ۱۰ نفر و حداکثر آن ۲۰ نفر از دانشمندان ممتاز باشند (البته این عدد می تواند قابل تغییر باشد). یک سوم یا چهارم از فارغان دانشگاهها باشند که در رشته حقوق و سیاست متخصص و دارای تدین و سابقه خوب و فکر خلاق باشند و بقیه از علمای دینی به شرح زیر انتخاب شوند.

۱. کمتر از ۳۵ سال عمر نداشته باشند.

۲. عادل و متقی بوده و حتی سابقه سؤزننده نداشته باشند.

۳. در علوم متعارف حوزه تسلط داشته باشند و سطوح را بتوانند

تدریس کنند.

۴. حداقل ۳ سال درس خارج خوانده باشند، البته حق تقدم با کسی است که علمش بیشتر باشد.

تبصره: در آینده مناسب، این شرط باید به بلوغ مرتبه اجتهاد - ولو متجزی - تبدیل شود.

۵. یک کتاب ۲۰۰ صفحه ای در یک موضوع مهم علمی یا اجتماعی بنویسد که بیانگر فکر خلاق و محکمی نظر او باشد.

۶. در موقع ورود به جلسه طبق آیین نامه قسم یاد کنند. این شرط و شرط اول و شرط پنجم در اعضای دانشگاهی هم معتبر است.

تبصره: اعضای دانشگاهی با اکثریت آرای علمای دینی انتخاب می شوند. علمای دینی مناسب است توسط سایر اهل علم تعیین شوند و در فرض تعدد و عدم مرجع شرعی (مثل اعلم) به قرعه رجوع شود.

تفصیل انتخاب علمای دینی توسط هم صنفان ایشان محتاج به تدوین آیین نامه جداگانه ای است. این شورا باید دارای یک مرکز و یک نشریه ماهانه باشد که بتواند بر حسب نیاز در مناطق مختلف کشور نمایندگان هابی داشته باشد.

اعضای این شورا برای مدت ۴ سال انتخاب می شوند و پس از آن اعضای منتخب باید توسط انتخاب کنندگان تعیین گردند و اعضای انتصابی آن توسط بقیه اعضا اختیار شوند.

وظایف شورای عالی امامیه به شرح زیر است:

۱. همکاری با حکومت اسلامی در موضوعات مربوطه.
۲. معرفی وزیران شیعه در کابینه؛ زیرا وزیرانی که دولت انتخاب می کند غالباً به درد مردم شیعه نمی خورند، تجربه سابق مؤید این ادعاست.

۳. تعیین و معرفی قاضیان و والیان و فرمانداران شیعه در دادگاه عالی و وزارت کشور.

۴. اشراف بر اوقاف شیعه و همکاری با ریاست اوقاف.
 ۵. تأیید کتبی صلاحیتهای علمی و اخلاقی اهل علم که از حوزه‌های علمی خارج و یا داخل آماده خدمت در اجتماع می‌شوند و یا قصد سخنرانی دارند.
 ۶. نظارت دقیق بر مدرسه‌های علوم دینی و طرح برنامه‌های درسی و اداری و تعیین مدرس برای آنان.
 ۷. تعیین ائمه جماعات برای مسجدها که موجب اطمینان مردم به صلاحیت علمی و عدالت پیش‌نمازان می‌شود.
 ۸. تعیین مرجع تقلید برای مردم.
 ۹. جمع‌آوری و مصرف خمس و زکات در موارد صحیح آن.
 ۱۰. تعیین و معرفی اعضای قوه مدونه به انتخاب کنندگان.
 ۱۱. همکاری با مردم و تعیین نمایندگان شورا.
 ۱۲. تعیین مبلغان برای حسینیه‌ها به تناسب موقعیت محل و مرتبه علمی و شخصیت مبلغ و بیرون آوردن آنها از وضع فرصت‌طلبی‌ها و حالت موروئی.
- تبصره: مدرسان و مبلغان به هر جایی که معرفی می‌شوند، باید موقتی باشند. وقتی فرد بهتری پیدا شود، باید جایگزین قبلی گردد، بکرات اتفاق افتاده مسجد بسیار بزرگ و با موقعیت و یا حسینیه‌ای مناسب به دست فرد نالایق افتاده است که گذشته از عدم استفاده شرعی و تبلیغ بهتر، حتی ضررهایی هم به دین و اخلاق مردم رسیده است؛ در حالی که فرد بهتر و صالح‌تر وجود داشته و می‌توانسته حداکثر خدمت را به دین و دنیای مردم انجام دهد، ولی او منزوی مانده است.
۱۳. تعیین حقوق مدرسان و علما و طلاب مستحق از وجوه شرعی و جلوگیری از افراط و تفریط.
 ۱۴. حفظ وحدت مؤمنان و رفع اختلافات عمده آنان، که ممکن است عواقب بدی را در پی داشته باشد.

۱۵. تشویق سرمایه‌داران به ایجاد کارخانه‌های تولیدی به منظور تقویت اقتصاد کشور و رسیدن به خودکفایی نسبی در چارچوب مقررات وزارت اقتصاد.

۱۶. تأسیس مدرسه، مسجد، و حسینیه، کتابخانه و حتی مرکز بهداشتی و درمانی از وجوهای شرعی و یا تبرعات مردمی در مناطق مورد لزوم که بدون اقدام این مجلس، از راه دیگر صورت نمی‌گیرد.

۱۷. تأیید صلاحیت کتابهای تألیف شده از جانب شیعیان افغانی، در مسایل دینی برای طبع و نشر.

۱۸. نظارت بر حزب سیاسی شیعه.

بی شک اگر چنین مجلسی به وجود آید و حکومت اسلامی آن را به رسمیت بشناسد، برای شیعیان و دولت بسیار مفید خواهد بود. والله الموفق...^۷

۷. محمد آصف محسنی، تصویری از حکومت اسلامی در افغانستان، (پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۴۰۹)،

ACKU

پیشگامان شهادت: بلخی، نیازی، گهیج

شهید علامه بلخی

سید اسماعیل بلخی، فرزند سید محمد، در ۱۲۹۸ هـ. در بلخاب از توابع سنگ چارک استان بلخ دیده به جهان گشود و در کودکی، همراه پدرش راهی خراسان شد و در حوزه مشهد به تحصیل مقدمات پرداخت و سپس در سنین نوجوانی برای ادامه تحصیل روانه عراق شد تا از محضر علمای نجف کسب فیض کند و پس از فراگیری دروس و الهام از قیام امام بزرگوارش حسین بن علی (ع) عزم وطن نماید. در همین دوران دیداری از مصر و سوریه داشت. بلخی در ۱۳۱۷ هـ. پس از مراجعت به افغانستان و ورود به شهر هرات از طرف استاندار این شهر به حکم محمد هاشم، نخست وزیر رژیم ظاهرشاه، که وی را از جمله یاران شیخ بهلول در قیام مسجد گوهرشاد قلمداد کرده بود، اجازه خروج از هرات را نیافت. بلخی مدت ۸ سال در هرات ماند، ولی در این مدت نه تنها ساکت نشست، بلکه به بیدار ساختن مردم پرداخت تا اینکه در ۱۳۲۵ رژیم مجبور شد وی را روانه زادگاهش کند.

بلخی بعد از برکناری نخست وزیر رژیم، به کابل آمد و به مبارزه خود ادامه داد و با برپایی مجالس سخنرانی مردم را به آگاهی و بیداری دعوت کرد. وی در این مرحله از مبارزه از ظلم و ستم رژیم حاکم پرده برمی داشت و مردم را برای یک قیام عمومی آماده می ساخت تا اینکه در ۱۳۲۹ با گروهی از یاران و هم پیمانانش طرح براندازی رژیم را آماده کرد. آنها تصمیم گرفتند در اول فروردین ۱۳۲۹ با نقشه ای از پیش تعیین شده علیه نخست وزیر وقت اقدام کرده، به سلطه آنها پایان دهند، ولی متأسفانه با خیانت فرد مزدوری به نام «کل جان وردگی» طرح براندازی افشا و همه دستگیر شدند. سید اسماعیل بلخی در حالی که زمینه پنهان شدن برایش مساعد بود، آن را قبول نکرد و گفت: «شرط مردانگی تنها گذاشتن یاران نیست، باید رفت.» وی از حسینیّه ای که سالها در آنجا سخنرانی می کرد و معروف به «حسینیّه میراکبر آقا»، فرزند سید مرتضی بود - وی از بنیان گذاران حسینیّه چند اول کابل در زمان رژیم عبدالرحمان است - روانه زندان شد. به دنبال آن مردم پرشور و انقلابی به حمایت از وی به خیابانها ریخته و به تظاهرات پرداختند - که اولین تظاهرات در تاریخ افغانستان به حساب می آید - و تقاضای آزادی بلخی را کردند. دستگاه حاکم بر افغانستان که در مقابل خشم انقلابی مردم قرار گرفته بود، خائنه متوسل به نیرنگی شد و از مردم خواست تا فردا صبر کنند و به خانه های خود بازگردند. فردا صبح تمام محله های متعلق به معترضان در محاصره مأموران و سربازان بود و هرگونه اجتماع و تظاهراتی ممنوع شد.

بلخی مدت ۱۴ سال و چند ماه در زندان ماند و در ۱۳۴۳ با روی کار آمدن محمد یوسف وزیر افغانستان، آزاد شد. وی همچنان مبارزه خود را ادامه داد و به آگاه کردن مردم و بیدار ساختن آنها پرداخت و از آنها خواست که حق خود را از غاصبان بگیرند.

•

سید اسماعیل بلخی در ۱۳۴۶ به قصد زیارت عتبات عالیات از

افغانستان خارج شد و به عراق رفت. در نجف اشرف با مرحوم حضرت آیت الله سید محسن حکیم، مرجع تقلید وقت، دیدار کرد.

شهید بلخی در یک سخنرانی که در مراجعت از سفر عراق (در سال ۱۳۴۶) در حوزه علمیه قم ایراد کرد، در مورد مبارزات خود گفت:

«۳۱ سال مبارزه را با خود گرفتم، ۱۵ سال نفی بلد و تبعید، مشقتها، مرارتهای وزیر سیوف خیلی زود گذشت؛ ۱۵ سال هم زندان، مسئله ای است که شاید رفقا اطلاع داشته باشند. از اول نوروز ۲۹ زندانی شدم در کابل، تا آخر ۴۳، یعنی ۱۳۴۳ ه. ش. این ۱۵ سال در اطاق تاریک سرد - زمستان خنک کابل بیشتر از همدان خنک است - به سر رساندم، ولی زندگی همین است. تنها عشق و علاقه به مرام داشتم و جز این چیز دیگر نبود. باز می رویم به «مکتب اقبال»، اقبال لاهوری می گوید:

زندگی اندر خطرهای زیستن بی خطرهای زیستن، نازیستن
زندگی اندر خطرهای زندگی است بی خطرهای زندگی شرمندگی است
زندگی اندر خطرهای زنده تر زنده تر، رخشنده تر، تابنده تر
زندگی می باید اندر نبرد روحیات تازه ای می جو، چو مرد
بزرگان این طور زندگی کرده اند، پس نباید از قلت خود و از مظلومی و
بیچارگی و دست خالی خود مأیوس شد. فقط اتخاذ مرام صحیح و
تعقیب مسلک، خود راه کامیابی و عامل پیروزی است...

... علت مبارزه من چه بود؟ آرزوی شخصی نداشتم و سلطنت نمی خواستم، بالغ بر ۴ میلیون شیعیان افغانستان محرومیت داشتند، دیگر چاره نداشتم و حرکتی کردم مظلومانه، برای ثبات قانون تشیع و گرفتن حق به ضرب زور، از حلقوم زور... و ارمغان من امروز این است: بالغ بر ۴ میلیون شیعه امروز آزاد است، «تقیه» رفت. این محصول چیست؟ مبارزه، زحمت و رنج، خوب نحوه مبارزه با هر چه که می خواهد باشد. گفت: گاهی به کشته گشتن و گاهی به کشتن است، هر زمان اقتضایی دارد.^۱

۱. یادواره علامه شهید سید اسماعیل بلخی، (تهران: انتشارات بلخی، ۱۳۶۸)، ص ۲۸، ۳۲.

بلخی سپس برای کسب فیض و راهنمایی به محضر امام خمینی رسید و امام رهنمودهای لازم را ارائه فرمودند. بلخی از آنجا روانه حوزه علمیه قم شد و با مراجع وقت دیدار کرد. سپس عازم مشهد گردید و با مرحوم آیت الله میلانی دیدار کرد و از آنجا عازم افغانستان شد.

سفر شهید سید اسماعیل بلخی از نظر سیاسی پراهمیت ترین سفر بود، زیرا دیدارهای وی با مراجع بزرگ، بخصوص حضرت امام، برای دستگاه حاکم بر افغانستان گران بود. هنگامی سید اسماعیل بلخی در ایران بود، از طرف ساواک تحت نظر قرار داشت و حتی مأموری از طرف ساواک برای گزارش همیشه همراه ایشان بود.^۲ او بعد از زیارت مشهد مقدس روانه افغانستان شد. در استقبال از وی مردم تا خارج از شهر مشهد مقدس آمدند و هنگام ورود به مرز افغانستان صدها ماشین ساعتها انتظار ورود وی را می کشیدند. در هرات بی سابقه ترین استقبال از وی به عمل آمد و بعد از توقف چند روزه روانه قندهار شد و در آنجا نیز با استقبال مردم روبه رو گردید. در کابل ستاد استقبال از بلخی تشکیل شد و اکثر مردم علاقه مند برای استقبال وی به خارج از شهر رفتند.

رژیم ارتجاعی افغانستان که فکر می کرد می تواند به بلخی نزدیک شود، از این استقبال به وحشت افتاد و نقشه هایی برای نابودی وی ریخت. در این هنگام عده ای از مردم مناطق مرکزی، که محرومترین قشر جامعه افغانستان هستند، از وی تقاضای دیدار از آن منطقه کوهستانی را کردند و بلخی نیز این دعوت را قبول نمود و عازم آنجا شد. بعد از سپری شدن چند روز، به کابل بازگشت و به علت کسالت در بیمارستان بستری شد تا اینکه در اثر خیانت یکی از سرسپردگان دولت ظاهرشاه، پادشاه افغانستان، در عصر بیست و چهارم تیر ۱۳۴۷ - که هنوز یک سال از بازگشت وی نگذشته بود - به شکل مرموزی به شهادت رسید.^۳

۲. جمهوری اسلامی، شماره ۲۹۳۱، (۲۱ تیر، ۱۳۶۸)، ص ۹.

۳. فریادهای جاویدان، (قم، انتشارات بلخی، ۱۳۶۱). این کتاب شامل شرح زندگی و بخشی از

یاد شهید بلخی و همزمان و یاران وفادارش شهید غلام سرورجویا، شهید علی اصغر شعاع، شهید براتعلی تاج، شهید ملا فیض محمد کاتب، شهید شیخ محمد ظاهر قندهار، شهید میرعلی احمد حجت، شهید محمودی و دیگر شهدای بنام و گمنام افغانستان را گرامی می داریم.

*

در ۱۳۴۶، در دیداری که با شهید بلخی در حوزه علمیه قم داشتم، وی را مردی وارسته، عالم، پرهیزکار و سرشار از ذوق و ادب یافتم. او می گفت که مجموعه سروده های وی در زندان پانزده ساله، در کابل، بالغ بر ۲۰ هزار بیت است که به علت نداشتن قلم و کاغذ، نتوانسته آنها را ثبت کند، ولی اغلب آنها را در حفظ دارد. یکی از اشعاری را که برای ما خواند و من یادداشت کردم، برای آشنایی با ذوق شعری او در اینجا نقل می کنیم. ای کاش دوستان بلخی اشعار باقی مانده از او را جمع آوری کرده، در دیوانی چاپ و منتشر سازند.^۴ شعر او چنین بود:

قیام

حاجتی نیست به پرسش که چه نام است اینجا
 جمل را منند و برفقرمقام است اینجا
 علم و فضل و هنر و سعی و تفکر، ممنوع!
 آنچه در شرع حلال است، حرام است اینجا
 ریش زاهد، قلم منشی و فرافسر
 حلقه حزب جوانها، همه دام است اینجا

→

اشعار و چند سخنرانی از شهید بلخی است که به مناسبت پانزدهمین سالگرد شهادت وی چاپ شده است.

۴. خوشبختانه اخیراً جلد اول مجموعه اشعار شهید بلخی، توسط انتشارات حبل المتین (جمال الدین) منتشر گردید... شرح حال مبسوطی نیز از زندگی وی در مقدمه این مجلد از دیوان اشعار وی آمده است که مراجعه به آن برای طالبین تفصیل، مفید خواهد بود.

می آزادی و وحدت نرسد از چه به ما
 مستبد، شیخ صفت، دشمن جام است اینجا
 ما به سرمنزله مقصود چه سان راه بریم
 راهزن رهبر و خس دزد امام است اینجا
 فکر مجموع در این قافله جز حیرت چیست؟
 زانکه اندر کف «یک فرد» زمام است اینجا
 سیرپرگار بسی طی شد و دور گیتی
 همه جا پرتو صبح آمد و شام است اینجا
 مگر از صحنه بستان طبیعت دوریم؟
 پخته شد میوه هر کشور و خام است اینجا
 ما از این مدرسه ناکام روانیم چرا؟
 کامجویان همه در جستن کام است اینجا
 بردگان سرخوش و آزاد به هر جا، اما
 ملتی بر در «یک شخص» غلام است اینجا
 دیگران را به فلک سبقت و دانش به دوام
 رفتن ما به عقب هم به دوام است اینجا
 «بلخیا» نکبت و ادبار ز سستی پیدا است
 چاره این همه، یکباره «قیام» است اینجا
 زندان دهمزنگ کابل

استاد غلام محمد نیازی

بی شک شهید استاد غلام محمد نیازی، یکی از پیشتازان نهضت اسلامی افغانستان است و در طول زندگی پربار خود، همواره در فکر نجات ملت افغانستان و بیداری جهان اسلام بود و در جستجوی رسیدن به این آرمان بزرگ تلاش می‌کرد و در این راه نیز به شهادت رسید.

نیازی در شلگر غزنی، مرکز محمود قهرمان به دنیا آمد. کودکی و تحصیل دوره ابتدایی را در آنجا گذراند و برای فراگیری آموزش عالی عازم کابل گردید و در مدرسه «ابوحنیفه» به تحصیل پرداخت و سپس در گروه شاگردان ممتاز برای ادامه تحصیل به جامع الازهر اعزام شد و در دانشکده اصول دین به تحصیل پرداخت.

نیازی در این دوران در قاهره با سازمان «اخوان المسلمین» آشنا شد. در آن زمان این جنبش در اوج قدرت و شکوفایی بود. از راه ارتباط با این نهضت انقلابی آموختنی‌های سودمند و با ارزش را فرا گرفت و پس از پایان دوره تحصیل به وطن بازگشت و خوب می‌دانست که به چه کاری باید بپردازد... البته حاکمیت وقت می‌خواست نیازی را در یکی از پستهای عالی اداری مشغول سازد. اما وی که می‌دانست این کار مانع فعالیت و تلاشهای انسان‌ساز و ثمربخش او می‌گردد، از قبول پستهای اداری در آغاز کار امتناع ورزید و با تدریس علوم اسلامی در دانشگاه کابل به تربیت نسل جوان پرداخت. این دوران موجب تحول عظیم و بیداری و آگاهی جوانان افغانستان گردید.

زندگی و تلاش استاد نیازی را می‌توان در چند فصل، به طور اختصار، بیان کرد:

۱. کارهای آموزشی

استاد نیازی معتقد بود که انقلابهای اجتماعی و سیاسی، اگر بر تحول فکری و عقیدتی متکی نباشد، استوار نخواهد گردید و به همین

دلیل، خود رشته تدریس را انتخاب کرد. استاد نیازی وقتی در دانشکده الهیات دانشگاه کابل به تدریس پرداخت، تحجر و ظاهرگرایی جو حاکم درسی را تشکیل می داد. تعلیمات زندگی ساز اسلام در چارچوب کشمکشهای لفظی و مناقشات بی ثمر محصور بود و به مضمون عالی و محتوای جهانی تعلیمات اسلامی توجه نمی شد. شاگردان یا غرق در مناقشات لفظی بودند و یا در جهان انفعال به سر می بردند و بی اطلاع از یورشهای فرهنگی بیگانگان، و بی خبر از اوضاع فاسد اجتماعی داخلی که فاجعه پرور بود، دور از جریانهای جهانی، قرار داشتند. در این دوران تاریک بود که رهنان مارکسیست تلاش ورزیدند حتی در درون سنگرهای اسلامی نفوذ یابند.

استاد نیازی برای ایجاد تحول بنیادی، تدریس حدیث و تاریخ اسلام را به عهده گرفت. او می دانست رهبری جامعه اسلامی بدون آگاهی از عمق احادیث گهربار پیغمبر اکرم (ص) بی مفهوم و بدون پایه و اساس خواهد بود و بیخبری از تاریخ و ناآشنایی با رنجها و دردهای جهان اسلام و عوامل شکست یا پیروزی مسلمانان، فجایع جاهلیت و نیرنگهای دشمنان، در نهایت عامل ذلت و نابودی مسلمانان خواهد شد. پیش از ورود استاد نیازی مسئولین تدریس «بخاری» طی چهار سال، تعدادی از احادیث مربوط به عبادات را تدریس نموده و بیشتر وقت خود را صرف حل الفاظ و ترکیب صرفی و نحوی آنها نموده و به مفاهیم زندگی ساز رهنمودهای پیامبر (ص) توجه نمی کردند اما روش تدریس استاد نیازی با روشهای دیگران کاملاً متفاوت بود، او با طریقه کاملاً ابتکاری و جامع، احادیث را شرح می نمود و فقط به احادیث عبادات اکتفا نمی کرد و به هنگام تدریس ذوق همه دانشجویان را رعایت می کرد. نخست احادیث را از لحاظ تحقیق لفظی بررسی می کرد، استنباطات فقها و اختلاف مذاهب را بیان می کرد، نظریات راجح و مرجوح را با دلیل ذکر می نمود، و از شاگردان می خواست قول راجح را خود آنها برگزینند و بدین وسیله ملکه تحقیق و اجتهاد را در

اذهان دانشجویان رشد می‌داد.

استاد نیازی به تدریس تاریخ اسلامی و شرح احوال و اوضاع ملتها و کشورهای اسلامی توجه خاصی داشت و توصیه می‌کرد باید از عوامل انحطاط مسلمانان آگاه شد، آینده اسلام را در میان عظمتها و افتخارات، رنجها و دردها، آبادی‌ها و ویرانی‌های گذشته، مطالعه و بررسی نموده و راه علاج را جستجو کرد و باید درک نمود که جهان اسلام در شرایط کنونی در چه وضعی قرار دارد؟ عامل این همه ویرانی‌ها و ذلتها کیست و در کجاست؟ آیا ملتها مقصرند و یا زمامداران آنها؟ و در همین خصوص، بیشتر دربارهٔ رژیمهای حاکم، نهضت‌های سیاسی و اوضاع اجتماعی کشورهای خاورمیانه و اسلامی بحث می‌کرد و از حرکت اسلامی «اخوان المسلمین» نام می‌برد و از اخلاص، نظم و روش تربیتی آنان سخت تمجید می‌نمود. برای آشنایی با نیرنگهای دشمنان در برخی از ساعات درسی دربارهٔ مکتبهای کمونیزم، صهیونیزم و حزب بعث بحثهای تحلیلی و انتقادی مطرح می‌ساخت و ماهیت آنان را آن‌طور که هستند، معرفی می‌کرد و در کنار خواندن آثار اسلامی آشنایی با این مکتبها و ایدئولوژی‌ها را توصیه می‌نمود. و سرانجام استاد نیازی در چگونگی آموزش در دانشکدهٔ الهیات و شرعیات، تحولی به وجود آورد و رشتهٔ روانشناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ معاصر جهان اسلام را جزء برنامه‌های رسمی درسی قرار داد...

۲. فعالیتهای اداری

استاد نیازی فقط یک آموزگار نمونه نبود، بلکه یک سازمانده و مدیر برجسته نیز بود و در این زمینه از خود استعداد و کفایت لازم را نشان داد. او معتقد بود که برای سرنگونی یک رژیم فاسد و تأسیس دولت اسلامی، سنگرداران اسلام نباید از دور منتظر فرو ریختن کاخهای استبداد باشند، بلکه باید خودشان در سنگرهای دشمن زلزله ایجاد کنند، و آنگاه

بنیان فساد را از درون ویران سازند و به روی آن، بنای شکوهمند نظام اسلامی را به وجود آورند.

او می‌گفت: باید گروهی از رزمندگان را تربیت نمود و در درون دستگاه و ادارات مختلف جای داد و توده‌های مردم را نیز آگاهی بخشید و بنیان فساد را ویران و ضربت نهایی را بر دشمن وارد نمود.

البته نیازی در راه رسیدن به تحولات بنیادی، اجرای روشهای اصلاحی را نیز مفید می‌خواند و ازین رهگذر در چارچوب وزارت فرهنگ و دانشگاه کابل خواهان اصلاحات بنیادی بود و به هنگامی که به سمت رئیس دانشکده انتخاب شد، شایستگی اداری فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد. او شب و روز کار می‌کرد تا با استفاده از موقعیت اداری خویش شعله انقلاب اسلامی را فروزانتر سازد. نقشه‌های وسیعی را جهت پیشبرد آرمانهای ملت مسلمان افغانستان طرح کرد و از اینکه در دوران ریاست او، دانشکده شرعیات مرکز علمی و محور جنبشها و فعالیتهای دینی و اجتماعی گردیده بود، همهٔ مزدوران حاکمیت طاغوتی در هراس افتاده بودند.

استاد نیازی می‌خواست که تعلیمات والای اسلام از هر طریق، در دل و فکر و جان مردم مسلمان، حاکمیت یابد ... و در همین جهت، استاد می‌گفت: برای رسانیدن تعالیم والای اسلام به گوش جوانان از هر مناسبتی باید استفاده کرد؛ و به همین دلیل در دوران ریاست خویش روز مولود مسعود پیامبر اکرم (ص) و روز نزول قرآن کریم و سایر مناسبتهای دینی را با برگزاری مراسم شکوهمندی تجلیل می‌کرد و بدین وسیله می‌خواست بیخبران از فرهنگ اسلامی را آگاهی دهد، چرا که از عوامل عمدهٔ فساد در میان جوانان را بیخبری از علوم و معارف و نبودن تربیت و توجیه سالم می‌دانست.

استاد در دوران عهده‌داری ریاست دانشکدهٔ شرعیات کوشید استادان دانشکده در سطح داخلی و بین‌المللی فعال باشند و از انزوا و گمنامی به در آیند، با فرهنگ و رژیمهای مختلف بویژه ابرقدرتها آگاه

شوند و به همین دلیل زمینه مسافرت اکثر استادان را به کشورهای اسلامی و غیراسلامی، آماده ساخت و خود هم در برخی از آن سفرها همراه آنان بود. و در همین زمینه او برای آشنایی با اوضاع داخلی آمریکا و روسیه به این دو کشور سفر نمود و در نتیجه این مسافرتها با خود ارمغانهای آموزنده‌ای به همراه آورد. به روسیه رفت تا تراژدی و عوامل سقوط جمهوری‌های اسلامی را در کام کمونیزم از نزدیک مطالعه کند و جنایات بیرحمانه جلادان کرملین را علیه ملت‌های مسلمان در آسیای میانه به چشم ببیند.

استاد نیازی پس از پایان مسافرت خویش چنین نتیجه‌گیری نمود که رژیم کمونیستی در همه ابعاد به سوی ناکامی و نابودی روان است. داستان بهشت خیالی کمونیسم افسانه بیهوده‌ای است که دیگر در میان انسانهای عاقل و خردمند به شنیدن نمی‌ارزد، زیرا که سردمداران مبارزه علیه رژیم‌های طبقاتی خود پیام‌آور و گردانندگان فجیعترین رژیم‌های طبقاتی شده‌اند.

روس‌ها که با وحشت و بربریت تمام در برابر مسلمانان می‌خواستند اسلام را ریشه کن سازند، در نقشه شوم خویش ناکام شدند؛ همان است که می‌بینیم شعله‌های ایمان هنوز در دل فرزندان مسلمان فروزان است و آینده در قلمرو اسلام...

از سوی دیگر، امپریالیسم غرب که در رویارویی مسلح در برابر ملت‌های مسلمان ماشکست خورده بود و می‌خواست از راه‌های فرهنگی و از طریق به دست گرفتن دستگاه‌های تربیتی و حقوقی و غیره بار دیگر سایه سیاه و شوم خود را بر سر ملت‌ها گسترده و سلطه مجدد خود را تحکیم نماید، دستگاه قضایی کشور را به زنجیر رژیم حقوقی غرب وابسته کرد. این تلاش خائنه، استاد نیازی را سخت نگران ساخت و علیه الحاق دانشکده شرعیات به دانشکده حقوق، که هدف از آن حذف شریعت در محاکم و دستگاه‌های قضایی بود، بشدت مقاومت کرد و این نقشه را با شکست مواجه ساخت و برای اینکه آگاهانه علیه این دسایس مبارزه صورت بگیرد،

حاضر شد که گروهی از استادان را برای دیدار از محاکم قضایی غرب به آن سرزمینها اعزام نماید و خود نیز به آمریکا رفت و سیستم قضایی و حقوقی آن کشور را از نزدیک بررسی کرد و بر اثر مطالعه عمیق به این نتیجه رسید که جستجوی عدالت در سیستم قضایی غرب به آن می ماند که سنگریزه ای را در میان چاه عمیق و در تاریکی شب جستجو کنند!

مادی گرایی، سودپرستی و فقدان عواطف انسانی در جامعه آمریکایی محکومیت رژیم سرمایه داری را در ذهن استاد عمیقتر ساخت. مظاهر ازهم پاشیدگی روابط اجتماعی، رشد و نمو سرسام آور جرایم و پناه آوردن جوانان به سوی فساد و تباهی و صدها مسئله دیگر، دلیل آن شد که استاد نیازی قاطعانه تلاشهای غربزدگان را در جهت غربی ساختن دستگاههای قضایی بیهوده خوانده و در برابر آن بایستد. او می گفت ما با داشتن فرهنگ غنی و پرمایه و مبانی عظیم ارزشهای شریعت اسلامی دیگر چه نیازی داریم که از رژیمهای بیمار و فرتوت غربی کمک بگیریم؟ اسلام خود ضامن حل همه مشکلات ماست؛ رژیمهای کمونیستی و سرمایه داری هر دو محکوم و مردودند.

۳. فعالیتهای سیاسی

شهید استاد نیازی برای ایجاد حرکت اسلامی در کشور، عقیده داشت که باید قبل از همه، گروهی از مجاهدین مؤمن را بر مبنای تعالیم والای انسانی تربیت نمود و این کار را از راه آموزش و پرورش آغاز نمود و معتقد بود ریشه نهضت را در میان قشرهای مختلف باید تعمیق بخشید و این هدف را از راه برنامه های مختلف چون تأسیس مجله شرعیات، طبع و نشر کتب اسلامی از طریق دانشکده شرعیات و پخش آن در میان مردم، اداره مجالس تربیتی و کنفرانسهای دینی، طرح و برنامه ریزی بزرگترین مرکز اسلامی به نام «مرکز تحقیقات اسلامی» که به منظور معرفی اسلام در سطح جهان انجام گرفت، دنبال کرد...

استاد نیازی تنها یک آموزگار توانا و یک مدیر موفق نبود، بلکه یک ایدئولوگ کامل و یک سازمان دهنده انقلاب اسلامی بود. از میان شاگردان، آن عده‌ای را که اخلاص و استعداد شکوفایی داشتند به دور خود جمع نموده و آرمان خود را بوضوح با آنها در میان می‌گذاشت. او در سال ۱۳۳۶ با همکاری چند تن از مجاهدین جوان و یک گروه از فرزندان دردمند و مؤمن به انقلاب اسلامی، اولین هسته رزمندگان انقلاب اسلامی را پایه‌گذاری کرد و به فعالیتهای سری و علنی پرداخت و در آغاز به منظور ریشه‌دار شدن انقلاب، به فعالیتهای زیرزمینی توصیه می‌کرد و چون احساس نمود که گروهی از مجاهدین تربیت شده به میان آمده و آماده‌اند که در هر شرایطی به مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر خویش ادامه دهند، دعوت علنی را آغاز نمود و نشریه‌ی جهاد اولین پیام علنی بود که در میان مردم بخش شد.

البته باید اشاره کرد که تلاشهای سازنده‌ای در جهت پایه‌گذاری یک جنبش اسلامی قبل از به میان آمدن این نهضت اسلامی تحت نام «جمعیت اسلامی افغانستان» در کشور جریان داشت، اما با وجود فعالیتهای گسترده‌ی فردی و جمعی، سازماندهی و تشکیلات نیرومندی به وجود نیامده بود. از جمله پیشگامانی که بعدها فعالانه در جمعیت اسلامی شرکت نمودند، برادرانی چون سید احمد ترجمان و استاد محمد فاضل و از قشر جوان، عبدالعزیز فروغ را می‌توان نام برد و از آنهایی که در پایه‌گذاری هسته‌های نخستین به ابتکار استاد نیازی شرکت داشتند، از برادران ذیل می‌توان نام برد: استاد توانا، استاد وفی‌الله سمیعی، عبدالاحد عسرتی، برهان‌الدین ربانی، سید احمد ترجمان، استاد فاضل، عبدالهادی هدایت و عبدالعزیز فروغ که پرتلاشترین برادران در میان همگان بود. بعدها عده‌ای از جوانان چون استاد سیاف، غلام ربانی عطیش، عبدالرحیم نیازی شهید، محمد اسحاق بزرگ، گلبدین حکمتیار و دین محمد گران یکی بعد از دیگری در این سازمان شرکت کردند و اجتماعات نخستین در

منازل برخی از برادران و گاهی در محوطه باغ «دارالامان» و دامنه‌های کوهستان و دور از انظار مردم، تشکیل می‌گردید...

نیروهای جوان و فعال با کوشش هرچه بیشتر به کار آغاز کردند و به صورت سازنده و انقلابی وارد صحنه شدند و برخوردها و کشمکشها، جدی‌تر شد. استاد نیازی به علت تراکم کارهای اداری و انجام مسئولیتهای عمده به نفع انقلاب تصمیم گرفت که رهبری مستقیم جمعیت را به دوش یک تن از همسنگران و شاگردان خویش بگذارد و به همین دلیل در سال ۱۳۵۱ «شورای اجرایی» جدیدی تشکیل داد و شورا یک نفر را به عنوان «امیر» مسئول جمعیت، برگزید. اعضای این شورا علاوه بر شهید نیازی و دیگر پیشگامان نهضت اسلامی، عناصر جوان و انقلابی ذیل بودند: مهندس حبیب الرحمن شهید، مولوی حبیب الرحمن شهید، سیف الدین نصرتیار، استاد سید محمد موسی توانا، برهان الدین ربانی، دکتر عمر شهید، مهندس حکمتیار (این دو برادر در دوران تشکیل شورا در زندان بودند)، عبدالقادر توانا، قاضی عبدالباری، سید نورالله عماد، استاد عبدالرسول سیاف، عبدالحمین شهید، استاد زی و غلام ربانی عطیش بودند. شورا به اتفاق برهان الدین ربانی را به عنوان امیر پیشنهاد کرد که تصویب شد و سپس با پیشنهاد امیر، استاد سیاف به عنوان معاون و مهندس حبیب الرحمن و نصرتیار هر دو به عنوان معاون منشی، پیشنهاد پذیرفته شدند، ولی خود استاد شهید نیازی، به عنوان مسئول پشت پرده، در همه امور سهیم و شریک بود.

شهید نیازی شخصی بود که چون سخن می‌گفت هاله‌ای از وقار در سیمایش به چشم می‌خورد و شنونده را مجذوب خود می‌کرد. او مردی رشید و انقلابی بود. در اظهار حق هیچ ترس و هراسی نداشت. آنگاه که جنازه شاگرد همسنگر و انقلابیش شهید عبدالرحیم نیازی را از هند می‌آوردند، دستور داد تا با تظاهرات عظیم و سرتاسری جنازه شهید تشییع شود. سیل جمعیت که به سوی فرودگاه می‌رفتند، ژنرال عبدالعلی جلاد نیرومند وقت،

تهدید کرد که از تظاهرات و تشییع جلوگیری خواهد کرد، چرا که «جمعیت، قابل کنترل نیست و ممکن است فرودگاه را ویران سازند!» استاد پاسخ داد که اشتباه می‌کنید، اینها فرزندان این کشورند و فرودگاه مربوط به خود آنها و مال آنهاست. اینها چون بیگانه پرستان و وطن فروشان نیستند که در این کشور زندگی موقت دارند و به فکر گریز به خارج هستند و به سرمایه ملی خود بی اعتنا می باشند.

در دوران فاسد ظاهرشاهی، توطئه‌های دشمنان در پایان دادن به زندگی پربار این مرد بزرگ بی نتیجه ماند؛ ولی در فاجعه ننگین «۲۶ سرطان» و سرکوب انقلاب اسلامی و تسلط نیروهای اشغالگر و خون‌آشام روس بر کشور، مزدوران کرملین با اشاره اربابان خونخوارشان در اولین گام ننگین خویش در پی تصفیه و زندانی کردن این فرزند صدیق اسلام و یاران هم‌رمزش برآمدند. چند ماه بعد از کودتای ننگین، شهید نیازی در منزل خود تحت نظارت شدید باقی ماند، ولی در سال ۱۳۵۳ در یک حمله وسیع که در تاریکی شب صورت گرفت، استاد با عده زیادی از برادران هم‌سنگرش در چنگ جنایتکاران (روسی) اسیر و زندانی شد و توسط آنان، زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت و بر اثر شکنجه‌های وحشیانه بدنش آسیب سختی دید، ولی روح نیرومند و شکست‌ناپذیرش آسیبی برنداشت و دادگاه کودتاچیان مزدور، او را محکوم به اعدام نمود؛ اما جلاد بزرگ از بیم واکنش شدید ملت مسلمان افغانستان او را به ظاهر با یک درجه تخفیف (!) به حبس ابد محکوم ساخت.

شهید نیازی علیرغم شکنجه و تعذیب دائمی که او را ناتوان ساخته بود، دست از تلاش و فعالیت برنداشت و زندان را به محیط دعوت و تدریس تبدیل نمود و زندانیان را با فرهنگ والای اسلام آشنا ساخت و آنها را به صبر و استقامت در برابر شدايد دعوت کرد... محبوبیت او در زندان کودتاچیان مزدور را هراسان ساخت... از او دعوت به همکاری نمودند و به او قول دادند که آزاد شود، ولی باید با رژیم همکاری نماید! نیازی با

قاطعیت این دسیسه را رد کرد و به همین سبب بار دیگر خشم طاغوتیان برانگیخته شد و شکنجه را از نو آغاز کردند، ولی نیازی از همه مصیبتها، با بردباری استقبال نمود و در کنار تدریس در زندان به ترجمه احادیث اسلامی پرداخت و جزء اول کتاب صحیح البخاری را در زندان ترجمه نمود.

فاجعه ننگین کودتا به وقوع پیوست و داودخان خائن و دارودسته وی به فرمان روسها به قتل رسیدند و تره کی مزدور روس، بر اریکه قدرت تکیه زد و فضای شکنجه و کشتار با شدت هرچه تمامتر دوباره شروع شد و نیازی از همه بیشتر مورد شکنجه قرار گرفت، اما چون زنده ماندن او آثری خطری بود که خواب را بر دشمنان اسلام حرام می ساخت، در یکی از شبهای سیاه و ظلمانی، استاد نیازی را با گروهی از یاران وفادارش به سوی نقطه نامعلومی بردند و از آن تاریخ به بعد، دیگر خبری از این فرزند بزرگ انقلاب اسلامی افغانستان به دست نیامد. استاد نیازی همراه یاران رزمنده اش به شهادت رسید و خود شاهد پیروزی شاگردان راه اسلام نگردید...

جنایتکاران تصور می کردند که با به شهادت رسانیدن مردان بزرگی چون بلخی و نیازی می توانند مانع حرکت تند و خروشان انقلاب اسلامی شوند، ولی خون این شهیدان گرانمایه سیر انقلاب را توفنده تر و پرشتابتر ساخت و امروز حرکت عظیم اسلامی که در پیشاپیش آن، این مردان بزرگ قرار داشتند، جهان را دچار وحشت و حیرت ساخته است. آزادی و استقلال جمهوری اسلامی افغانستان مدیون خون این شهیدان گرانقدر است.

یاد پشستازان شهادت در نهضت عظیم اسلامی افغانستان، گرامی

باد. ۵

۵. با استفاده از مجله میثاق خون، شماره های: ۱ تا ۷، سال اول، (پیشاور، ۱۳۵۹). و رساله یادی از استاد غلام محمد نیازی، به قلم برهان الدین ربانی، (پاکستان، ۱۳۶۵).

شهید منہاج الدین گہیج

هفته نامه گہیج - به معنی فجر - که به زبان فارسی و پشتو زیر نظر شهید منہاج الدین گہیج منتشر می شد، به نشر مسائل اسلامی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می پرداخت و در تهیه مطالب آن مسلمانان دیگر کشورها نیز شرکت داشتند.

نویسنده از حوزه علمیة قم مقالاتی می فرستاد که در هفته نامه گہیج درج می شد. از شخصیتها و نویسندگان کشورهای اسلامی دیگر نیز ترجمه هایی در آن منتشر می شد.

گہیج به رغم جو خفقان و ترور و وحشت حاکم بر افغانستان، مطالبی می نوشت که حاکمیت ضد مردمی را خوش نمی آمد. برای همین بود که او را ناجوانمردانه در منزل خود، همراه یکی از همکارانش، شبانه ترور کردند.^۶

برای شناخت شہامت و جرئت شهید منہاج الدین اشاره به مقاله ای که در شماره ۱۵۰ گہیج در ۱۱ تیر ۵۱ تحت عنوان «اسرائیل یا ولایت پنجاه و یکم آمریکا» منتشر ساخت، بی مناسبت نیست. منہاج الدین در این مقاله از سیاست امپریالیستی آمریکا پرده برمی دارد و ماهیت فاشیستی اسرائیل را در توسعه طلبی و آدمکشی افشا می کند و از مسلمانان می خواهد که برای نبرد نهایی با این موجود غیر مشروع متحد شوند.

شهید منہاج الدین در سر مقاله همین شماره تحت عنوان «خراشیدگی زخم شد»، به بررسی اوضاع استبداد داخلی پرداخته و می نویسد:

«چندین سال پیش وقتی حکومت وقت با بعضی اقدامات ضد اسلامی توسل ورزید، دروازه مملکت به روی کشورهای استعماری گشوده شد. بعضی مردم قد علم کردند و خواستند حکومت متوجه این

۶. درباره چگونگی شهادت وی، مجله اسلام، مکتب مبارز، ارگان انجمنهای اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا، نیز مقاله ای منتشر ساخت. رجوع شود به: مکتب مبارز، چاپ آلمان غربی، شماره ۱۵، ص ۹۷-۱۰۱.

خراشیدگی شود و نگذارد از آن زخم غیر قابل التیامی در پیکر جامعه افغانی به میان بیاید.

حکومت وقت علما را محبوس ساخت. اعتصاب را منع کرد. به پلیس سفارش کرد شراب خور مست را فقط به خانه اش برساند. به معلمین خارجی فرصت داد هر آنچه ایدئولوژی و عقاید خودشان ایجاب می کند به جوانان ما تزریق کنند و به نماینده های استعماری موقع داد تا جریانات ضد ملی و ضد اسلامی را تخم گذاری کنند.

بعداً مردم ملتفت گردیدند که این خراشیدگی زخم شد، و باز هم سروصدایی به راه انداختند، اما حکومت با زور بگیر و ببند آنها را منکوب و متفرق ساخت و نام آن را نفوذ دست اجانب گذاشت و خودشان را مشبوه الهویه خواند.

اینک، بالاخره این زخم میکروب گرفت و همه جامعه را از ناحیه فساد عمومی به تشویش انداخت، که درین تشویش حکومت هم بی نصیب نیست.

شاید آنان که امروز به سر قدرت اند گناه این همه را به دوش اسلاف خود اندازند و اخلافشان به گردن کسانی که حتی امروز هم به علاج این مسئله نمی پردازند.

ولی در اینجا ملت باید چه بکند؟ آیا مسئولیت افراد این جامعه که تمامیت ارضی و استقلال آن را پدرانشان به خون خود خریده اند، برای حراست میراث پدران چیست؟ نشستن و تماشا کردن؟

اگر در نتیجه تماشا میکروبهای عضو فاسد شده به سایر اعضا برسد و لاعلاج گردد، در آن وقت شاید اولیای امور بگویند: «چطور کنیم — سهو و اشتباه نمودیم — حالا کار از کار گذشته»، و امثال آن.

آیا این کلمات جبران همه خسارات را می کند و آیا باز می شود ورق تاریخ را پاره کرد و زمان را به عقب گرداند و هرچه را از نو شروع کرد؟

آیا افراد این جامعه مقابل آیندگان و خداوند باز پرس چه جواب دارند؟ آیا آنها هم با همان کلماتی که اهل قدرت در نظر دارند روز مبدا استعمال کنند، خود را تبرئه نموده می توانند؟

نی و به همان سبب است که بعضی مردم می خواهند آنچه را حکومتها در طول مدت تخریب نموده اند، اصلاح نمایند و حکومت هنوز از وجود این زخم متعفن تجاهل نموده، وطن دوستان را می گیرد و می بندد.

در جمله اشخاصی که حکومت، یعنی پلیس، درین چند روز گرفته یکی هم مولوی سلطان محمد است که بنا بر موافقه قبلی صاحب امتیاز آینده جریده گهیج خواهد بود.

این شخص که حافظ قرآن و عالم روشنفکر است، درین اواخر شامل دارالعلوم گردیده تا شهادتنامه بگیرد و در پوهنچی^۵ شرعیات تحصیل کند. گرچه موصوف در مناقشات اخیر پوهنتون سهمی نداشته و همیشه هم جوانان را به صبر و حوصله و مبارزه تنها از طریق تبلیغ دعوت می نمود، ولی از آنجا که به پلیس سفارش شده که با طبقه عالم سختگیر و مقابل آنها اسباب ساز باشند، او را از مسجد کشیدند و به توقیف بردند.

و ما امیدواریم (و آن را به نفع حکومت می دانیم) حکومت با درک موقف مفید و ملی و مبارزین اسلامی ازین بگیر و ببند منصرف شود و شخص مذکور را قبل بر اینکه اقراری به اکراه و اجبار از نزدش بگیرند، آزاد نمایند. در غیر آن خودشان می دانند که نتیجه این اعمالشان به فایده و ضرر کیست؟

حکومت باید بداند که نمی توان دهن مردم را بست، اگر چند نفری را هم بگیرند صدها و هزارها نفر دیگر از اعمال حکومت حرف می زنند، اگر بنا باشد که این جدال مبارزین با حکومت خاتمه پذیرد، این باید حکومت باشد که عقب نشینی کند و عناصر و اعمال خلاف مصالح ملی و اسلامی را از بین ببرد. و متیقن گردد که مسلمانان عقب نشینی نمی کنند.

و خواهی نخواهی بالاخره تمام عوایقی را که در راه رسیدن به هدف پیش روی خود می یابند، برمی دارند— خواه این عوایق مخالف مصالح

ملی باشند و یا مؤیدین رسمی شان.»

منه‌اج‌الدین در قبال تهاجم خلقی‌ها و پرچمی‌ها آرام ننشست و مقالاتی علیه مارکسیسم منتشر ساخت و در مقابل هشدار دوستان خود گفت:

«شاید من اولین قربانی باشم که دست گماشتگان روس به خون من رنگین شود، ولی خون من راه را برای دیگران باز می‌کند.»
چنین نیز شد. منه‌اج‌الدین در ۱۶ شهریور ۱۳۵۱ توسط مزدوران سیا و مارکسیسم به شهادت رسید.^۵

پس از شهادت وی مولوی عبدالرب و وردک به انتشار روزنامه‌ی وی همت گماشت و در نخستین شماره‌ی پس از شهادت منه‌اج‌الدین تحت عنوان «شهادت مرحوم گهیج» چنین نوشت:

«واقعه‌ی غم‌انگیز شهادت مرحوم مغفور فاضل دانشمند الحاج منه‌اج‌الدین گهیج صاحب امتیاز این جریده‌ی شریفه که تفصیل آن را در وقت حدوث این فاجعه‌ی درد‌انگیز در صفحات جراید مطالعه کرده بودید، از جمله جنایات تک‌اندهنده‌ای است که نظیر آن در کشور ما کمتر به مشاهده رسیده، مرحوم گهیج در شب جمعه در منزل خود مقر فرمانداری چهاردهی توسط یک دسته مسلح از دشمنان اسلام و افغانستان با تیرهای تفنگچه در حالی به شهادت رسید که با دو نفر مهمان خود مصروف صحبت و صرف غذای شب بود. چون دسیسه خیلی دقیقانه طرح شده بود و اجازه نمی‌داد که هیچ مشاهدی از جریان قتل زنده بماند، لذا قاتلان خونخوار بر مهمانان مرحوم گهیج ترحم ننموده و یک تن از آنان را نیز به شهادت رساند.

کسانی که از مبارزات خستگی‌ناپذیر مرحوم گهیج علیه دشمنان اسلام و افغانستان خبر دارند و خصوصاً با در نظر گرفتن جریانات چند ماه اخیر که ناشی از حملات مسلحانه‌ی دسته‌های مخالف اسلام بر جوانان مسلمان بود، ابداً نمی‌توانند باور کنند که قتل مرحوم گهیج

۵. به توضیحات مربوط به همکاری «رفقا» با سیا، در همین کتاب، مراجعه شود.

یک قتل تصادفی و عادی باشد، یا توسط جنایتکارانی صورت گرفته باشد که معمولاً به غرض غضب پول و مال مردم به خونریزی های ناحق اقدام می کنند؛ چه نه مرحوم گهیج در منزل خود مال و دولتی داشت و نه قاتلان چیزی از مال با خود برده اند.

قتل مرحوم گهیج همان طور نمایشگر بد امنی شدید و بی سابقه در پایتخت کشور و بی نظمی در دستگاه حاکمه است، ناشی از عدم ارزیابی صحیح دستگاه حکومت از وضع جریانات ضد اسلامی و ضد ملی در کشور است که اخیراً با استفاده از ضعف و عدم اقتدار حکومتها یوسته در تلاش رشد و انکشاف به نظر می رسند. مرحوم گهیج از جمله آن مسلمانان با عزم و با ایمان بود که با بنیۀ نحیف و دارایی اندک خود به حمایت از اساسات دین مبین اسلام برخاست و از طریق تأسیس جریده گهیج بیش از آنچه انتظار برده می شد درین مبارزه مقدس مصدر خدمت گردید. او در این مبارزه جز به خدای واحد خود بر کسی توکل نکرد و اگر کسی ایماناً و اخلاقاً با او معاونتی کرد، از قبول آن اعراض نمود، چون که سهمگیری درین نوع مبارزات وظیفۀ هر فرد متدین و وطن دوست جامعه است.

او از طرف دشمنان اسلام و افغانستان، طوری که اخیراً معمول گردیده، مانند صدها عالم و مبلغ دین به اتهامات گوناگون متهم گردیده، ولی چون زر او پاک بود از اتهامات اعدا باکی ننمود و تا سرحد مرگ مبارزه مقدس خود را به پیش برد. مرحوم گهیج خود را در راه حمایت از دین مقدس اسلام و منافع علیای افغانستان قربان نمود و درس آموزنده ای از خود به برادران مسلمان افغانی باقی گذاشت.

قتل مرحوم گهیج یک قتل عادی نبوده، بلکه از آن نوع قتل هایی است که بعضاً در جهان رخ می دهد، یعنی قتل در راه دفاع از عقیده و ایمان.

و وقتی این قتل را به حیث یک قتل سیاسی قبول کنیم آنگاه باید اذعان نماییم آنهایی که برای پیشبرد آمال غیر ملی و غیر اسلامی خود عقیده و حیات مردم را به بازی گرفته اند، اکنون از مرحله اول فعالیت خود که عبارت از مسموم گردانیدن افکار عامه توسط تبلیغات

زهرآگین، میتینگها، و هوراهاى روى جاده بود، به مرحلهٔ دوم فعالیت، یعنی به مرحلهٔ ترور، آدم کشى و تجاوز بر خانه هاى مبارزین، گذشته اند و بسیار احتمال دارد که قتل مرحوم گهیج در نوع خود یگانه قتل نباشد.

به گمان غالب آنهايى که ناجوانمردانه پلان قتل مرحوم گهیج را طرح نموده اند، فکر کرده اند که با از بین بردن گهیج لطمهٔ بزرگى به جبههٔ مبارزین ضدبى دینى حواله خواهند کرد و به مخالفتهاى مسلمانان حقیقى علیه دهریت و ماده پرستى خاتمه خواهند داد، و اما این اشتباهى است بزرگ، چه هر فرد این کشور در امر دفاع از ناموس دین و وطن به ذات خود یک «گهیج» و حتى قوی تر از آن است.

مرحوم گهیج وقتى از ما مفارقت اختیار نمود که وظیفهٔ فردى و اجتماعى خود را حتى المقدور برای اعتلای دین و سعادت مردم انجام داده است و کوچکترین دینى از این رهگذر بر ذمه ندارد.

معلوم نیست دستگاه حاکمهٔ افغانستان ازین ترور و آدمکشی چه انتباه میگیرد و قاتلان مرحوم گهیج و دسیسه سازان قتل ظالمانه و وحشیانهٔ او را مى خواهد دستگیر و به کیفر اعمالشان برساند و یا چطور؟ و تا جایی که ما ملاحظه مى کنیم این موضوع را مى خواهند در رواق نسیان بگذارند، سکوت مرگبار دستگاه پولیس در این مدت طولانى بیانگر این حقیقت است.

با واقعهٔ شهادت مرحوم گهیج به حیث مؤسس و صاحب امتیاز یک جریده و به حیث یک نویسنده و صاحب قلم، اکنون این سؤال مطرح می گردد که آیا موقف آیندهٔ سایر مجاهدین و مبارزین حقیقى مسلمانان در برابر این تروریسم چه خواهد بود؟

آیا تن به تقدیر داده، هر روز و شب خود، فامیل و دوستان خود را با تشویق و اضطراب مقابله با آدمکشان سپری خواهند کرد، و یا راه و روش را مورد غور و مطالعه قرار خواهند داد که لااقل فعالیتهاى سیاسى و مدنى آنها را تضمین نماید؟

ما یقین داریم که قضاوت مردم متدین و حق پرست افغانستان در مورد تراژیدى قتل مرحوم گهیج خیلی واقع بینانه و همدردانه است.

خدمات و فداکاری او همیشه درخور تمجید و ستایش و خاطراتش جاویدان و فراموش ناشدنی خواهد بود.

مرحوم گهیج نزد تمام کسانی که به حکم قرآن به قدسیت همچو مبارزات عقیده دارند، نمرده و زنده و جاوید است؛ زیرا او در راه حمایت از ناموس دین و وطن به شهادت رسید و مقام شهدا بالاتر از آن است که دست مرگ به آن برسد، بلکه مرگ حقیقی، مرگ عبرتناک و مرگ رسوا کننده نصیب کسانی خواهد بود که به خونریزی‌ها و آدمکشی‌های ناحق مبادرت می‌ورزند، و وقتی از طریق مبارزات قانونی احساس ناکامی و خفت کردند از راه فعالیت‌های مسلح تروریستی و زیرزمینی به اعاده حیثیت می‌پردازند.

ما به روح پاک مرحوم الحاج منهاج الدین گهیج و همه کسانی که در راه صیانت از ناموس، دین و وطن پروانه وار سرسپرده‌اند، دعای مغفرت می‌فرستیم و از دستگاه حاکمه افغانستان جداً تقاضا می‌کنیم که با دستگیری هرچه زودتر قاتلان گهیج شهید و محاکمه علنی آنها به تسکین قلوب درد رسیده جامعه متدینین کشور بپردازد.»^۷

... متأسفانه پس از چند ماه خودمولوی عبدالرب و وردک نیز توسط

عمال مارکسیسم به شهادت رسید و هفته نامه گهیج برای همیشه تعطیل شد؛^۸ ولی راه آنان را جوانان مسلمان افغانستان، با نبرد مسلحانه بی‌امان برضد اشغالگران و مزدوران، ادامه دادند و سرانجام افغانستان اسلامی را از وجود ناپاکان پاکسازی کردند.

۷. گهیج، شماره ۱۵۹، - نخستین شماره پس از شهادت منهاج الدین - (۱۳۵۱) - ذیقعدہ ۱۳۹۲ هـ.، ص ۱ و ۴. مقاله مولوی عبدالرب و وردک.

۸. مجموعه‌ای از مقالات منهاج الدین گهیج و مولوی عبدالرب و وردک تحت عنوان «مارکسیسم»، در افشای توطئه‌ها و جنایات کمونیستها، از طرف جماعت اسلامی پاکستان، لاهور، در سال ۱۹۸۶ هـ. چاپ و منتشر شده است.

نهضت اسلامی افغانستان و مارکسیستها

در یکی از روزنامه‌های عصر تهران، در بخش ستون آزاد، شخصی به نام م. عظیم‌زاده طی مقاله‌ای ضمن انتقاد از «مذهبیون ایران؟» می‌نویسد:

«... شعاری در دانشگاه نصب شده و از مبارزات مسلمانان افغانستان علیه کمونیسم یاد می‌کند، من اطلاع دقیقی از وضع افغانستان ندارم، ولی همین قدر می‌دانم که این مسلمانان، که شما از مبارزات آنها اسم می‌برید، در تمام دورهٔ ستمگری ظاهرشاه و داود، در خانه‌هایشان نشسته بودند و از طریق بهرهٔ مالکانه و رباخواری خون زحمتکشان افغانستان را که اتفاقاً آنان نیز مسلمان هستند، می‌مکیدند، آیا شما مدافع فتوالمهای مسلمان هم هستید؟...»^۱

این نوشتار که بدون اعتراف نویسنده‌اش هم می‌توانست نشان‌دهندهٔ عدم اطلاع ایشان از اوضاع واقعی کشور برادر، افغانستان، باشد، این سؤال را پیش می‌آورد که چرا و چگونه ایشان به خود اجازه می‌دهند دربارهٔ چیزی

که حتی اطلاع غیر دقیق هم از آن ندارند؟ اظهار نظر کنند و درباره آن مقاله بنویسند؟

آیا با تکرار جملات شعارگونه بهره‌مالکانه! و فئودالها، بورژوازی و غیره می‌توان واقعیتهای عینی جامعه‌ای را تغییر داد؟ و یا با وارونه جلوه دادن حقایق می‌توان مشکلی را حل کرد؟

اجازه دهید که درباره اقدامات برادرانی که به قول شما در دوره ستمگری ظاهرشاه و داودخان مشغول رباخواری و اخذ بهره مالکانه بودند، توضیح دهیم تا روشن شود که همین مسلمانان به اصطلاح شما فئودال، دورانی که رفیق نورمحمد تره‌کی از طرف اعلیحضرت محمد ظاهرشاه در سفارت افغانستان در واشنگتن انجام وظیفه می‌کرد، علیه نظام فاسد ظاهرشاهی به نبرد برخاسته بودند.

*

رژیم سلطنتی- استبدادی خاندان ظاهرشاه با استثمار طبقه مستضعف و با انحصارطلبی و خودکامگی و زیرپا گذاشتن سنتهای اصیل اسلامی و ازبین بردن پایه‌های معنویت خلق مسلمان افغانستان، موجب شد که از ۱۵ سال پیش مسلمانان رزمنده و مجاهد افغانستان به مبارزه مسلحانه و قهرآمیز علیه نظام طاغوتی حاکم برخیزند.

«اعلیحضرت»! محمدظاهرشاه برای سرکوبی جنبش اسلامی مسلمانان مبارز که هر روز دامنه بیشتری می‌یافت، از پرسرعموی خود، نخست‌وزیر وقت، سردار داودخان، کمک گرفت و اقدامات لازم را برای «قلع و قمع خرابکاران نامسلمان» آغاز کرد و پس از قتل عام مردم، گروهی از رهبران نهضت اسلامی افغانستان، مانند شهید بلخی^۲ را کشت و عده‌ای دیگر مانند مولوی سلطان‌جان و مولوی عبدالستار، پروفیسور مجددی، سیاف و... را دستگیر و زندانی کرد و بقیه نیز به کوهها و یا کشورهای همجوار پناهنده شدند. داودخان که خود از خاندان سلطنتی بود،

۲. در بخش قبلی، در این زمینه اشاره‌ای شد.

و وزارت امور خارجه و نخست‌وزیری را همواره در کنار مقام «سرداری»! یدک می‌کشید، و اصولاً اشغال پستهای مهم کشور را ملک طلق خود می‌دانست که از پدراناش به او به ارث رسیده بود، سرانجام با الهام از مسکو، این قبله‌گاه سوسیالیستهای قلابی، ناگهان انقلابی تمام عیار و «مبارز حرفه‌ای تمام وقت» از آب درآمد! او با تغییر ۱۸۰ درجه‌ای ماهیت طبقاتی خود، به اصطلاح علیه محمد ظاهرشاه «انقلاب» کرد، ولی خصلت ذاتی خود را نتوانست فراموش کند که به داد خاندانش نرسد، بلکه اجازه داد که همه اعضای خاندان سلطنتی، با اموال دزدیده شده از خلق، آزادانه از مرزهای کشور خارج شوند و در غرب به استراحت «مادام‌العمر» بپردازند.

شوری با توجه به خصلت ضد بشری اپورتونیستی خود، همگام با ارتجاعی‌ترین محافل امپریالیستی سرمایه‌داری غرب، به پشتیبانی از سردار داودخان پرداخت و ناگهان این ته‌مانده سلطنت کثیف و اشرافیت کهنه افغانستان، به شکل «آموزگار بزرگ خلق افغانستان» درآمد و مجله روسی اخبار که بزبان فارسی چاپ می‌شود،^۳ از ژرنال داودخان به عنوان «بانی افکار سوسیالیسم و پیرو افکار مارکسیسم-لنینیسم در افغانستان» نام برد و از او تجلیل کرد و مخالفان او را که عمدتاً از مسلمانان مجاهد تشکیل می‌شدند، گروهی «خرده بورژوا، فئودال و رباخوار» نامید.

این بار داودخان رهبر بلامنازع خلق مسلمان افغانستان شده بود و با پشتوانه‌ای چون اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، به دیکتاتوری سلطنتی-پرولتری ادامه داد و در زیرپوشش انقلابی بودن، به ساختن حزب واحد «انقلاب ملی» - از قماش همان حزب واحد شاه و انقلابش - همت گماشت و فعالیت سازمانها و حزبهای اسلامی و ملی را غیرقانونی اعلام کرد و در راه اجرای کامل اصول دموکراسی نوع سلطنتی-پرولتری!

تنها مجله اسلامی افغانستان را که تحت عنوان شرعیات منتشر می شد، توقیف کرد و دهها تن دیگر از رهبران مسلمانان را به زندان انداخت. همچنین برادر ما، منہاج الدین را که مدیر تنها روزنامه اسلامی افغانستان، گهیج، بود و مقالاتی در دفاع از نهضت اسلامی خلق مسلمان ایران - که از ایران و نجف برایش می رسید - در روزنامه خود منتشر می ساخت، در ماه رمضان به وسیله ایادی مزدور خود ترور کرد تا با ایجاد خفقان بیشتر بتواند «انقلاب ملی» خود را هرچه زودتر به ثمر برساند!۴

جالب است توجه کنیم که در همین دوران اختناق بر ضد مسلمانها، گروههای مارکسیستی انقلابی و نیمه انقلابی چندی پیدا شدند که فعالیت آنها آزاد بود که از آن جمله بودند:

۱. حزب خلق، به رهبری نور محمد تره کی (هودار شوری).
 ۲. حزب پرچم، به رهبری ببرک کارمل (هودار شوری).
 ۳. حزب شعله جاوید به رهبری دکتر محمودی (هودار چین).
- به موازات همین وضع حزبها و گروههای اسلامی - ملی به طور مطلق از هرگونه فعالیتی ممنوع شدند، که عبارت بودند از:
۱. جماعت اسلامی افغانستان، به رهبری پروفیسور غلام محمد نیازی و گروهی از اساتید دانشگاه کابل
 ۲. حزب دموکراتیک پیشرو به رهبری محمد میندوال.
 ۳. جمعیت علمای محمدی به رهبر استاد صبغت الله مجددی.
 ۴. جبهه ملی به رهبری خلیل الله خلیلی.
 ۵. حزب وحدت ملی به رهبری عبدالحلیم مرده و محمد اسماعیل.
- و همچنین چند سازمان اسلامی دیگر که توسط برادران سنی یا شیعه رهبری می شد.

آری بعد از کودتای نیمه کمونیستی داود خان، همه حزبها و

گروه‌های فوق از فعالیت بازماندند، ولی دو حزب جمعیت اسلامی و دموکراتیک پیشرو به فعالیت زیرزمینی ادامه دادند، و در نتیجه رهبر حزب دموکراتیک پیشرو، همراه گروهی دیگر دستگیر و به اتهام جاسوسی برای پاکستان اعدام شدند؛ ولی جمعیت اسلامی، با اینکه چند نفر از رهبران خود را از دست داده بود، از ۱۹۷۵ در مناطق کوهستانی علیه رژیم داودخان و اربابان وی به نبرد مسلحانه ادامه داد. در ۱۹۷۷ (۲۴ جمادی الآخر ۱۳۹۷) گروهی از رهبران جنبش مسلحانه خلق مسلمان افغانستان در یک درگیری مسلحانه دستگیر شدند که سه نفر از آنان به نام‌های حبیب‌الرحمان استاد دانشگاه کابل، دکتر محمد عمر، متفکر اسلامی، و خواجه محفوظ، رهبر نظامی نهضت اسلامی، اعدام شدند و مهندس عبدالرحمن نیازی، استاد دانشکده فنی کابل، و چند نفر دیگر از یارانش در زندان به شهادت رسیدند.

ملاحظه می‌کنید که مسلمانان چگونه مشغول رباخوای و اخذ بهره مالکانه بودند؟ مبارزه مسلحانه گروه‌های مسلمان که حزب اسلامی هم با اعلام موجودیت به آنان پیوسته بود، و در کل از طرف مطبوعات، اخوان المسلمین نامیده می‌شدند، علیه استبداد داودخان ادامه یافت تا آنکه «رفقا» تصمیم گرفتند علیه «هم‌رزم» خود در یک نبرد هژمونی-سلطه‌جویی کودتا کنند. برای آنکه زمینه کاملاً مساعد شود، ناگهان میراکبر خیبر، که در کادر مرکزی حزب پرچم مقام ریاست را داشت و می‌توانست رقیب سرسختی برای رفیق نورمحمد تره‌کی باشد، در روز روشن توسط «عوامل ناشناس» ترور شد، و کودتای جدید به بهانه «آغاز کمونیست‌کشی» به وقوع پیوست. رفیق نورمحمد تره‌کی بدون رقیب به مقام ریاست انتخاب شد و بلافاصله همه «رفقای حزب پرچم» را هم تصفیه کرد و به عنوان سفیر و نماینده به خارج از کشور تبعید کرد و حزب شعله جاوید هوادار چین را هم مانند جمعیت اسلامی و حزب اسلامی ضد انقلاب خواند. سپس سرلشکر عبدالقادر، وزیر دفاع، را که عضو

حزبی نبود، ولی در کودتا علیه ظاهرشاه نقش رهبری را داشت، و چند نفر دیگر از افسران مسلمان را که رفیق تره کی در سایه آنها به روی کار آمده بود، به اتهام توطئه بر ضد انقلاب دستگیر و روانه زندان ساخت.

جالب است بدانیم که پس از کودتای اخیر افغانستان، همه زندانیان سیاسی، منهای رزمندگان مسلمان، آزاد شدند. در ایران وقتی شعار «آزادی زندانیان سیاسی مسلمان» از طرف بعضی از دانشجویان مسلمان مطرح شد، رفقای چپ بشدت ناراحت شدند که همه زندانیان سیاسی باید آزاد شوند، و حق نیز چنین بود، ولی آیا در افغانستان فقط باید زندانیان هوادار مارکسیسم-لنینیسم آزاد شوند؟ چرا زندانیان سیاسی مسلمان را آزاد نکرده اند؟ چرا شما «هواداران توده های محروم و ستم کشیده»! هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهید؟

«رفیق» نورمحمد تره کی، صدراعظم و رهبر حزب خلق افغانستان، خود اعتراف می کند که هنوز افراد گروه های اسلامی دستگیر شده در دوره ظاهرشاه و داودخان در زندان به سر می برند.

این رفیق در پاسخ مخبر یک مجله عربی^۵ می گوید:

«... وضع رهبران و افراد مذهبی دستگیر شده در حکومت سابق مورد بررسی قرار خواهد گرفت، آنهایی که اتهامشان (!) ثابت شود، محاکمه خواهند شد، و بقیه آزاد می شوند در دوره داود گروهی از اعضای جمعیت اسلامی هم به اتهام اعدام انقلابی وزیر برنامه ریزی افغانستان (۱۹۷۷) دستگیر شدند که چند نفرشان اعدام شدند و بقیه هنوز در زندان به سر می برند.»

ملاحظه می فرمایید که مفهوم دموکراسی خلق چیست؟ دموکراسی و آزادی خوب است، ولی یا تنها برای ظاهرشاه و یا تنها برای داودخان و یا تنها برای حزب خلق افغانستان... و بقیه یعنی مسلمانها، باید اطاعت کورکورانه داشته باشند، وگرنه اعدام می شوند، و یا در زندان خواهند ماند،

و یا «وضعشان مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت»؛ و به طبع مارک ضد انقلاب را هم بر سینه‌شان چسبانده‌اند... رباخوار و استثمارگر هم که هستند... زهی بی انصافی!

اما باید پرسید که مسئله در نهایت به کجا خواهد کشید؟ آیا می‌توان با زور سر نیزه شاهی یا سر نیزه انقلابی حزب خلق تره کی ملت رنجیده و برادر افغانستان را سرکوب کرد؟ اگر شاه ایران و ظاهر شاه توانستند در نهایت پیروز شوند، رفیق نورمحمد تره کی هم پیروز خواهد شد. هم اکنون هم، چه بخواهند و چه نخواهند، انقلاب مسلحانه اسلامی خلق مسلمان افغانستان در شرق و جنوب و حتی در داخل کابل ادامه دارد و روز به روز گسترش می‌یابد. آینده را هم فقط مسجدها، پایگاههای مردم و نیروهای رزمنده مسلمان، تعیین خواهند کرد، نه رفیق صدر تره کی. این واقعیتی است که در ایران برای نخستین بار تجربه گردید و در افغانستان نیز این تجربه تکرار خواهد شد و طبق گزارش مجله العربی نیز چگونگی وضع و آینده افغانستان در مسجدها تعیین خواهد شد.

مفهوم واقعی نبرد توده‌ای همان است که در ایران شاهد بودیم، شعار و جملات پرزرق و برق دیگر اثر ندارد همان طور که «توپ، تانک، مسلسل دیگر اثر ندارد».

شاهپور بختیار احمقانه در آخرین گفتار رادیویی خود گفت:

«یک آخوند در ساعت یک نیمه شب در خیابان، در بالای اتوبوس، همافران را برای نبرد تحریک می‌کرده است، این آخوندها جز دین و معنویت با هر کاری سروکار دارند.»!

راستی که شرم‌آور است مدعی داشتن صداقت انقلابی و چهره سی‌ساله مبارزه ملی این چنین در داوری خود به بیراهه افتد و احمقانه حرف بزند. روحانی مسلمان همان طور که این روزها در خیابانها و در پشت سنگرها و در ستاد انقلاب می‌بینید، با همان لباس روحانی و یا با تغییر لباس در کنار دیگر برادران مسلمان خود مسلسل به دست از انقلاب

اسلامی خلق مسلمان نگهبانی و پاسداری می‌کند و هرگز سلاح خود را بر زمین نخواهد گذاشت و در مسجد نیز همچنان به خلق آگاهی خواهد داد. مسجدی که پایگاه خلق است، مرکز نیایش است، ستاد انقلاب است، مدرسه تعلیمات اجتماعی است، همان‌طور که در صدر اسلام بود، و می‌بایست نیز چنین باشد. این مشکل نه تنها برای شاه و شاپورخان وجود داشت، بلکه برای حکومت‌های ارتجاعی و ضد خلقی منطقه همواره وجود خواهد داشت؛ امید که پربارتر و سازنده‌تر باشد.

بختیار در آخرین مصاحبه هیستریک و احمقانه خود با هفته‌نامه فرانسوی لوپوان^۶ هم ضمن اهانت‌های بیش‌مانه به رهبران نهضت اسلامی ایران و تکرار اتهامات رژیم که آخوندها با طرح شعار جمهوری اسلامی می‌خواهند به قرون وسطی بازگردند گفته بود:

«آنهايي که در خیابانها فریاد می‌زنند، ۵۰ درصدشان را افراد بیسوادی تشکیل می‌دهند که بجای مدرسه به مسجد می‌روند و این مشکل واقعی است».

بلی مشکل واقعی امپریالیسم و مشکل حکومت دست‌نشانده سوسیال دمکرات قلابی بختیار! همین بود که مردم مسلمان بجای تحصیل در فرانسه، و خیانت به خلق، به مسجد رفته‌اند و درس انقلاب یاد گرفته‌اند. همین مشکل برای حکومت‌های تیره‌کی، صدام، انورسادات و ملک‌خالد و همه حکومت‌های ارتجاعی و ضد مردمی تا استقرار نظام اسلامی - مردمی همواره وجود خواهد داشت.^۷

قم، حوزه علمیه - ۵/۱۲/۵۷
سید هادی خسروشاهی

۶. متن فارسی این مصاحبه در کیهان، (۵۷/۱۱/۲۲) هم چاپ شده است.

۷. این مقاله تحت عنوان «نهضت اسلامی افغانستان و مارکسیستها» در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ به سردبیری وقت کیهان ارسال شد که برای حفظ دموکراسی آن را منتشر کنند، ولی متأسفانه از چاپ آن خودداری ورزیدند. سپس نسخه‌ای از آن به اطلاعات ارسال شد که در آن روزنامه تحت عنوان «شکوه ایندولوژی اسلام و کمونیستها» منتشر گردید. اطلاعات، شماره ۱۷۹۶، (۹ اسفند، ۱۳۵۷)، ص ۴. اکنون به تناسب موضوع کتاب در بخش «توضیحات» نقل گردید.

۴

رفقا، مزدوران سیا و عمال امپریالیسم؟!

رفقا، پیش از آنکه هدف نهایی خود را که سلطهٔ کمونیسم بر افغانستان اسلامی بود، علنی کنند، هوادار سرسخت قانون اساسی و شاه قانونی کشور بودند، و حتی ظاهرشاه، به قول رفیق ببرک کارمل در پارلمان افغانستان، «مترقی ترین شاه آسیا» و پارلمان او «خانهٔ خلق» و قانون اساسی هم «دارای ارزشهای دموکراتیک» بود. کمونیستها، پیش از انشعاب، در مرامنامهٔ رسمی حزب که در روزنامهٔ خلق درج شده است، چنین می نویسند:

«ما به قانون اساسی احترام می گذاریم، ما به شیوهٔ مبارزه خود که مسالت آمیز، قانونی، علنی و پارلمانی است، پای بندی داریم. ما خود را مسئول می دانیم که مأموریت پیشاهنگی خود را ایفا کنیم و راه را برای آیندگان باز نماییم. در نهایت، اعلیحضرت پادشاه افغانستان دموکراسی را اعلان کردند. قانون اساسی به توشیح معظم له رسید و دموکراسی در حیات افغانستان اعلام گردید. ما هنوز درک خود را درست می دانیم و اعتماد خود را از دست نداده ایم.»

سپس ادامه می دهند:

«پادشاه نگهبان قانون اساسی می باشد و از قانون اساسی حراست و

حقوق مردم را حفاظت می نماید. بدین نصوص قانون اساسی اعتماد داریم.»^۱

ولی در دوران سردار داودخان آقایان هوادار رژیم جمهوری شدند. سپس در حزب طبقه کارگر انشعاب کرده، دو حزب پرچم — به رهبری ببرک کارمل — و خلق — به رهبری محمد تره کی — را به وجود آوردند و اتهامات بیشماری بر ضد رهبری ها در نشریات حزبی منتشر ساختند. ببرک کارمل در مقاله ای زیر عنوان «گوشه ای از زندگی نورمحمد تره کی»، به اصطلاح رهبر خلقی ها، نوشت:

«نورمحمد تره کی عامل سیا با وظایف جدیدی که از طرف این سازمان جاسوسی می گیرد، بعد از سفر به انگلستان از راه پاکستان با مصونیت و اطمینان وارد کابل می شود، و بعد از به دست آوردن اطلاعات از ضبط احوالات (سازمان امنیت) نخست در نمایندگی کمکهای تکنیکی و یونسکو ملل متحد در کابل به سمت مترجم و منشی و سپس برای سفارت آمریکا، باز هم به سمت مترجم انگلیسی، ایفای نقش می کند.

بعداً بنا بر مصلحت و ایجاب وظایف عمده ای که به عهده نورمحمد تره کی به دستور سیا گذاشته شد، وی موظف می شود که در زمان حکومت دکتر یوسف ظاهرآ از محوطه سفارت آمریکا دوری نماید...»

در کودتای اردیبهشت ۱۳۵۷ تره کی رئیس دولت و ببرک معاون او شد، ولی پس از چندی دعوای بین این دو «رفیق» بالا گرفت و به دستور ارباب — سوسیال امپریالیسم — ببرک از معاونت رئیس دولت برکنار و به عنوان سفیر افغانستان در چکسلواکی از کابل دور شد تا بعدها از این مهره استفاده شود. پس از آن، تره کی در مورد ببرک کارمل نوشت:

«کودتای خائنه ای که به رهبری ببرک، این نوکر حلقه به گوش دربار و رهبر پرچمی ها، برای برانداختن دولت انقلابی افغانستان تدارک

دیده شده بود، کشف شد.»^۲

بنابر ادعای تره کی، می بینیم که معاون رئیس دولت متهم به کودتای سلطنتی می شود، ولی پس از مدتی که ببرک کارمل قدرت را به دست گرفت، در مورد تره کی که دیگر در صحنه نبود و خطری از جانب وی حزب خلق را تهدید نمی کرد، می گوید:

«... سیمای شهیدان راه آزادی وطن پرافتخار و سربلند ما افغانستان عزیز، سیمای رهبران شهید انقلاب کبیر خلق، رفقا شادروان نورمحمد تره کی، میراکبر خیبر و دیگر شهیدان و قهرمانان ما شما را نیرو بخشد. (نطق رادیویی ببرک کارمل از رادیو مسکو)

بدین ترتیب عامل سیا، نورمحمد تره کی، شادروان و شهید انقلاب قلمداد می شود. آیا این همان اپورتونیزم نیست که رفقا در هر مرحله ای رنگ عوض می کنند تا به اربابان روسی خود خدمت کنند؟

*

قبل از کودتا علیه تره کی حفظ الله امین درباره تره کی چنین می گفت:

«هرگاه سخن از حزب است، سخن از تره کی است، هرگاه سخن از تره کی است، سخن از حزب است. تره کی و حزب مانند جسم و روح اند.»^۳

امین درباره تره کی، بعد از کودتا، در مصاحبه با خبرنگار اسپانیایی که می پرسد: «آیا درست است که ۱۲ هزار زندانی سیاسی در افغانستان به قتل رسیده اند؟» می گوید: «... ممکن است این در دوران کیش شخصیت تره کی اتفاق افتاده باشد.»

تره کی که مانند جسم و روح حزب بود، ناگهان متهم به داشتن کیش شخصیت و قتل ۱۲ هزار زندانی سیاسی در افغانستان می شود. این

۲. جردان دایک، در افغانستان چه می گذرد؟، ترجمه محمدعلی فرجاد، (تهران، بی تا)، ص ۳۱.

۳. هویدی، همان کتاب، ص ۱۵۷؛ به نقل از انیس، (مرداد، ۱۳۵۷).

نوع عوض کردن موضع بی تردید برای پیاده کردن برنامهٔ ارباب-سوسیال امپریالیسم شوروی — است.

نورمحمد تره کی هم امین را «رفیق وفادار به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، امین و رهبری کتندهٔ نظامی انقلاب ۷ اردیبهشت»^۴ می نامید.

ولی همین امین، رئیس امنیت افغانستان (کام) در زمان تره کی، از جانب بیرک کارمل چنین معرفی می شود:

«... به مناسبت سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی حفیظ الله امین، این جاسوس سفاک امپریالیسم آمریکا و دیکتاتور جبار و عوام فریب، شما وطن داران عذاب دیدهٔ مسلمان مستضعف افغانستان، اعم از اهل تسنن و تشیع... که تا کنون در زیر یوغ جلاد آدمکش و شیاد تاریخ، حفیظ الله امین قرار داشتید...» (سخنرانی رادیویی نطق بیرک از رادیو مسکو).

بدین ترتیب بیرک کارمل، امین، «رفیق وفادار حزب» و «رهبری کنندهٔ نظامی انقلاب»، را مسئول جنایات حزب کمونیست افغانستان معرفی می کند، ولی بیرک کارمل پس از مراجعت به افغانستان به افشای هرچه بیشتر رفیق امین می پردازد و جنایات او را، حتی در مورد قتل عام اعضای حزب کمونیست افغانستان، برمی شمارد.

وی در نطق رادیویی خود خطاب به ملت افغانستان می گوید:

«سرانجام، پس از مشقتها و رنجهای بسیار، روز آزادی و تجدید حیات همهٔ خلقهای برادر افغانستان فرارسید. امروز، ماشین شکنجهٔ امین و دستیارانش — جلادان وحشی، غاصبان، و قاتلان دهها هزار هم میهن ما، پدران، مادران، برادران خواهران، پسران، دختران، کودکان و پیرمردان ما — درهم شکسته شد. این ماشین خون آشام تا آخرین پیچ

و مهره آن درهم شکسته شده است. استبداد دیکتاتور خونخوار امین و طرفداران او، این سگان پیاسدار سردار نادرشاه‌ها، ظاهرشاه‌ها، داودها و مزدوران امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا، فروریخت. از این قلعه‌های ستم، هیچ سنگی روی سنگ دیگر نخواهد ماند. آخرین دژهای ظلم و بیداد ملی و اجتماعی در کشور عزیز ما فرومی‌ریزد.

حفیظ‌الله امین، ماجراجو و مفسده‌گرسyasi، کمی پس از بنیان‌گذاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وسیله فرزند برجسته خلقهای افغانستان، نورمحمد تره‌کی، در سال ۱۹۶۵، خود را در صف آن جا زد. حفظ یکپارچگی حزب برای مدتی طولانی ممکن نشد. حزب به دو جناح تقسیم شد که هر کدام از آنها به طور جداگانه فعالیت می‌کرد. بالاخره، پس از یک جدایی ده‌ساله، در ژوئن سال ۱۹۷۷ کنفرانس وحدت تشکیل شد، که کمیته مرکزی را مرکب از ۳۵ نفر انتخاب کرد. نورمحمد تره‌کی به عنوان دبیرکل کمیته مرکزی، و ببرک کارمل به عنوان دبیر کمیته مرکزی و عضو دفتر سیاسی حزب انتخاب شدند.

این زمانی بود که مردم افغانستان برای انقلاب ضدفئودالی، ملی و دموکراتیک خود در آوریل سال ۱۹۷۸ آماده می‌شدند، ولی بزودی حادثه‌های بدی پیش آمد.

به طوری که نوراحمد نور، عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اظهار داشت: «وحدت حزب تضعیف شد و حزب عملاً شروع به ازهم پاشیدن کرد.» نقش عمده در این جریان هلاکت‌بار را حفیظ‌الله امین، خائن به انقلاب و دست‌نشانده امپریالیسم به عهده داشت. او موفق شد، کنترل اهرمهای عمده دستگاه جمهوری دموکراتیک جوان را در دست بگیرد. امین علیه عضوهای شرافتمند و فداکار حزب دموکراتیک خلق افغانستان توطئه کرد. ببرک کارمل، آناهیتا راتب‌زاد و بسیاری دیگر جزو اینها بودند. به کادرهای حزبی ضربه وارد شد. بعضی‌ها ناچار به مهاجرت و برخی پنهان شدند. بعضی دستگیر و بسیاری در زندانهای وحشتناک

امین نابود شدند. تنها طی ۹ تا ۱۰ ماه قبل از دگرگونی حکومت، در دسامبر، بیش از ۱۰ هزار نفر از عضوهای حزب دستگیر و نزدیک به ۵۰۰ نفر از آنها تیرباران شدند. ولی تنها عضوهای حزب خلق افغانستان، قربانیان دیکتاتوری امین نبودند. امین، که با فریب و دسیسه کاری هر کسی را که مانع انجام اندیشه‌های خیانتکارانه او بود، از سر راه برمی داشت، علیه قشرهای وسیع جامعه افغانی، قشرهایی که انقلاب افغانستان متکی بر آنها بود، شدیدترین فشار را وارد آورد. حتی بسیاری از دستگیری‌ها و اعدام‌ها، حتی زمانی که هنوز امین در رأس حکومت نبود، به فرمان مستقیم او انجام شد. بسیاری از نمایندگان روشنفکران، کسانی که نور دانش را به میان توده بیسواد برده بودند، قربانیان امین بودند.

بسیاری از فرماندهانی که در انقلاب آوریل فعالانه شرکت کرده بودند، مثل ژنرال عبدالقادر، قربانی امین شدند. صدها تن از نمایندگان روحانیت افغانستان، دهقانان و کارگران قربانیان امین بودند. ترور و سرکوب دسته جمعی و بی دلیل امین و همفکرانش، موجب فرار عده کثیری از مردم عادی از افغانستان شد. این مردم، در خارج از میهن خود، به دام ضد انقلاب افغانستان و تبلیغات غرب و پاکستان و چین افتادند.

در خدمت سیا

اسلام وطن‌یار، عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو هیئت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، می‌گوید که هر روز شواهد بیشتری به دست می‌آید دال بر اینکه حفیظ الله امین مزدور امپریالیسم و جاسوس سیاسی آمریکاست. همه فعالیت‌های عملی او در جهت نابودی حرکت انقلاب در افغانستان، بی اعتبار کردن انقلاب آوریل و به وجود آوردن جو ترور و خفقان در کشور، به منظور درهم ریختن پایه‌های حکومت مردم، بود.

بسیاری از افغانی‌هایی که در سالهای ۱۹۶۴-۱۹۶۲ در آمریکا تحصیل می‌کردند، می‌توانند تأیید کنند که امین در این سالها در

آمریکا بود. او با آمریکایی‌هایی که به عنوان مأموران و کارکنان سیا شناخته شده بودند، روابط بسیار نزدیکی داشت. دقیقاً می‌دانیم که کدام یک از آنها امین را جلب کرد و کنترل فعالیت‌های او را در حزب ما به عهده داشت. ما می‌توانیم دقیقاً بگوییم که امین در کجا و با کدام یک از کادرهای سیا در سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ ملاقات می‌کرد و برای از هم پاشیدن حزب دستور می‌گرفت.

اطلاع موثق در دست است که امین همکاری خود را با امپریالیسم آمریکا، پس از انقلاب آوریل هم ادامه می‌داد. وقتی که امین در سال ۱۹۷۸ از سفر آمریکا — که برای شرکت در دوره اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد رفته بود — باز می‌گشت، از هدیه‌های گرانبهایی که در آنجا گرفته بود، به خود می‌بالید. بخصوص، بعد از این سفر بود که او به نحو شدیدتری آغاز به قلع و قمع حزبی‌های شرافتمند کرد و راه رسیدن به حکومت فردی در جمهوری دموکراتیک افغانستان را در پیش گرفت.

امین، در سپتامبر سال ۱۹۷۹، آغاز به زمینه‌سازی برای نزدیکی به آمریکا کرد. او با مقام‌های رسمی آمریکایی ملاقات مخفی به عمل آورد، مأموران مخفی خود را به آمریکا فرستاد و برای کارتر پیام‌های شخصی شفاهی ارسال داشت. کاردار فعلی امور آمریکا در جمهوری دموکراتیک افغانستان، که در ۱۵ اکتبر سال ۱۹۷۹ با حفیظ الله امین صحبت کرده بود، در این باره به خوبی آگاهی دارد.^۵»

قتل رئیس جمهوری قانونی!

کار دیگر امین قتل نور محمد تره کی بود. در میانه‌های سپتامبر تره کی در وضع کاملاً عجیبی گم شد. رسماً اعلام شد که او سخت بیمار است و باید همه کارهای خود را کنار بگذارد. حفیظ الله امین پس از

به دست گرفتن قدرت، در نخستین کنفرانس مطبوعاتی خود بدون کوچکترین رودریاستی به روزنامه نگاران خارجی فهماند که چیزی از عمر تره کی باقی نمانده است و بی شرمانه افزود که او، یعنی امین، پزشک نیست تا بداند که مرگ او کی فرا خواهد رسید. هیچ کس، نه در افغانستان و نه در دیگر نقطه های جهان، خبری را که حاکی از مرگ ناگهانی تره کی در اثر بیماری شدید بود، باور نکرد.

درواقع، نورمحمد تره کی به فرمان مستقیم امین و بوسیله «گارد»

او کشته شده بود.

سرگرد جانداد، فرمانده سابق این گارد می گوید:

«درباره توطئه امین و قتل تره کی می توانم این چیزها را بگویم. نورمحمد تره کی چند روز پس از مراجعت از هاوانا، که برای شرکت در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد رفته بود و من هم همراه او بودم، مرا به اتاق کار خود خواست و گفت که جانداد، تو فرمانده گارد ریاست جمهوری هستی و مسئولیت امنیت من به عهده توست. وقتی که ما در هاوانا بودیم، بین رهبری ما اختلاف بروز کرد. به این علت، مخصوصاً هشیار باش، نگهبانی را مراقبت کن و به فرماندهان واحدها گوشزد کن که بدون فرمان خاص هیچ کس محوطه کاخ ریاست جمهوری را ترک نکند. من دستور دادم تا نگهبانان را زیادتر کنند. بعد تره کی، یعقوب، رئیس ستاد ارتش، را احضار کرد و با او هم همین مسئله را در میان گذاشت و از او خواست که مراقبت و هوشیاری را زیادتر کند. اما یعقوب جزو نزدیکترین آدمهای امین بود.

صبح روز بعد، امین مرا احضار کرد و با خشونت پرسید: «درباره چی صحبت می کردید؟» من گفتم که تره کی خواست تا مراقبت از کاخ ریاست جمهوری شدیدتر شود. امین می خواست بداند که تره کی راجع به او هم صحبت کرده است یا نه. امین خیلی ناراحت بود.

۱۴ سپتامبر هنگام شب (در این موقع، من در بیرون محوطه کاخ بودم)، از جلوی در اتاق کار تره کی، که آجودان شخصی او از آن محافظت می کرد، صدای تیراندازی به گوش رسید. حالت خطر اعلام

شد. ولی رابطهٔ تلفنی کاخ قطع شده بود. واحدهای «کوماندو» وارد کاخ شدند. قسمتهایی از نظامیان وفادار به امین هم گارد ریاست جمهوری را محاصره و خلع سلاح کردند. تا صبح همهٔ طرفداران تره کی کشته یا دستگیر شدند. یعقوب، رئیس ستاد ارتش، به من دستور داد که تنها از فرمانهای او اطاعت کنم. امین دیگر عملاً در رأس قدرت بود. تره کی دستگیر و در آپارتمان خودش زندانی شده بود. دو روز به سراغش نرفتند. بعد امین به یکی از افسران گارد به نام روزی دستور داد که خانوادهٔ تره کی را به محل دیگری ببرند. هیچ کس را بدون اجازهٔ امین پیش تره کی راه نمی دادند.»

در جریان بازپرسی از متهمی دیگر به نام آ. حدید، او می‌گوید:

«من روز هشتم اکتبر به ریاست خدمات امنیتی انتخاب شده و سر پست بودم که شب هنگام جان‌داد، فرماندهٔ گارد، مرا صدا کرد و گفت: «بنا به دستور حزب و شورای انقلاب، من مأمورم که نورمحمد تره کی را بکشم.» من پرسیدم که این کار را چطور باید انجام داد. جان‌داد پاسخ داد که همه چیز حاضر است، حتی قبر و کفن. او همچنین گفت که در کار قتل، روزی و اقبال هم، شرکت خواهند کرد.

من پستم را تحویل دادم. جان‌داد در اتاق کار خود، یک بار دیگر، مأموریت ما را تکرار کرد. او گفت تصمیم گرفته شده است که تره کی کشته شود. روزی از طرف خود اضافه کرد که ما حق نداریم دستور حزب را اجرا نکنیم. بعد خارج شدیم. سوار لندروور سفید شدیم و به طرف کوته باغچه (آپارتمان صدر شورای انقلابی، که در کاخ سلطنتی سابق در مرکز کابل واقع است) رفتیم. وقتی به آنجا رسیدیم، ماشین را دم در گذاشتیم، وارد ساختمان شدیم و به طبقهٔ دوم که تره کی در آنجا بود رفتیم. اول روزی وارد ساختمان شد، ما در راه رو ماندیم.»

در پاسخ بازپرس، که روزی چه کسی است؟ متهم پاسخ داد:

«در آن وقت روزی معاون سیاسی کمیسر گارد بود. اقبال، رئیس اداره اطلاعات گارد بود که بعداً رئیس کام (اداره خدمات امنیتی) شد. هر دوی آنها ستوان یک هستند.»

«پس از آنکه ما به دنبال روزی وارد محلی شدیم که تره کی در آن بود، روزی به او گفت که ما باید او را به جای دیگری ببریم. تره کی کارت حزبی خود را به روزی داد و از او خواهش کرد که آن را به امین بدهد. او همچنین یک کیف دستی سیاه رنگ را که در آن پول و زیورآلات بود، به روزی داد و خواهش کرد که آن را به همسرش، اگر زنده است، بدهد. بعد همگی پایین آمدیم. روزی تره کی را به اتاقی برد که قبلاً به طور قطع یکی از خدمه در آن زندگی می کرده است. آن وقت به من گفت که برای تره کی یک لیوان آب بیاورم، چون او تشنه است، ولی بلافاصله تغییر عقیده داد و گفت که نه من و نه اقبال، هیچ کدام لازم نیست دنبال آب برویم. اما من به هر حال بیرون آمدم. من لیوانی برای آب پیدا نکردم و وقتی برگشتم، دیدم روزی و اقبال، دستهای تره کی را با حوله بسته و او را روی تختخواب انداخته اند. روزی با گذاشتن متکا روی دهن تره کی داشت او را خفه می کرد و اقبال پاهای تره کی را نگاه داشته بود. روزی به من دستور داد، پاهای تره کی را نگه دارم، ولی من این کار را نکردم. تقریباً ۱۵ دقیقه بعد تره کی مرد. ما جسد او را در کفن پیچیدیم و از ساختمان بیرون بردیم.»

حیدر در پاسخ پرسش بازپرس که این امر در چه ساعتی اتفاق افتاد، گفت:

«ساعت نزدیک ۲۳ و ۳۰ دقیقه بود. ما جسد تره کی را در اتومبیلی که قبلاً جلوی در ورودی آماده شده بود، گذاشتیم. روزی پشت رل نشست. ما به طرف در خروجی اصلی کاخ روان شدیم. بین راه جان داد ما را نگاه داشت، دستگاه فرستنده کوچکی به روزی داد و دستور داد که با او، یعنی جان داد، رابطه برقرار کند. بعد ما با همان ماشین روانه قبرستان شدیم و دیدیم که قبر تره کی قبلاً آماده شده

است. به من دستور داده شد، پست نگهبانی را به عهده بگیرم. پس از آنکه تره کی دفن شد، روزی به وسیلهٔ دستگاه فرستنده با فرماندهٔ گارد تماس گرفت و گزارش داد که مأموریت تمام شده است. بعد همهٔ ما به گارد نزد جانداد، که در اتاق کارش بود، رفتیم. او با دیدن ما سربازی را صدا کرد و دستور داد به ما غذا بدهند، ولی ما از شام خوردن امتناع کردیم، چون خیلی مضطرب بودیم. جانداد به ما دلداری می داد و می گفت که ما از هیچ لحاظ مسئولیتی نداریم؛ زیرا دستور و تصمیم حزب را اجرا کرده ایم. در این لحظه علی شاه پیمان، رئیس پلیس، به جانداد تلفن کرد و جانداد به او دستور داد که بر سر قبر تره کی نگهبان پلیس بگمارند.»

وقتی باز پرس از آ. حدید پرسید که او امروز قتل تره کی، پیشوا و بنیان گذار حزب دموکراتیک خلق افغانستان را چگونه ارزیابی می کند، پاسخ داد:

«بعد از پیشامدهای دسامبر، و بعد از آنکه از خائن بودن امین آگاه شدم فهمیدم که تمام دستورها و فرمانهای امین، که توسط یعقوب، رئیس ستاد نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان و جانداد، رئیس گارد، پخش و اجرا می شد، خائنانه بوده اند. حالا برای من روشن شده است که همهٔ اینها دسیسهٔ امین بوده است.»^۶

وزیر کشور افغانستان هم با استناد مدارکی مدعی می شود:

«حفیظ الله امین و دستیارانش مزدوران مستقیم نیروهای امپریالیستی دشمن افغانستان و عاملان سیا بوده اند. سندهایی که ما به دست آورده ایم، حاکی از آن است که امین، به دستور سیا، با رجاله های ضد انقلابی، که در پاکستان کمین کرده اند، وارد ساخت و پاخت شده و در اندیشهٔ آن بود که با همکاری سران حزب ارتجاعی «حزب

۶. ی. ولکف، و دیگران، حقیقتهای دربارهٔ افغانستان، ترجمهٔ پرویز حبیبپور و پرویز شهریاری، (تهران، ۱۳۵۹)، ص ۸۸ - ۹۰.

اسلامی افغانستان»، در ۲۹ دسامبر ۱۹۷۹ یک کودتا انجام دهد. همه رهبران شرافتمند و فداکار و همه فعالان مؤمن به حزب را بکشند و در کشور دیکتاتوری فردی برقرار کنند.

امین، بلافاصله بعد از قتل شریانه نورمحمد تره کی، بنیان گذار جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان و نخستین رئیس دولت آزاد، فعالانه تر آغاز به برقراری و توسعه تماس با ضد انقلاب داخلی و خارجی کرد. در اواخر سپتامبر ۱۹۷۹، مأمور مخفی امین، با گلبدین حکمتیار، یکی از سران «حزب اسلامی افغانستان»، که در پاکستان به سر می برد، ملاقاتی پنهانی داشت و در جریان آن توافقهایی در زمینه «قطع متقابل جنگ و امکان همکاری» حاصل شد. در همان زمان، برادر بزرگتر امین، عبدالله، شروع به اظهار نظرهای هرچه بیشتر و فعالتری کرد که باید «انقلاب بازی را تمام کرد و پستهای بالای حزبی و دولتی را به قوم و خویشها و آدمهای مطمئن سپرد». سیای آمریکا نظر داده بود که «رژیم حفیظ الله امین، با توجه به حرکت داخلی آن، کاملاً جوابگوی منافع دراز مدت ایالات متحده آمریکا است».

در ۴ اکتبر سال ۱۹۷۹، حفیظ الله امین و همدستانش، مجلس مشاوره ای تشکیل دادند که در آن شرایط «اتحاد» با «حزب اسلامی افغانستان» مورد مذاکره و تأیید قرار گرفت و نقشه مشترک تهیه مقدمات کودتای دولتی بررسی شد. در این جلسه تصمیم گرفته شده بود که بلافاصله پس از انجام کودتا، باید همه شعارهای انقلاب آوریل کنار گذاشته شود، حزب دموکراتیک خلق افغانستان منحل شود و در کوتاه مدت برنامه سرکوبی رهبران و فعالان حزب تهیه و اجرا شود. در «دولت جدید افغانستان»، امین، جاسوس سیا، رئیس جمهور، گلبدین حکمتیار نخست وزیر، و م. یعقوب، وزیر دفاع می شدند. همچنین در نظر گرفته شده بود که دو تن از اقوام امین — برادر او، عبدالله، و برادرزاده اش، اسدالله — در ترکیب دولت باشند، و م. اقبال، ن. سوما، آ. جلیلی «وزیر اطلاعات و فرهنگ سابق»، ه. و کتاوازی و س. د. صحرانی هم جزو کادر رهبری در نظر گرفته شده بودند.

در نیمه‌های دسامبر سال ۱۹۷۹ نماینده شخصی امین با یک هواپیمای خصوصی متعلق به شرکت هواپیمایی افغانی «آریانا»، در مسیر کابل - پاریس - رم - کراچی، پرواز کرد تا در این شهرها با عوامل سیای آمریکا ملاقات کند و آنها را در جریان آمادگی کودتا بگذارد. طی ۲۲ تا ۲۴ دسامبر «پیک» مخصوص امین با مأموریتی مشابه، به شهر پاکستانی پیشاور رفت که یکی از مراکزهای خارجی مهاجران و ضد انقلابیون افغانی است و کمی دورتر از آن، قرارگاه گلبدین حکمتیار واقع شده است. از محافل معینی در واشنگتن و کابل اطمینان داده شده بود که در صورت ضرورت، کودتاگران از کمک نیروهای مسلح آمریکا برخوردار خواهند شد.^۷

علاوه بر وزیر کشور، بیرک کارمل نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی تأکید کرد که «رهبری جمهوری دموکراتیک افغانستان» سندهای غیرقابل انکار، و از جمله یادداشت‌های شخصی حفیظ الله امین، را در دست دارد که دلالت بر این می‌کنند که این عاملان امپریالیسم و سیا حاضر بودند به خاطر تحقق اندیشه‌های امپریالیستها نصف مردم افغانستان را نابود کنند.

«امین و همدستانش که دستورهای سیا را انجام می‌دادند، همراه با ضد انقلابیونی چون گلبدین حکمتیار و موساد اسرائیل نقشه کشیده بودند که در آخر دسامبر سال گذشته یک کودتای خونین به راه اندازند و قسمت اعظم عضوهای حزب، روشنفکران و کادرهای ارتش را کشتار کنند. اگر دسیسه‌های امین و دارودسته‌اش به موقع افشا و خنثی نشده بود، افغانستان به همان سرنوشت غم‌انگیزی دچار می‌شد که شیلی پس از به قدرت رسیدن فاشیستها، و یا کامبوج، وقتی که گروه جنایتکار پول‌پوت حکومت را غصب کرده بودند، اتفاق افتاد.»^۸

•

برای آنکه این بحث را تکمیل کنیم به نقل متن کامل سخنرانی

۷. از سخنان وزیر کشور افغانستان در کنفرانس مطبوعاتی، کابل، ۲۱ ژانویه ۱۹۸۰.

۸. از سخنان بیرک کارمل در کنفرانس مطبوعاتی، کابل، ۲۱ ژانویه ۱۹۸۵.

ببرک کارمل از رادیو مسکو، پس از سرنگونی امین می‌پردازیم که در آن کارمل بوضوح به جنایات رفقای پیشین اعتراف می‌کند و قول هم می‌دهد که این جنایات، دیگر تکرار نشود... از همه جالبتر آنکه در این سند، پخش شده به وسیله رادیو مسکو، آغاز سخن با نام خداست (!) سپس تظاهر به مذهب و اسلام‌پناهی (!) همان‌طور که دیگر تبهکاران تاریخ معاصر همواره از آن برای فریب خلقها استفاده کرده‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«اینجانب ببرک کارمل از طرف کمیته مرکز حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، شورای جمهوری دموکراتیک افغانستان، دولت و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان و به مناسبت سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی حفیظ الله امین، این جاسوس سفاک امپریالیسم آمریکا و دیکتاتور جبار و عوام‌فریب به شما وطن‌داران عذاب‌دیده، مسلمان مستضعف افغانستان، اعم از اهل تسنن و تشیع، علما و روحانیون پاک‌نهاد و با تقوای کشور، سربازان و افسران اردوی قهرمان وطن، تاجران ملی و سرمایه‌داران ملی، زمین‌داران وطن‌دوست، پیشه‌وران زحمتکش، اقوام و قبایل سلحشور افغانستان چوپانان و کوچیان آواره وطن، مأموران دولتی، روشنفکران و جوانان پیشتاز، مردان و زنان کارگر، مردان و زنان دهقان، پدران، مادران، برادران و خواهران که تا کنون در زیر یوغ جلادان آدمکش و شیادان تاریخ، حفیظ الله امین و امینی‌ها، قرار داشته‌اید، درود می‌فرستم و شادباش می‌گویم و به جهانیان اعلام می‌دارم که آخرین حلقه زنجیر استبداد و اداره استعماری و فاشیستی امین و امینی‌ها در قلب آسیا درهم شکست، و پرچم ملی افغانستان آزاد و مستقل دولت واحد خلقهای برادر ما، اعم از پشتونها، تاجیکها، هزاره‌ها، ازبکها، ترکمنها، بلوچها، توپستانی‌ها و بدخشانی‌ها، و سایر هموطنان ساکن افغانستان با مارش ظفر نمون پرشکوه و پر جلال دوباره برافراشته شد. رژیم یک‌ه‌تاز و غاصب امین، این خائن به خلق وطن، در زیر فشار جنایات خود درهم شکسته شد و طومار ماجرای طاغوتی و وحشیانه‌اش درهم

پیشچید، و حاکمیت جنایتکارانهٔ امین‌ها به پایان رسید. شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان براساس آرمانهای والای انقلاب کبیر خلق، با اتکا به ارادهٔ مردم زنجیرشکن و آزاد افغانستان، با اتکا به قیام‌پیروزمندانۀ حزب و متحدان ملی خود و حکومت سربازان و افسران وطن‌پرست افغانستان، قدرت حاکمه، یعنی دولت، را دوباره به دست گرفت.

شورای انقلاب جمهوری دموکراتیک افغانستان با عزم راسخ و اعتقاد راستین اعلام می‌دارد که آزادی و مسئولیت واقعی مردم، آزادی سیاسی، دموکراسی واقعی، کار برای بیکاران، بهبود شرایط کار برای کارگران و زمین برای دهقانان را تأمین خواهد کرد. شرایط مساعد و مسئولیت‌بازگشت هموطنانی را که در اثر ظلم و ستم دستگاه خونین امین به خارج مهاجرت کرده‌اند، تدارک خواهد دید. مسئلهٔ جنگجویان ضددولتی را از طریق سیاسی حل خواهد کرد. حقوق تمام طبقات و اقشار دموکراتیک جامعه، اعم از سربازان، کارگران، دهقانان، روحانیون، پیشه‌وران، مالکان کوچک و متوسط، تاجران ملی، سرمایه‌داران ملی، استادان، دانشمندان، نویسندگان، دکترا، مهندسان، هنرمندان و مأموران، و سایر هموطنان را احراز و از آنها دفاع خواهد کرد.

در راه ایجاد زندگی و کار صلح‌آمیز در رساندن احتیاجات اولیه به شهرها و دهات اهتمام خواهد ورزید.

حقوق تمام ملیتها و افراد ساکن افغانستان را، احترام به دین مقدس اسلام و جامعهٔ روحانیت، صلح و آزادی ملی، اصل کانون خانواده و مالکیت شخصی را به طور واقعی تأمین و تضمین خواهد کرد. جنایتکاران امینی را به دادگاههای خشم خلق و محکمهٔ شرعی و عادلانهٔ ملت خواهد کشانید. خسارات مادی و معنوی و خون هزاران هموطن ستمکش افغانستان را جبران خواهد کرد. شورای انقلابی از شما سربازان و افسران قهرمان وطن دعوت می‌نماید در هر جایی که هستید تا حل مسئلهٔ مهاجران و آوارگان ستمنیده وطن و رفع بحران و ناآرامی‌های داخلی در سنگرها و در بازک‌های نظامی خود در مقابل

هرگونه سوء قصد دشمنهای داخلی و خارجی از انقلاب کبیر خلق، از شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، از شرف و ناموس ملت و وطنستان جانبازانه دفاع کنید. هوشیار و با انضباط و متحد باشید، اجازه ندهید که دشمنان آزادی، استقلال و تمامیت ارضی وطن در میانستان رخنه و نفوذ کنند. دولت ملی و انقلابی شما تمام تدابیر را اتخاذ خواهد کرد تا تمام احتیاجات اردوی آزادی بخش ملی افغانستان را برطرف سازد. وضع خانواده‌های سربازان را نیز بهبود بخشد. حقوق احزاب ملی و دولتی، اعم از نظامی، حزبی و غیرحزبی، را از بالا تا پایین، که ضد منافع خلق و ضد انقلاب مشترک خلق قرار نگرفته باشند و یا قرار نگیرند، تحت حمایت قرار خواهد داد.

هموطنان گرامی! شورای انقلاب جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام می‌دارد که قدرت حاکمه، یعنی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، به تمام مردم افغانستان تعلق دارد و به خاطر این فرصت ممکن جبهه وسیعی از تمام نیروهای ملی و دموکراتیک، تحت رهبری حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، حزب طبقه کارگر و همه زحمتکشان افغانستان تشکیل خواهد گردید و تمام آزادی‌های دموکراتیک، از جمله آزادی تشکیل احزاب مترقی وطن‌پرست و سازمانهای توده‌ای، آزادی مطبوعات، بیان و اجتماعات تضمین خواهد شد.

افغانستان انقلابی از سیاست خارجی صلح جویانه، و از سیاست بیطرفی مثبت و فعال پیروی خواهد کرد و بر مبنای اصل سیاست صلح و دوستی ملل با تمام ملل و دول جهان روابط دوستی خود را، در درجه اول با کشورهای همجوار خود، بسط و توسعه خواهد داد و سوءتفاهمات را رفع خواهد کرد. در عرصه بین‌المللی در جبهه صلح، آزادی خلقها، استقرار ترقی و علیه جنگ طلبی (امپریالیسم و صهیونیسم) قرار خواهد گرفت. عضو وفادار و فعال سازمان ملل متحد و کشورهای غیرمتعهد، و دوست و هم رزم صدیق مسلمان زحمتکش جهان خواهد بود. تمام قراردادهای و پیمانهای منعقد شده میان افغانستان

و کشورهای جهان و منشور سازمان ملل متحد را تأیید و رعایت خواهد کرد.

مردم زحمتکش و مستضعف وطن، دوستان و رفقای قهرمان اردوی آزادی بخش ملی افغانستان، جهاد ما یک جهاد کبیر و عادلانه است، جهاد مردم افغانستان در راه عدل و تقواست. بگذارید در این جهاد مقدس سیمای نیاکان کبیر ما، سیمای شهیدان راه آزادی وطن پرافتخار و سربلند ما، افغانستان عزیز، سیمای رهبران شهید انقلاب کبیر خلق، رفقا شادروان نورمحمد تره کی، میراکبر خیبر و دیگر شهیدان و قهرمانان ما شما را نیرو بخشد.

به پیش در راه تارومار کامل غاصبان، مستکبران، استثمارگران و خرابکاران!

مرگ بر ستمگران نادری و امینی های خون آشام!

مرگ بر ارتجاع و امپریالیسم و سگهای زنجیری آنان!

به پیش در راه آرمانهای انقلاب شکوهمند ثور برای صلح و آزادی، استقلال و دموکراسی، کار و پشتکار، ترقی و رفاه، برادری و برابری، هدایت و خوشبختی خلق افغانستان!

دوستان و رفقا، در زیر پرچم کبیر افغانستان ثور در راه اتحاد و وحدت وطن به سوی پیروزی نهایی انقلاب ملی و دموکراتیک و ضد فئودالی، ضد امپریالیستی و ضد کمپرادوری!

به سوی ایجاد افغانستان نوین و سربلند، آزاد و مستقل به پیش! پیروزی از آن مردم زحمتکش و استثمار شونده افغانستان است!

با تقدیم سلامهای آتشین و انقلابی

•

... پس از سقوط ببرک کارمل و روی کار آمدن نجیب الله، نوبت به

کشف آثار جرم، بی لیاقتی، ضعف، ناتوانی و ضد خلقی بودن کارمل رسید و او نیز در عمل به زباله دانی تاریخ افکنده شد.

اما نجیب الله و یارانش هم — پس از بیرون رانده شدن نیروهای اشغالگر دیر یا زود، توسط خلق مسلمان و قهرمان افغانستان از این سرزمین

اسلامی طرد خواهند شد و استمرار وحشیگری و آدمکشی ضد انسانی آنها کاری از پیش نخواهد برد.

•

در پایان این بحث بی مناسبت نیست که به موضع گیری حزب توده ایران هم در مورد مسائل افغانستان اشاره کنیم تا روشن شود که «رفقا» چگونه در بست در اختیار بیگانگان بودند.

حزب توده در مورد کودتای داود چنین می گوید:

«از میان بردن رژیم سلطنتی، این تکیه گاه فئودالیسم و ارتجاع، در ژوئیه سال ۱۹۷۳ در افغانستان، کشور همسایه ما، یکی از مظاهر این مبارزه بود. سرنگونی این رژیم که نتیجه مبارزه توده های زحمتکش بر ضد سلطنت، ضد فئودالها و ضد امپریالیستها بود، شرایط لازم را برای اتمام تحولات اجتماعی، اقتصادی فراهم ساخت.»^۹

اما چندی بعد حزب توده کودتای دوم به وسیله تره کی، علیه داود، را چنین توصیف می کند:

«مخالفت و حمله به دولت دموکراتیک در داخل کشور از دو موضع متفاوت که هر دو به یک نهایت می رسند، صورت می گیرد. یکی نیروهای ارتجاعی کهن که پایگاه اصلی آنها خانهای عشیره نشین و فئودالها و وابستگان رژیم ساقط شده گذشته اند، و دومی عناصر چپ افراطی که خواهان اجرای برنامه های ضربتی و درنگ ناپذیری هستند...»^{۱۰}

پس از توجیه کودتای تره کی برضد داود، نوبت به مداحی از حفیظ الله امین می رسد و حزب توده مداح امین می شود. کودتای سوم را نیز «انقلاب ملی و موکراتیک» قلمداد می کند و می نویسد:

«مردم افغانستان علیه امپریالیستها و عمال آنها، علیه اربابان و فئودالها قیام کردند و دولتی که اکنون دارند [منظور دولت امین است]

۹. مسائل بین المللی، (۳ تیر، ۱۳۵۶).

۱۰. مردم، شماره ۳، (۸ فروردین، ۱۳۵۸).

در خدمت توده‌های مستضعف افغان است و می‌خواهد استقلال، آزادی و رفاه را برای اینها تأمین کند و ریشه امپریالیستها و خانها و مالکان بزرگ را بکند.»^{۱۱}

اکنون ببینیم که دخالت نظامی شوروی در افغانستان و کودتای چهارم (کودتای ببرک کارمل) چگونه توجیه می‌شود:

«دژهای استبداد سلطه خونین امین و طرفداران او، این سگهای پاسبان سرداران نادرشاه و ظاهرشاه و داودشاه و مزدوران امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، ویران شده‌اند.»^{۱۲}

نوکران کرملین دیگر توضیح نمی‌دهند که چگونه این ۴ کودتا هر کدام انقلاب ملی بوده است؟ این مواضع خود بیانگر این واقعیت است که کمیته مرکزی حزب توده هم مانند حزب خلق و پرچم در افغانستان همواره تابع سیاستهای ارباب خود سوسیال امپریالیسم شوروی و مدافع منافع آزمندانۀ این امپریالیسم در افغانستان بود.

این نوع موضع‌گیری‌ها و این نوع اطاعت‌های کورکورانه از مسکوباعث شد که حزب توده هیچ وقت در ایران از پایگاه مردمی برخوردار نشود. بی‌تردید، پس از افشاگری‌های رهبری آن در ایران — از احسان طبری تا کیانوری — دیگر جایی برای بحث درباره آیسندۀ حزب توده باقی نمی‌ماند.

۱۱. مردم، (۲۸ آذر، ۱۳۵۸).

۱۲. مردم، (۱۰ دی، ۱۳۵۸).

ACKU

۵

حزب وحدت اسلامی افغانستان

مرحله تکاملی سازمانهای جهادی شیعه

۱. نقطه عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان

پیدایش هر پدیده سیاسی - اجتماعی در جوامع بشری - مانند هر پدیده دیگر - معلول یک سلسله علل و عوامل و حوادثی است که بتدریج در بستر زمان شکل می گیرند و با طی فرازها و نشیبها و مراحل معینی، پدیده جدیدی را در صحنه می آورند و یا باعث سقوط و انحطاط پدیده دیگری می شوند.

«حزب وحدت اسلامی افغانستان» که اکنون در صحنه تحولات سیاسی افغانستان به فعالیت پرداخته است و بحث یک تحول شگرف و اساسی و تعیین کننده در «جامعه شیعی» این سرزمین می باشد، معلول حوادث و رخدادها و تحولاتی است که در ظرف دوازده سال گذشته اتفاق افتاده و به این مرحله جدید رسیده است. برای توضیح این مطلب به پیدایش احزاب و پیامدهای آن در سیر رویدادهای سیاسی - اجتماعی کشور اشاره می کنیم که در واقع بحثهای پیشین ما را تکمیل می کند:

تجربه سازماندهی و تشکیلات اسلامی - به معنا و مفهوم جدید

آن - در تاریخ افغانستان تاریخ چندان طولانی ندارد و شاید از دوسه دهه تجاوز نکند، گرچه «کار سیاسی» و مبارزه بر ضد استبداد و طاغوت، از دیرزمان توسط نخبگان مسلمان و عالمان و روشنفکران متعهد، جریان داشته است که قیام علامه شهید سید اسماعیل بلخی در اواخر دهه بیست و تداوم مبارزه آن شهید بزرگوار در طول دوران زندان و پس از آن و قیامهای کوچک و بزرگ دیگر، نمونه آشکار و بارز این مبارزات است، ولی اوج مبارزات سیاسی و تشکل هسته‌های مبارزاتی از اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه آغاز می‌شود و اگر کودتای ننگین روسی در سال ۱۳۵۷ به وقوع نمی‌پیوست سازمانهای مبارز اسلامی به صورت طبیعی رشد یافته و بر سیر حوادث سیاسی کشور به طور کامل تسلط می‌یافتند؛ اما کودتای باند تبهکار «خلق و پرچم» با پشتوانه روسها و دگرگون شدن اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور، موجب شد که کمیت و کیفیت مبارزه و سازمانهای مبارز نیز دگرگون شود که یکی از آثار و پیامدهای این دگرگونی، پیدایش و ریش متزاید سازمانها و گروه‌ها و «تعداد احزاب» بود. البته چنین تعددی در آغاز هر جنبش و انقلابی، یک امر طبیعی است، زیرا هنگامی که عواطف و احساسات زنده یک ملت بر ضد استبداد و نظام کفر و شرک برانگیخته می‌شود، هر جمع و گروهی احساس مسئولیت نموده و متصدی یک قیام قهرآمیز در محیط اجتماعی خود می‌شود و به این ترتیب گروههای متعددی در صحنه ظهور می‌یابند که به طور کلی انگیزه‌های چنین تعددی به دو عامل برمی‌گردد:

۱. اطلاع نداشتن گروهها از همدیگر و از تشکیلات و گروههای دیگری که در میدان انقلاب مشغول فعالیت هستند.
۲. بعضی از سازمانها، عدم قدرت و لیاقت و توانایی احزاب موجود در صحنه را درک نموده و برای رفع کمبودها فکر می‌کنند که با ایجاد تشکلی، بهتر می‌توانند با دید عمیقتر و خط مشی کاملتر و روشتر حرکت کنند.



تعدد احزاب با انگیزه‌های مزبور، یک تعدد مثبت و سازنده است، در صورتی که همکاری و هماهنگی و همفکری در میان آنها وجود داشته باشد و همگی در پوششهای حزبی متعدد، به سوی «هدف واحد» حرکت کنند و با وجود تعدد در تشکیلات، احساس «وحدت» کنند و بدانند که همگی در پرتو حزب واحد و در سایه پرچم اسلام و براساس اخوت اسلامی حرکت می‌کنند.

اما گاهی تعدد احزاب، تبدیل به یک نوع تعدد تخریبی و اختلاف‌انگیز می‌شود و سازندگی خود را از دست می‌دهد. تعدد تخریبی و منفی معلول چند عامل است:

۱. خودمحوری و مطلق‌سازی: بدین مفهوم که افرادی به خاطر یک سلسله ویژگی‌ها و امتیازات و یا به خاطر خودخواهی و ریاست‌طلبی خیال می‌کنند که تنها آنها می‌توانند جنبش را رهبری کنند و با این خیالات همکاری با دیگران را برای شخصیت خیالی خود کسر شأن می‌پندارند و دست به تأسیس گروه دیگرزده و تشکیلات جدیدی را در عرض تشکیلات موجود، به وجود می‌آورند.

۲. تضاد درونی و انشعاب: گاهی هم تعدد تخریبی به خاطر تضادهای داخلی و انشعابات در یک حزب و تشکیلات می‌باشد. انشعاب در یک حزب، به خاطر حوادث و فشارهای خارجی یا ابهام در روش و خط مشی عملی و یا جمود و رکود کادر رهبری و یا عدم درک صحیح اعضا از مواضع و اهداف جنبش و یا اختلاف در تحلیل و ارزیابی شکستها و بحرانها و یا تکروری و انحراف فرد یا افراد و یا عوامل دیگر پدید می‌آید و به هر علت و عاملی که باشد، موجب تعدد منفی و تخریبی در سطح جنبش می‌گردد.

۳. گاهی هم دخالت دستهای خارجی و قدرتها و دولتها و ابرقدرتها و توطئه‌ها و دسایس دشمن موجب تأسیس گروههای جدید و یا انشعاب در گروههای موجود می‌گردد و تفرقه و تضاد از این راه دامن زده

می‌شود.

در روند پیدایش احزاب اسلامی افغانستان می‌توان گفت که تعدد حزبی در آغاز قیام، مثبت و سازنده بود اما رفته رفته این تعدد به خاطر شرایط و عوامل ویژه سیاسی- اجتماعی افغانستان، وجهه منفی و تخریبی پیدا نمود و به اختلافات حاد سیاسی و درگیری‌های فرعی و داخلی انجامید که آثار سوء آن در سطح جامعه برای همه مشهود است.

بنابر این از همان سال ۱۳۵۸، یعنی یک سال پس از کودتای روسها و آغاز قیام اسلامی و تشکیل احزاب و سازمانهای متعدد، در کنار سایر فعالیتهای سیاسی و نظامی، تلاشهایی برای رفع این تعدد و هماهنگ ساختن نیروهای بارز آغاز گردید که اغلب این تلاشها، منجر به شکست شده و ثمره مطلوبی نداد، اما در مجموع حرکتی بود مثبت برای ابراز انزجار و نارضایتی از وضعیت موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب که چگونگی این تلاشها و حرکتهای وحدت طلبانه در طول یک دهه (یعنی از ۵۸ تا ۶۷) به طور خلاصه ذکر می‌گردد:

۱. «جبهه آزادی بخش انقلاب اسلامی افغانستان»: این جبهه در زمستان سال ۵۸ مرکب از ده گروه شیعی زیر تشکیل گردید:.

۱. حرکت اسلامی افغانستان
۲. نهضت اسلامی افغانستان
۳. سازمان نصر افغانستان
۴. روحانیت و جوان افغانستان
۵. نیروی اسلامی افغانستان
۶. مجاهدین خلق افغانستان
۷. اتحادیه علمای افغانستان
۸. جنبش مستضعفین افغانستان
۹. شورای اتفاق اسلامی افغانستان
۱۰. حزب رعد اسلامی افغانستان

برای این جبهه در آن موقع اساسنامه تدوین شد و تشکیلات آن طرح ریزی گردید و مجله‌ای به نام عاشورا به عنوان ارگان رسمی آن آغاز به انتشار کرد و واقعاً در آن شرایط، اقدامی بجا و مؤثر و امیدوار کننده بود و اگر کار گروهها به صورت همان فعالیت مشترک جبهه‌ای ادامه می‌یافت، بسیاری از نارسایی‌ها و ناهنجاری‌هایی که بعدها به وجود آمد، هرگز به وجود نمی‌آمد؛ اما متأسفانه ضرورت وحدت و هماهنگی به صورتی که امروز قابل لمس است در آن روز مطرح نبود. بعلاوه ترکیب ظاهراً متضاد و نداشتن پشتوانه و ضمانت اجرایی و وجود خط و خطوط و دخالت‌های خارجی و خودخواهی‌ها و خودمحوری‌های بعضی از عناصر عضو، همه از جمله عوامل ضعف و ناتوانی جبهه مذکور بود و به همین جهت بود که دیری نپایید و از هم پاشید و از نام و عنوان و امکانات آن فقط برخی از اعضای جبهه استفاده کردند.

۲. «روحانیت مبارز»: در سال ۶۲ از طرف «واحد نهضت‌های آزادی‌بخش» در ایران اسلامی که در آن زمان یک ارگان رسمی بود، تلاشهایی برای جلب و جذب عناصر و نیروهای هماهنگ و هم خط، در پوشش تشکیلاتی به نام «روحانیت مبارز افغانستان» صورت گرفت و اساسنامه‌ای هم برای آن تدوین گردید و اعضای شورای مرکزی آن هم پیشنهاد شدند و برای مدت زیادی جلسات آن ادامه یافت، اما از آنجا که این طرح توسط واحد نهضتها با اهداف مشخص و از قبل تعیین شده‌ای، تهیه شده و خود گروههای سیاسی، به ضرورت و میزان موفقیت آن اعتقاد و ایمانی نداشتند، با شکست مواجه شده و حتی به صورت رسمی هم اعلام نگردید، اما حقیقت آن است که اصلاً اتحاد گروهها و هماهنگی نیروها به صورت واقعی و حقیقی، منظور اصلی نبود و بلکه از این راه می‌خواستند اختلاف دیگری را دامن بزنند که زدند و موجب ادامه تفرقه‌ها و دشمنی‌ها گشتند.

۳. «اتلاف چهارگانه»: حرکت وحدت‌خواهی در سال ۱۳۶۳

ادامه یافت و پس از مدتی مذاکره و جلسه و تلاش، چهار گروه: نصر، پاسداران جهاد، جبهه متحد و نهضت اسلامی تصمیم به ائتلاف گرفتند و از این ائتلاف مدتی به نام «سازمانهای مؤتلفه» یاد می‌گردید، اما این حرکت هم با اعلام موجودیت خود به پایان رسید و آقای استاد مزاری اولین و آخرین سخنگوی آن بود و جز تعدادی بیانیه و اعلامیه مشترک در مسائل سیاسی، اثر دیگری از آن باقی نماند.

۴. در سال ۶۴ و ۶۵ باز هم حرکت وحدت‌خواهی ادامه یافت و این بار هم مسئولین ارگان غیر رسمی «واحد نهضتها» حرکت جنجال‌برانگیزی را آغاز کردند که نه تنها موفقیتی در پی نداشت که اختلافها و درگیری‌های داخلی را تشدید نمود و برای چند سال، حرکت وحدت‌خواهی را بی اعتبار ساخت و شاید مصلحت نباشد که بیش از این در مورد این مقطع از تاریخ سخن گوییم و به همین اشارتی کوتاه بسنده می‌کنیم.

۵. «شورای ائتلاف اسلامی افغانستان»: مهمترین و مؤثرترین حرکت وحدت‌طلبانه در این دهه، تشکیل شورای ائتلاف اسلامی افغانستان بود که نسبت به حرکت‌های گذشته تا حدی موفقتر بود و عمری طولانی‌تر داشت. اصل تشکیلات این شورا در زمستان سال ۶۵ پی ریزی شد، اما موجودیت رسمی آن در بهار سال ۶۶ اعلام گردید. گروه‌های تشکیل دهنده عبارت بودند از: ۱. جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، ۲. دعوت اسلامی افغانستان، ۳. حزب الله افغانستان، ۴. حرکت اسلامی افغانستان، ۵. سازمان نصر افغانستان، ۶. پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، ۷. سازمان نیروی اسلامی افغانستان، ۸. نهضت اسلامی افغانستان و مدتها بعد شورای اتفاق اسلامی افغانستان هم به شورای مذکور پیوست.

شورای ائتلاف، اهداف خود را در محورهای تلاش برای اتحاد کامل و جلوگیری از درگیری‌ها و اختلاف‌های درونی و بسیج همه نیروها

برضد روسیه و دولت کابل و هدایت مبارزه در خط صحیح فکری و سیاسی و معرفی مبارزات شیعیان افغانستان، معرفی نموده و استقلال و آزادی و تداوم جهاد مسلحانه و استقرار حکومت اسلامی در افغانستان را بعنوان خطوط اصلی و استراتژیکی این تشکیلات اعلام داشت.

براساس اصول فوق در یک بخشنامه سرتاسری از طرف این شورا اعلام گردید که:

۱. هیچ یک از اعضای ائتلاف هشتگانه حق تعرض، تجاوز و جنگ علیه یکدیگر را ندارند و چنانچه در بعضی مناطق، مخاصماتی وجود داشته باشد، با رسیدن این اطلاعیه موظف هستند که فوراً دست از برخورد و جنگ برداشته، اختلافات خود را از طریق مذاکره و به شیوه برادرانه حل و فصل کنند.

۲. هیچ یک از اعضای مذکور، حق تبلیغ سوء علیه یکدیگر را ندارند که تبلیغات مقدمه نزاع و جنگ سرد، پیش درآمد جنگ گرم خواهد گردید.

۳. همه اعضای ائتلاف هشتگانه آزاد هستند که در تمام مناطق، فعالیتهای تبلیغاتی و جهادی و دفاتر فرهنگی و در صورت نیاز پایگاه نظامی داشته باشند. هیچ گروهی از گروه‌های عضو، حق جلوگیری و ایجاد مانع را ندارند.

در ارزیابی عملکرد سه ساله شورای ائتلاف اسلامی افغانستان می‌توان گفت که در بُعد سیاسی موفقیت‌های خوبی داشته است، بویژه در قبال مسئله مذاکرات سیاسی و نشست با نماینده روسیه در تهران و مسئله شورای مشورتی و طرح دولت موقت پیشاور و ادامه مذاکرات با اتحاد هفتگانه و غیره که تواست شیعیان افغانستان را به عنوان یک مجموعه هماهنگ و قدرتمند و مؤثر در صحنه مسائل بین‌المللی معرفی نماید.

در دوره سخنگویی استاد خلیلی و استاد زاهدی فعالیتهای سیاسی شورا به اوج خود رسید و تا حد زیادی برای مردم، اطمینان و امیدواری پدید

آورد. اما در قبال این موفقیتها باید گفت که این شورا نسبت به یک هدف عمده دیگر خود ناموفق بود، زیرا در اساسنامه آن آمده بود: «جلوگیری از درگیری‌های داخلی و هرز رفتن نیروهای مبارز در اصطکاک با یکدیگر و هدایت آن به سمت مبارزه با اشغالگران روس و رژیم دست‌نشانده آنان در افغانستان و هدایت تمام فعالیتها در جهت نیل به اتحاد کامل تشکلهای شیعی افغانستان»، از اهداف اصلی شورای ائتلاف می‌باشد، ولی در عمل نسبت به این ایده بزرگ، چندان موفقیتی نیافت. هرچند ائتلاف خود زمینه ذهنی و عملی اتحاد را فراهم ساخت، اما هنوز اختلافها و کشمکشهای گروهی ادامه داشت و برای اتحاد کامل گروههای مجاهد هیچ طرح و اقدامی صورت نگرفت و نقص و نارسایی دیگر این شورا این بود که تنها در محدوده خارج از کشور مطرح بود و در داخل کشور و در میان سنگرهای جهاد کمتر نامی از آن برده می‌شد و حتی می‌توان گفت که خارج و داخل با هم هماهنگ نبودند و در این اواخر کم و بیش، تفاوت و دوگانگی در دیدگاهها و مواضع مسئولین جهاد در داخل و مسئولین ائتلاف در خارج، مشاهده و احساس می‌شد.

بهر حال در مجموع می‌توانیم عملکرد شورای ائتلاف را بعنوان یک تشکیلات ائتلافی، مثبت و مفید ارزیابی کنیم زیرا بسیاری از دیوارها و فاصله‌های ذهنی و روانی را از میان برداشت و دیدگاههای سیاسی گروهها را به همدیگر نزدیک ساخت و این اصل را ثابت کرد که شیعیان افغانستان تنها در پوشش یک تشکیلات متمرکز و قدرتمند می‌توانند حرکت خود را به سوی پیروزی و نیل به اهداف والای انقلاب اسلامی افغانستان ادامه دهند و هیچ گروهی به صورت منفرد و جداگانه نمی‌تواند کاری از پیش ببرد و سرنوشت آینده ملت را رقم زند.

با این سیر اجمالی در حرکتهای وحدت طلبانه از سال ۵۸ تا ۱۳۶۸ به این نتیجه می‌رسیم که این حرکت از آغاز تا کنون همواره سیر صعودی و تکاملی داشته و با مرور زمان و گذشت حوادث و تحولات پرفراز و نشیب

ده سال جهاد سیاسی و نظامی و تجربیات ارزشمند کار تشکیلاتی و حزبی، ضرورت وحدت کامل گروه‌های سیاسی شیعی بیش از پیش، مسلم و ملموس می‌گشته و بتدریج موانع ذهنی و عینی وحدت، رفع می‌شده است. البته در اینجا درصدد پرداختن به این امر نیستیم که چرا این وحدت، ده سال به تأخیر افتاد؟ و چه اشتباهاتی صورت گرفت؟ و چه کسانی مقصر بودند؟ آنچه مسلم است، دو چیز است: یکی اینکه در گذشته حتماً اشتباهاتی بوده و دستهای مرئی و نامرئی مانع وحدت می‌شده‌اند و دیگر اینکه فعلاً همه مسئولین و فرماندهان جهاد و رهبران جنبش و توده‌های مردم، اشتباهات گذشته را درک نموده و تصمیم به جبران آن غفلتها و تصحیح آن اشتباهات دارند و این خود یک تحول عظیم درونی و بیرونی است که بدون لطف و مرحمت خداوندی هرگز امکان‌پذیر نبود و بدون شک خود این تحول، یک انقلاب دیگر است که مردم و مجاهدین مسلمان آن را آغاز کرده‌اند. پایه و اساس این تحول و انقلاب سه اصل عمده است:

۱. ارزیابی و انتقاد از گذشته
۲. کشف نقطه ضعفها و اشتباهات و نواقص
۳. تصمیم برگشت‌ناپذیر برای حرکت سالم و اصولی و دور از نواقص پیشین.

براساس اصول فوق است که می‌توان به طرح جدید وحدت، بیش از پیش امیدوار بود و آینده آن را بسیار درخشان و روشن پیش‌بینی نمود. در واقع «حزب وحدت اسلامی افغانستان» نتیجه و ثمره پروسه تکاملی دهسال حرکت بی‌وقفه وحدت‌طلبانه و تبلور عینی آرمانهای برحق شهدای میلیونی جامعه افغانستان و نقطه عطفی مهم و تعیین کننده و سرنوشت‌ساز در تاریخ جهاد سیاسی و نظامی ملت مسلمان افغانستان است.

۲. تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان

پیش از آنکه به بیان تاریخچه حزب وحدت اسلامی افغانستان و کیفیت تشکیل و تلاشهای دوساله (۶۸ - ۱۳۶۷) مسئولین و فرماندهان ارشد جهاد در داخل کشور بپردازیم، لازم است به چگونگی انقلاب و مردم و ارزیابی جدید رهبران از اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور و عوامل و انگیزه‌های اصلی و اصولی این حرکت و اقدام اسلامی و انقلابی اشاره کنیم:

با سپری شدن ده سال از انقلاب شکوهمند اسلامی افغانستان و تحمل این همه ضایعات و رنجها و محنتها و قتل عامها و آوارگی‌ها، این نتیجه به دست آمد که پیمودن راه پیروزی و رسیدن به اهداف انقلاب، مشکلتر و دشوارتر از آن است که تصور می‌شد؛ در حالی که هنوز نیمی از این راه صعب‌العبور طی نشده، مشکلات و موانع بسیار بر سر راه وجود دارد و هر روز بر تعداد آنها افزوده می‌شود و بدون تردید اکثر این مشکلات، ریشه در تفرقه و تعدد و اختلافات داخلی دارد و با تحقق یک وحدت جامع و فراگیر و بنیادی، بسیاری از موانع از سر راه انقلاب برداشته خواهد شد. البته ساده‌لوحانه هم نباید فکر کرد که اگر وحدت تحقق یافت تمام مشکلات جامعه افغانستان یکشبه حل خواهد شد و به تمام آرزوها و آرمانهای خود خواهیم رسید. وحدت تنها زمینه را فراهم خواهد ساخت و موانع را از سر راه برخواهد داشت و در کنار آن، تلاش، ایثار و فداکاری و سعی و جدیت شبانه‌روزی لازم است تا کشتی انقلاب به سوی ساحل پیروزی نزدیک شود.

ارزیابی اوضاع و تجربه دهساله نشان داد که هنوز در محورهای اصلی انقلاب و اهداف اسلامی انقلاب یا هیچ کاری انجام نشده و یا چندان موفقیتی نداشته است:

— در صحنه سیاسی: هنوز شیعیان افغانستان را در مجامع و محافل سیاسی و بین‌المللی به رسمیت نمی‌شناسند و از تاریخ جهاد و

ایثارگری‌های آنها کسی اطلاع ندارد و دشمنان اسلام سعی دارند این بخش عظیم از ملت مسلمان افغانستان را در محاصره یا انزوای سیاسی و تبلیغاتی نگه دارند و از طرف دیگر تحولات سریع مسائل افغانستان ایجاب می‌کرد که ما در صحنهٔ سیاسی و بین‌المللی به صورت بسیار فعال حرکت کنیم در حالی که هیچ ارگان متمرکز و قدرتمند و جا افتاده‌ای نداشتیم که این مسئولیت سنگین را بر دوش کشد، بجز شورای ائتلاف در دو سال اخیر که نسبتاً در این خصوص فعالیتهای ثمربخشی در محدودهٔ خارج از کشور داشته است، اما این برای مردم ما کافی نبوده و به تناسب رشادتها و قهرمانی‌های جهادگران و ملت ما، نمی‌توانسته زبان گویای دیپلماسی جهاد باشد. ما در مقابل دشمنان قدرتمند همچون روسیه و آمریکا و عوامل بین‌المللی و محلی آنها، نیاز به یک مرکزیت سیاسی و قدرتمند و ذیصلاح و بالیاقت و با کفایتی داریم که به طور فعال و متمرکز با توطئه‌ها و دسایس دشمن مقابله کرده و هر روز طرحهای نوتر و عمیقتری را در جهت اهداف و استراتژی انقلاب اسلامی، ارائه داده و به اجرا گذارد و این چیزی نیست که با مرکزیتها و رهبری‌های پراکنده و متفرق وضعیت گروهی و حزبی، تحقق‌پذیر باشد.

— در صحنهٔ فرهنگی: از آنجا که انقلاب اسلامی افغانستان یک نهضت اسلامی است و روح و جوهرهٔ آن را اسلام و اعتقادات مذهبی مردم تشکیل می‌دهد و استکبار جهانی هم با تمام توان خود تلاش دارد نهضت ما را از این روح و جوهره، تهی سازد و یا به انحراف بکشاند، کار وسیع فکری و فرهنگی یک نیاز مبرم و حیاتی جامعه و انقلاب را تشکیل می‌دهد اما با کمال تأسف باید اعتراف کرد که در این مورد کاری شایسته و بایسته‌ای نشده است. از یک طرف با وقوع کودتای ننگین کمونیستها در سال ۵۷ و حاکمیت نظام وحشت و ارباب و ترور مارکسیستی در افغانستان، همهٔ علما، دانشمندان، دانشجویان، و روشنفکران متعهد و مسلمان ما یا به زندان رفتند و یا شهید شدند و یا آواره

گردیدند و به طور طبیعی همه مراکز تحصیلی و فرهنگی و مدارس و مکاتب نیز تعطیل شدند. و در طول ده سال، در مناطق آزاد شده نیز به خاطر ادامه جنگ و جهاد و نا امنی مناطق و کمبود امکانات و وسایل تحصیلی و مشکلات دیگر هیچ زمینه ای برای کار فرهنگی پیش نیامد و بدین ترتیب صدها هزار کودک نوجوان، از حداقل سواد هم محروم ماندند و در خارج کشور نیز به خاطر شرایط خاص مهاجرت و آوارگی و فراهم نبودن وسایل و امکانات و ناهماهنگی گروههای سیاسی، ثمره مطلوبی به دست نیامد و دانشجویان و اساتید و مغزهای متفکر یا در استخدام مراکز فرهنگی دیگران درآمدند و یا برای امرار معاش، مشغول کار و زندگی شدند.

گروهها و بخشهای فرهنگی در خارج نه تنها نتوانستند با برنامه ریزی صحیح و درست، به کارهای تحقیقی عمیق بپردازند که حتی نتوانستند یک مجله و نشریه مرتب و جامع ماهانه را که پیام جهاد را به گوش مردم جهان برساند منتشر سازند و اکثر مجلات در طول ۱۲ سال از ۱۰ و ۱۲ و حداکثر از ۶۰ و ۷۰ شماره تجاوز نمی کنند و بسیار جای تأسف است که نه تنها تاکنون نتوانسته ایم تاریخ گذشته و تاریخ ده سال جهاد ملت خود را به صورت جامع و دقیق تدوین کنیم که حتی از آمار عملیات جهادی و آمار شهدای انقلاب نیز بی اطلاع و بی خبریم. عامل بزرگ و عمده در این خلا جبران ناپذیر، همین تفرقه و تعدد و پراکنده بودن نیروها و استعدادها و امکانات و سرمایه های انسانی و معنوی و مادی بوده است، نه چیز دیگر. هر گروهی سعی داشته که برای خود تبلیغات کند و در محدوده اعضا و هواداران خود برنامه بگذارد که متأسفانه در همین مورد محدود هم موفقیتی نداشته اند.

بنابراین اگر بخواهیم استعداد مردم را پرورش و پالایش دهیم و فرهنگ یک ملت را احیا کنیم و در جنگ فکری و فرهنگی، با سیل تبلیغات و تهاجم وسیع فرهنگی دشمنان اسلام مبارزه کنیم و روح و

جوهره انقلاب خود را غنی و شکوفا بسازیم، باید همه نیروها و استعدادها را در یک مرکزیت جمع کنیم و از یک محور، برای کل کشور و مردم خود برنامه‌ریزی نماییم و این جز در سایه اتحاد کامل گروه‌ها و سازمانها امکان‌پذیر نیست.

— در صحنه عمران و توسعه اقتصادی: سرزمین افغانستان مخصوصاً مناطق وسیع هزاره‌جات در طول تاریخ در اثر حاکمیت رژیمهای فاسد و جابر و ناآگاه و بی‌کفایت، به‌طور کلی از عمران و توسعه اقتصادی و نوسازی و بازسازی محروم بوده و اقتصاد کشور با یک سیستم بسیار عقب‌مانده ارتجاعی اداره می‌شد، اما در دوره انقلاب با اینکه مناطق وسیعی از کشور از لوٹ وجود رژیمهای فاسد آزاد گردید و رهبری و اداره جامعه به دست خود مردم و انقلابیون و مجاهدین افتاد و زمینه مناسبی برای برنامه‌ریزی اقتصادی به وجود آمد، باز هم ما نتوانستیم کمترین طرحی در این زمینه ارائه دهیم و به فریاد مردم فقیر و محروم و عقب‌مانده خود برسیم و از امکانات موجود خود، در جهت رشد و رفاه و آسایش مردم استفاده کنیم و حداقل در زمینه طرح و نقشه کار، توجهی نماییم و هم اکنون که مسئله عمران و بازسازی افغانستان مطرح است ما خودمان در این مورد نتوانسته‌ایم، هدفها را تشخیص داده و به‌طور مناسب و لازم برنامه‌ریز کنیم.

— در میدان نظامی و سیستم اداری مناطق آزاد شده و وضعیت بهداشت

و درمان نیز وضع به همان منوال و یا بدتر است. هیچ آیین‌نامه دقیق و منظم نظامی برای مجاهدین خود که سربازان انقلاب و مدافعان حریم آزادی و امنیت و استقلال کشور هستند نداشته‌ایم و به همین جهت پس از دوازده سال جنگ و جهاد مستمر، هنوز از یک اردوی منظم، محروم هستیم و مردم ما به‌طور خودجوش در هر منطقه، بار سنگین جنگ و جهاد را بر دوش داشته و کارهای نظامی را ادامه داده‌اند. برای مناطق آزاد شده خود که در کنترل خود ما بوده، نتوانستیم یک سیستم اداری منظم براساس مقررات و دستورات اسلامی و نیاز زمان به وجود بیاوریم. در هر منطقه

یک نوع سیستم حاکم بوده است. همه این نارسایی ها بدان جهت است که با وجود تفرقه و تعدد و حاکمیت بینش تنگ گروهی، نمی توانستیم کلیت تشیع و مناطق آزاد شده را مورد توجه قرار داده و برای مردم خود به طور یکنواخت و همگانی و سرتاسری برنامه ریزی کنیم.

— جنگها و درگیری های داخلی: باید اعتراف کرد که درگیری های داخلی بین گروهها، یکی از ضربه های جبران ناپذیر بر پیکر انقلاب بوده است. هرچند که چنین اختلافاتی در سطح هر نهضت و جنبشی در جهان وجود دارد، اما در افغانستان به خاطر شرایط و ویژگی های خاص سیاسی و اجتماعی و حضور همه جانبه دشمن قدرتمندی همچون روس و توطئه ها و دسایس عوامل آن، اختلافات و درگیری های درونی از همان سالهای اول در صفوف جنبش مقاومت بروز یافت و چه در میان برادران اهل سنت و جماعت و چه در میان شیعیان افغانستان، دستهای پیدا و پنهان دشمن نفوذ کرده و خودخواهی ها و قدرت طلبی ها و انحصارطلبی های گروهی و شخصی مزید بر علت گردید و در بخشهایی از مناطق آزاد شده اختلافات گروهی در چهره برخورد نظامی تبارز پیدا کرد. هرچند که حجم این درگیری ها در میان اهل تشیع نسبت به برخوردهای نظامی بین برادران اهل تسنن بسیار کم و ناچیز بود، اما در جای خود موجب بسیاری از تلفات و ضایعات و هدر رفتن نیروها و ذخایر مادی و معنوی ملت گردید. البته در مورد اصل تداوم مبارزه سازش ناپذیر در مقابل روسها و کمونیستها و در مورد خطوط استراتژیکی و اهداف اصلی انقلاب هیچ گونه اختلال و اختلافی در میان گروهها وجود داشت، ولی خود اختلاف و درگیری درونی، ضعف نیروهای مبارز و تقویت جبهه دشمن را موجب می شود. متأسفانه عوامل دشمن و ایادی استکبار، مخصوصاً وهابی های متعصب در همه جا بوق و کرنا راه انداختند که شیعه ها هیچ سهمی در انقلاب نداشته و در طول انقلاب مشغول درگیری ها و تصفیه حسابهای داخلی خود بوده اند؛ درحالی که شیعیان افغانستان اولین کسانی

بودند که پس از به قدرت رسیدن رژیم کودتایی خلق و پرچم، قیامهای ضد دولتی را در شهرها و روستاها، آغاز و رهبری کردند و در مدت بسیار کوتاهی تمام مناطق شیعه‌نشین را از لوٹ مزدوران روس پاک نمودند و با کمال شهامت و مردانگی اجازه ندادند که یک سرباز روسی یا دولتی در این مناطق قدم بگذارد و تا همین اکنون هم سرزمینهای خود را آزاد نگه داشته و در ولایات مختلف افغانستان، عملیات سنگینی را برضد دولت غاصب انجام دادند. البته ما در این نوشتار کوتاه نمی‌توانیم رشادتها، مقاومتها و فداکاری‌های این مردم و تاریخ جنگها و آمار عملیات نظامی گروههای شیعی را برشمریم، ولی در مجموع باید گفت که این یک توطئه بین‌المللی برضد ملت ما بود تا ما را در انتظار جهانی بی‌اعتبار و بی‌حیثیت ساخته و زمینه طرح و حذف و نادیده گرفتن حقوق گروههای جهادی شیعه را فراهم نماید.

با همه این مسائل باید اعتراف کرد که این ضعف از ما بوده که بهانه به دست دشمن داده و با این درگیری‌های فرعی و درونی دشمن را امیدوار و مردم مسلمان را ناامید ساختیم. در طول ادامه این اختلافات، توده‌های مردم تا آنجا ناامید شده و به ستوه آمده بودند که اعتقاد آنها به گروهها تضعیف شده و کم‌کم از کار گروهی و فعالیت جهادی فاصله می‌گرفتند و این، برای آینده انقلاب، خطر بسیار بزرگی بوده و هست و برای جلوگیری از این خطرات و انحرافات، راهی جز اتحاد گروهها در پیش نبود.

— موقعیت سیاسی و نظامی انقلاب و ادامه حاکمیت رژیم کابل :
ملت مسلمان افغانستان، مرحله مقاومت دوره قبل از اشغال و مرحله مقاومت در دوره ده سال اشغال نظامی (از ۵۷/۲ تا ۶۷/۱۱/۲۶) را با کمال سربلندی و افتخار پشت سر گذاشت و با شکست نظامی روسیه و بیرون رفتن ارتش سرخ در ۶۷/۱۱/۲۶ تمام امید مردم و تلقی مجاهدین این بود که دشمن کاملاً شکست خورده و رژیم پوشالی کابل هم بزودی سقوط

کرده و قدرت به دست مجاهدین خواهد افتاد و زمینه تحقق استقلال و آزادی و حکومت اسلامی در افغانستان فراهم خواهد شد، اما بزودی همه دریافتند که تحقق این آرمان به آسانی ممکن نیست. حاکمیت رژیم کابل ادامه یافت و مجاهدین در اولین عملیات سنگین خود پس از خروج قوای شوروی در جلال آباد مواجه با شکست شدند و در تعیین آلترناتیو رژیم کمونیستی هم به وحدت نظری دست نیافتند.

عوامل این ضعف و ناامیدی مسائل زیر بود:

۱. به بُعد سیاسی جهاد گرایش بیشتری پدید آمد و بُعد نظامی جهاد که نقش عمده را در تحولات داشت، نسبت به گذشته کمتر مورد توجه و اهمیت قرار گرفت.

۲. در ارزیابی نیروها و امکانات طرفین، مجاهدین دچار یک نوع غرور شده و رژیم دست نشاندۀ کابل که در طول ده سال توسط کا. گ. ب و ارتش سرخ تربیت و تجهیز شده بود، دست کم گرفته شد.

۳. به خاطر سرعت تحولات سیاسی، مجاهدین غافلگیر شدند و طرحی جامع و مورد قبول از طرف همه گروهها در مورد سرنوشت رژیم کابل و جایگزینی حکومت مجاهدین، تهیه نشده و به اجرا گذاشته نشد.

۴. طرح گروههای هفتگانه مقیم پشاور از قبیل شورای مشورتی و دولت موقت و غیره، چون شتابزده و ناقص و عکس العملی تهیه شده بود، موجب یک سلسله اختلافها و ناامیدیها در داخل و خارج کشور گردید.

آنچه در این مورد بیش از هر چیز دیگر موجب جنجال و کشمکش شد، اختلافی بود که بین ائتلاف هشتگانه مقیم تهران و اتحاد هفتگانه مقیم پشاور پیش آمد؛ یعنی دو مجموعه شیعه و سنی که در طول ده سال انقلاب، در کنار همدیگر و با کمال هماهنگی و بدون کمترین درگیری و برخورد، بار سنگین جهاد را به دوش کشیدند. دشمنان انقلاب و افغانستان هم این اختلاف را عمده کردند و برای فراچنگ آوردن ماهی مطلوب و سوءاستفاده از وضعیت پیش آمده، بیشتر آب را گل آلود ساختند، اما از آنجا

که واقعاً در جامعه افغانستان، طرد و حذف و نادیده گرفتن هیچ ملیت و قوم و مذهبی کارساز نیست، تعصبات جاهلانه برخی از گروه‌های پیشاور و اصرار آنها بر نقض توافقنامه امضا شده بین سخنگویان طرفین و نادیده گرفتن سهم و حق ائتلاف هشتگانه، فضای سیاسی را تیره‌تر ساخت که در نتیجه، پیامدی جز شکست طرح‌های موجود و ناامیدی مردم نداشت.

نکته تأسف بار دیگری که باید مورد اشاره قرار گیرد این است که برخی از گروه‌های متعصب وهابی که هنوز هم مانند عصر حجر فکر می‌کنند (!) بازار تکفیر و تفسیق را از نو گرم ساخته و با پخش و نشر تکفیر نامه‌هایی آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. یکی از این گروه‌کها، جریانی است به نام «جماعة الدعوة الى القرآن والسنة»! یکی از به اصطلاح تنظیم‌های جهادی افغانستان مقیم در پیشاور پاکستان به رهبری شیخ جمیل الرحمن که در نشریه المجاهد! خود (به زبان عربی، شماره ۵ و ۶ مورخ رمضان و شوال ۱۴۰۹ هـ) طرحی را روی جلد آن چاپ نموده که جهاد افغانستان را به صورت تفنگ درخت گونه‌ای نشان می‌دهد که دو دست آمریکا و روسیه از یک طرف و دو دست دولت کابل و به اصطلاح رافضی‌ها (!) از طرف دیگر با تبر شاخه‌های آن را قطع می‌کنند و در همان شماره شیخ جمیل الرحمن در مصاحبه خود می‌گوید: ما بدین جهت در دولت موقت شرکت نکردیم که پاکستان و احزاب هفتگانه اصرار داشتند که شیعیان را نیز شرکت دهند و دولتی که در آن رافضی‌ها شریک باشند، اسلامی نیست!

همچنین در مقاله‌ای در همان شماره تحت عنوان «شیعه و جهاد افغانستان» آمده است:

«برادران ما، رهبران مجاهدین، علاقه زیاد نشان دادند که رافضیان و شیعیان را در حکومت اسلامی آینده افغانستان سهم بدهند، اما این رافضیان همچنان در گزافه‌گویی و گمراهی خود غوطه‌ورند و روسیه کمونیست و حکومت رافضی مجوسی ایران و رژیم مزدور کابل

آنان را حمایت می‌کنند!»

در جای دیگر آن مقاله آمده است:

«فرقه شیعه در افغانستان از ده سال پیش تا کنون در جهاد شرکت نکرده است و حقیقت این است که سربازان افغانی و روسی به هیچ یک از مناطق شیعه‌نشین حمله نکرده‌اند، بلکه دشمن روسی از یک طرف و دولت ایران از طرف دیگر، شیعیان را با اموال و اسلحه زیاد کمک می‌کنند!»

و در قسمت دیگر آن می‌نویسد:

«شیعه در افغانستان غیر از شیعه در سایر نقاط زمین نیست، شیعه در حقد و کینه و خست خود، همان شیعه است در هر جا که باشد. در افغانستان جهاد آغاز شد، اما کار شیعیان همیشه راهگیری مجاهدین و سرقت اسلحه آنها و همکاری با کفار بوده است!»

در اینجا البته ما در صدد پاسخ گفتن به این اباطیل نیستیم و از طرف دیگر نیک می‌دانیم که اکثریت مطلق برادران اهل سنت ما، با وجدان بیدار اسلامی و با آگاهی و بصیرت انقلابی و اسلامی با مسائل برخورد می‌کنند و در خطی حرکت می‌کنند که جمال‌الدین و محمد عبده و شیخ شلتوت و شهید سید قطب و شهید حسن البنا و شهید نیازی بنیان‌گذار و مرشد و رهبر آن بوده‌اند و در افغانستان اسلامی و انقلابی نیز آن دوره‌ها دیگر سپری شده است که دشمنان مکار، این دو قشر عظیم مسلمان را با توطئه و دسیسه به جان هم بیندازند و با تکفیر و تفسیق و افتراء، جنگهای گذشته و قتل‌عامهای دوره امیر عبدالرحمن را تکرار کنند. تصمیم ملت مسلمان ما بر آن است که در کنار همدیگر و با زور بازوی همدیگر، افغانستان ویرانه را از نو آباد سازند و حکومت اسلامی و ملی و مردمی مورد نظر خود را روی کار آورند. منظور از اشاره به مطلب فوق تنها این بود که بدانیم در شرایط حساسی که روس شکست خورده و رژیم کابل در حال

احتضار به سر می برد و مردم تصمیم گرفته اند که سرنوشت آینده خود را تعیین نموده و حکومتی مطلوب و مورد نظر خود را تشکیل دهند، عده ای چنین نابخردانه و متعصبانه حرکت می کنند و با تبلیغات و جوسازی و اتهام و افترا در صفوف فشرده امت اسلامی، جدایی و تفرقه ایجاد می کنند.

به هر حال وضعیت سیاسی و نظامی انقلاب در دوره پس از اشغال نظامی افغانستان ثابت کرد که: اولاً رسیدن به اهداف اصلی انقلاب اسلامی، یعنی تأمین آزادی و کسب استقلال واقعی و تحقق حکومت اسلامی در افغانستان کار آسانی نیست و دشمن هرچند در جنگ دهساله شکست خورده و هیچ سودی نبرده است، اما به آسانی هم راضی نمی گردد که در افغانستان تفکر ناب اسلامی به قدرت برسد و ثانیاً رژیم کابل با تجربه دهساله در آن حد از ضعف نیست که با این تفرقه و تعدد ما سقوط کند: یعنی قوت آن رژیم از ضعف و اختلاف ماست و تا این ضعف در ما باشد، دشمن قوی خواهد بود و ثالثاً با تعصب و تنگ نظری و طرد و حذف و طرحهای غیرقابل تطبیق در بافت سیاسی، اجتماعی فرهنگی افغانستان، نه تنها برای مشکلات راه حل و علاج نمی توان یافت که بر حجم مشکلات و بحرانها افزوده هم خواهد شد و رابعاً هیچ قوم و ملیتی و هیچ گروه و حزبی به تنهایی نمی تواند این راه طولانی را تا پایان خط ادامه داده و مشکلات جامعه و مردم را حل کند و یا سرنوشت آن را تعیین نماید چون تجربه دهسال ثابت نمود که با احساسات و عواطف و خیالات و شعارهای ذهنی و ایده آلیستی نمی توان بر عایقه فائق آمد و بحرانها و بن بستها را درهم شکست، بلکه تنها با ارزیابی و تحلیل واقع بینانه و با انتخاب استراتژی و خط مشی دقیق و حساب شده و با وحدت کامل مواضع و دیدگاهها و عملکردها می توان موانع را رفع کرده و به پیروزی نزدیک شد.



...مجموع مسائلی که در این قسمت، مورد بحث و اشاره قرار

گرفت باعث شد که در سطح کلی جنبش، تحول و دگرگونی عمیقی پدید آید، تحولی که خلأها را جبران و نقصها را رفع و اشتباهات را تصحیح و راه را به سوی پیروزی باز کند و این تحول را رهبران، مسئولان و فرماندهان دلسوز انقلاب، تنها در اتحاد کامل گروههای جهادی جستجو نمودند و بدین ترتیب «حزب وحدت اسلامی افغانستان» را به عنوان آخرین حلقه تکاملی حرکت وحدت طلبانه دهساله، تشکیل دادند که به کیفیت شکل گیری آن اشاره خواهیم کرد.

البته در پایان این قسمت از بحث ذکر این نکته نیز بجاست که تشکیل حزب وحدت هرگز بدان معنی نیست که همه عملکردهای گروهها در گذشته منفی بوده و یا اصولاً کار حزبی و تشکیلاتی از اساس، غیر موفق و بیهوده تلقی شود. گروههای جهادی ما در طول سالیان دراز مبارزه و جنگ، هر کدام در حد توان خود، خدمات ارزشمندی ارائه دادند و اصولاً همینها بودند که از حریم آزادی و استقلال دفاع نمودند و همینها بودند که سنگرهای جهاد را گرم و فعال نگه داشتند و بالاخره همینها بودند که دشمن پلید مهاجم را با همه تجهیزات و امکانات آن به ستوه آورده و شکست دادند و در آینده هم همینها خواهند بود که رسالت دفاع و پاسداری از دستاوردهای انقلاب و مسئولیت ادامه مبارزه را به عهده خواهند داشت و تنها شکل و روش کار است که باید عوض شود و معقول نیست که یک «قالب» برای همیشه و در همه شرایط و تحولات، محفوظ و ثابت بماند و هیچ تغییری پیدا نکند، بلکه باید با تغییر شرایط زمانی و مکانی قالبها هم عوض شوند و امروز که این قالبهای تنگ متعدد گروهی مانع پیشرفت کار هستند باید به یک قالب وسیع تشکیلاتی وحدت تبدیل شوند.

— شکل گیری حزب وحدت اسلامی افغانستان: هرچند تلاشهای وحدت طلبانه در داخل کشور از سالهای ۶۵ و ۶۶ آغاز شد، ولی آغاز رسمی و جدی اقدامات وحدت خواهی سال ۶۷ است که بتدریج پس از کنگره ها و نشستهای متعدد در سال ۶۸ به ثمر می رسد و به تشکیل حزب

وحدت منجر می‌گردد که در این قسمت با تکیه بر اسناد و مدارک و گزارشهای واصله از داخل، این نشستها و پیامدهای آنها را به طور مختصر ذکر خواهیم کرد.

الف) کنگره سراسری مجاهدین مناطق مرکزی در پنجاب: در سال ۶۷ برای ایجاد تفاهم و رفع اختلافها و نزدیک شدن به اتحاد، در طی نشستی بین آقایان: اکبری، عرفانی، صابری و سجادی تصمیم گرفته شد که در تاریخ ۲۱ الی ۲۴/۴/۶۷ کنگره سرتاسری مجاهدین مناطق مرکزی با شرکت مسئولین و سران سازمان نصر و پاسداران جهاد از کلیه مناطق، برگزار گردد. کنگره مذکور به مدت چهار روز همزمان با بیستمین سالگرد شهادت علامه سترگ، بنیانگذار نهضت اسلامی افغانستان، سید اسماعیل بلخی در مرکز فرمانداری پنجاب با ایراد بیست و چهار سخنرانی مبسوط در محورهای تعیین شده‌ای که مسائل اساسی انقلاب و جامعه ما را دربر داشت و هشت مقاله تحلیلی و اجرای هفت سرود انقلابی و صدور قطعنامه شانزده ماده‌ای، در میان شور و هیجان جمعیت حاضر شرکت کننده در کنگره که اکثراً شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی و نظامی ده ولایت و بیست فرمانداری مناطق مرکزی و صفحات شمال بودند، برگزار شده و به پایان رسید.

مواد قطعنامه مذکور به شرح ذیل می باشد:

۱. توافقنامه ژنورا که با حیلۀ زیرکانه شرق و غرب به خاطر فرونشاندن خشم توفنده ملت قهرمان و مسلمان افغانستان صورت گرفته، با قاطعیت تمام محکوم نموده و ملفی اعلام می داریم.
۲. طرح پیشنهادی کوردوز مبنی بر تشکیل دولت بی طرف را نیرنگ دیگر استکبار جهانی دانسته، قویاً محکوم می نماییم.
۳. دولت موقت انتقالی که از سوی اتحاد هفتگانه درپیشاور تشکیل شده، چون شامل نمایندگان همه احزاب و سازمانهای اسلامی نیست، از نظر ما غیر قابل قبول است.

۴. حمایت و پشتیبانی خود را از مواضع سیاسی شورای ائتلاف هشتگانه مستقر در جمهوری اسلامی ایران اعلام نموده، امیدواریم که همواره در خط نه شرقی، نه غربی استوار و ثابت قدم باشند.

۵. به منظور بالا رفتن فاز عملیات جنگی و مبارزاتی، اعلام بسیج عمومی نموده، از کلیه مردم و نیروهای جهادگرمی خواهیم تا به مراکز استراتژیک دشمن یورش برند تا آخرین ضربات را وارد آوریم.

۶. تا تشکیل حکومت اسلامی و تحکیم پایه‌های جمهوری اسلامی در وطن اسلامی خود افغانستان به نبرد و رزم بی امان خود ادامه خواهیم داد.

۷. ما خواستار حکومت اسلامی، وحدت و همبستگی ارگانیک و پولادین کلیه نیروهای اسلامی براساس معیارهای اسلامی می‌باشیم.

۸. ما تلاش پیگیر و خستگی‌ناپذیر به خاطر برچیدن زمینه‌های نفاق و جنگ میان نیروهای اسلامی در محدوده مناطق مرکزی و کل کشور را خواسته و تأکید می‌داریم.

۹. برپایه بینش ناب اسلامی هرگونه اختلاف و تفرقه و تجزیه و تجرید شعبه و سنتی و تشدید حساسیتهای مذهبی، ملی و منطقه‌ای را که مانع تشکیل امت واحد اسلامی می‌گردد تقبیح و محکوم می‌نماییم.

۱۰. با تبانی، توافق و توطئه آمریکا و شوروی بر مبنای اینکه ظاهرخان را دوباره به مقدرات ملت مظلوم حاکم بسازد، برخورد قاطع و انقلابی نموده و آن را شدیداً محکوم می‌نماییم.

۱۱. از افراد و عناصری که به دلایل مختلف فریب خورده و به دامن دشمن افتاده‌اند، دعوت به عمل می‌آید که صرف نظر از اعمال و کردار قبلی‌شان، مورد عفو نیروهای انقلابی و اسلامی گردیده و مصونیت حقوقی، مالی و جانی بیابند.

۱۲. فاجعه کشتار حجاج بی گناه و ایجاد محدودیت برای حجاج ایرانی و ممانعت از اعلام برائت از مشرکین توسط حکومت آل سعود را

غیراسلامی دانسته، محکوم می‌داریم.

۱۳. تجاوز آمریکا را در خلیج فارس مغایر قوانین بین‌المللی دانسته و سقوط هواپیمای مسافربری ایران را توسط ناوگان جنگی محکوم می‌داریم.

۱۴. پشتیبانی و همبستگی خود را از کلیه نهضت‌های رهایی‌بخش اسلامی جهان و بالاخص ملت مظلوم فلسطین و لبنان اعلام کرده و آزادی قدس عزیز را خواهانیم.

۱۵. هرگونه مداخله استکبار جهانی را در امور داخلی افغانستان محکوم می‌داریم.

۱۶. از موضع‌گیری اصولی و مکتبی جمهوری اسلامی ایران در قبال حل مسائل افغانستان که تا کنون اتخاذ نموده پشتیبانی می‌نماییم.

سازمان نصر افغانستان و پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

تاریخ ۱۳۶۷/۴/۲۴

محل امضای هیئت رئیسه کنگره:

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین میرحسین صادقی عضو شورای مرکزی سازمان نصر افغانستان و رئیس کنگره.

۲. حجت‌الاسلام والمسلمین قربانعلی عرفانی عضو شورای مرکزی سازمان نصر افغانستان.

۳. حجت‌الاسلام والمسلمین محمد اکبری مسئول پاسداران جهاد اسلامی در ولایات بامیان و غور.

۴. حجت‌الاسلام والمسلمین ضامن علی محقق مسئول پاسداران جهاد اسلامی افغانستان در ولایات میدان و پروان.

(در پایان قطعنامه امضای جمعی کثیری از مسئولین و فرماندهان ولایتی هر دو جریان سازمان نصر و پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، مشاهده می‌شود).

پس از ختم کنگره، کمیسیون سیاسی کنگره برای پیگیری مواد

قطعه‌نامه دایر شد که اعضای شرکت کننده به اتفاق آرا با الهام از دستورات نجات بخش قرآن، تنها راه حل اساسی معضلات جامعه اسلامی افغانستان و تداوم مبارزه اسلامی را در اتحاد کامل جریانهای اسلامی بویژه پاسداران و سازمان دانستند و لذا تصمیم قاطع گرفتند که در قدم اول هر دو نهاد پاسدار و سازمان را با گردهمایی در ولایت غور (فرمانداری لعل) متحد سازند و سپس اقدام به اتحاد همه گروههای شیعی نمایند.

ب) گردهمایی لعل و امضای منشور اتحاد از طرف سازمان نصر و پاسداران جهاد: طبق تصمیمی که در کنگره پنجاب گرفته شد، گردهمایی بعدی در لعل صورت گرفت و مسئولین و فرماندهان هر دو جریان پاسداران جهاد و سازمان نصر از کلیه ولایتها و مناطق آزاد شده گرد هم آمدند و پس از چند روز بحث و بررسی و با وجودی که هنوز تشنجات در بعضی مناطق ادامه داشت، در جلسه تاریخی ۶۷/۶/۱۶، اتحاد کامل سازمان نصر و پاسداران را اعلام نموده و «منشور اتحاد» را در ۱۲ ماده امضا کردند.

مواد منشور فوق به قرار ذیل می باشد:

۱. اتحاد کامل سازمان نصر افغانستان و پاسداران جهاد اسلامی افغانستان و تلاش پیگیر برای اتحاد سایر نیروهای شیعی مؤتلفه و جذب نیروهای سالم شیعی.

۲. اقدام برای تشکیل شورای مرکزی نیروهای شامل در چارچوب اتحاد.

۳. بعد از تشکیل شورای مرکزی اتحاد، انحلال تشکیلات سابقه هر دو نهاد و الغای عناوین و آرهما.

۴. سپردن امور تشکیلات بعدی براساس لیاقت، شایستگی، سابقه مبارزاتی و تعهد اسلامی.

۵. تصفیه دقیق و حساب شده افراد نامطلوب از تشکیلات اتحاد.

۶. اتخاذ مواضع فکری، سیاسی و عملی در چارچوب اصل ولایت فقیه.

۷. تلاش برای اتحاد کامل نیروهای مبارز مسلمان افغانستان اعم

از شیعی و سنی.

۸. مبارزه با عوامل معارض با تداوم وحدت.

۹. تشدید عملیات علیه اشغالگران روسی، دولت الحادی کابل و عوامل داخلی آن.

۱۰. ادامه مبارزه تا تشکیل حکومت اسلامی در افغانستان.

۱۱. مبارزه با اندیشه‌های انحرافی و التقاطی و هرگونه وابستگی به شرق و غرب.

۱۲. همبستگی با نهضت‌های اسلامی و حمایت از جنبش‌های ضد استکبار جهان.

مواد فوق از طرف مسئولین رده بالای دو جریان مذکور امضا شده و هیئتهایی تعیین گردیدند تا تصمیمات جدید را به همه مردم در ولایتها و شهرها و پایگاه‌های مربوطه اعلام نمایند و این کار هم در اسرع وقت عملی شد و مورد استقبال مردم و مجاهدین قرار گرفت.

پ) گردهمایی‌های بهسود و جاغوری: برای پیگیری اتحاد دو جریان مذکور و تلاش برای اتحاد همه گروه‌های شیعی، جلسه‌باشکوهی در ۲۰ تیر ۱۳۶۷ با حضور مسئولین سازمان نیروی اسلامی و نهضت اسلامی و حرکت اسلامی و سازمان نصر و پاسداران جهاد و نیروی صلح برگزار گردید که پس از سه روز بحث و بررسی، سازمان نیروی اسلامی و نیروی صلح پیوستن خود را به اتحاد مذکور طبق «منشور وحدت» اعلام داشتند و سایر گروه‌های شرکت کننده هم ضمن حمایت از اتحاد، ابلاغ تصمیم نهایی خود را به جلسه بعدی موکول کردند تا بتوانند مشورت‌های لازم را در میان خود تا آن زمان به عمل آورند و لذا قرار شد که گردهمایی بعدی در شهرستان ارزگان به تاریخ ۱۵ مهر ۶۷ صورت گیرد که متأسفانه بعضی از گروه‌ها در موعد مقرر نتوانستند حضور پیدا کنند و لذا نشست مذکور صورت نگرفت. اما در ۶ آبان ۱۳۶۷ نشست دیگری در جاغوری با حضور احزاب و سازمانهای نهضت اسلامی، دعوت اتحاد اسلامی، جبهه

متحد انقلاب اسلامی، سازمان نصر، پاسداران جهاد و نیروی اسلامی تشکیل شد که پس از چند روز بحث و تبادل نظر، همگی اتحاد را امضا کردند و اعضای شورای مرکزی اتحاد هم تعیین گردیدند و بامیان به عنوان مرکز اتحاد انتخاب شد و این اتحاد در یک جلسه عمومی در سنگ ماشه جاغوری برای مردم اعلام گردید و با شور و شوق مورد استقبال قرار گرفت. اما نمایندگان حرکت اسلامی افغانستان، اعضای اتحاد را به تصمیم مسئولین شان در خارج کشور موکول نمودند و لذا جناب استاد عرفانی به عنوان نماینده و پیام رسان اتحاد جدید داخل کشور، به طرف خارج اعزام گردید تا پیام اتحاد را به مسئولین احزاب در خارج برساند و با مسئولین حرکت اسلامی و حزب الله نیز گفتگو و مذاکره نماید. ایشان پس از ورود به جمهوری اسلامی ایران در یک مصاحبه اختصاصی با روزنامه رسالت* چنین گفت:

«با توجه به شرایط خاصی که در داخل وجود دارد و شرایط حساس موجود و تحولات سریعی که اخیراً در مورد افغانستان به وجود آمده، ضرورت اتحاد بیش از پیش مطرح شده و تصمیم گرفته شد که ابتدا اتحاد در چارچوب ائتلاف هشتگانه تحقق پیدا کند. ما معتقدیم که اتحاد بین گروههای هشتگانه قدم اول است برای ایجاد اتحاد در بین تمامی گروههای مجاهدین مسلمان افغانستان. در حال حاضر گروههای هشتگانه در داخل افغانستان با هم اتحاد کرده اند؛ به این ترتیب که شش گروه به طور کامل با هم به وحدت و اتحاد رسیده اند و دو گروه دیگر اگرچه بعضی از افراد و عناصر آنها در جلسات حضور داشتند و خواستار اتحاد بودند، اما چون مسئولین بلندپایه آنها در خارج از افغانستان بودند تصمیم نهایی نگرفتند و در این مورد امیدواریم که بتوانیم با همکاری برادران و مسئولین دو گروه دیگر موفق بشویم. من به عنوان نماینده اتحاد از داخل افغانستان به اینجا آمده ام تا با کمک برادران اتحاد را کامل کنیم.»

اما متأسفانه در خارج این اتحاد کامل نشد، با اینکه در ابتدا مورد استقبال قرار گرفت و علما و طلاب و اقشار مختلف مهاجرین از این اتحاد پشتیبانی کردند و اعلامیه‌های پشتیبانی دادند و از طرف گروه‌ها هم هشت نفر، آقایان: محقق ترکمن، محقق افشار، زکی، هاشمی، سید عالمی، شفق، مصطفوی و عرفانی، به عنوان «کمسیون وحدت» برای پیگیری مسئله و پیشبرد کار، تعیین شدند و مدتها هم جلسات آنها ادامه پیدا کرد، اما از آنجا که در خارج کمتر ضرورت وحدت محسوس بود و مسئولین در خارج کمتر مشکلات و نارسایی‌های داخل کشور را درک می‌کنند این کمسیون هم به نتیجه‌ای نرسید. بعلاوه اینکه این مقطع اوج فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک شورای ائتلاف بود و لذا برخی از گروه‌ها، عضویت در ائتلاف را بیشتر به نفع خود می‌دیدند تا عضویت در اتحاد را و بدین سان آن همه زحمات مسئولین و مجاهدین داخل کشور، در خارج به فراموشی سپرده شد.

ت) گردهمایی عمومی در مرکز ولایت آزاد شده بامیان: با همه این پیچ و خم‌ها، مسئولین و فرماندهان ارشد و دلسوز داخل کشور که ضرورت وحدت و خطرات تعدد و تفرقه را با عمق جان درک کرده بودند و تصمیم خلل ناپذیر خود را گرفته بودند، دست از تلاش و جدیت برنداشتند و پس از سپری شدن زمستان سرد و یخ بسته هزاره‌جات و آغاز تماس‌ها و ارتباط‌ها برای پیگیری جریان اتحاد، تعدادی از مسئولین به تاریخ ۶۸/۳/۱۲ به سیزده ولایت کشور که اکثراً شیعه‌نشین هستند، نامه نوشتند که به تاریخ ۶۸/۳/۲۲ در مرکز بامیان جهت تصمیم‌گیری نهایی جمع شوند، اما در ۶۸/۳/۱۴ فاجعه جانگداز ارتحال رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) پیش آمد و جهان اسلام در سوگ این بزرگ پرچمدار اسلام ناب محمدی به عزای نشست و مردم مسلمان افغانستان مخصوصاً در هزاره‌جات، چهل روز را عزای عمومی گرفتند و لذا جلسه پیشنهاد شده در موعد مقرر صورت نگرفت و مجدداً به همگی ابلاغ گردید که پس از مراسم

اربعین حضرت امام در تاریخ ۲۴/۴/۶۸ همگی در بامیان حضور به هم رسانند و لذا به تاریخ ۲۵/۴/۱۳۶۸ راهبران و مسئولان جهاد از سرتاسر مناطق شیعه نشین و از کلیه احزاب و گروهها، جلسات تاریخی و سرنوشت ساز خودشان را آغاز کردند. این جلسات ۹ روز ادامه پیدا کرد اعضای شرکت کننده پس از ۱۶ دور جلسه، تصمیم نهایی را مبنی بر اتحاد کامل گروهها اتخاذ نموده و کمیسیونی را مأمور نمودند که قطعنامه ای را تحت عنوان «میثاق وحدت» آماده نمایند. این میثاق در ۲۰ ماده تهیه گردید و در طی مراسم باشکوهی، همگی آن را امضا نموده و دست روی قرآن گذاشته، و به نام خداوند سوگند یاد کردند که گروههای قبلی را منحل و در راه تشکیلات جدید یعنی «حزب وحدت اسلامی افغانستان» بذل مساعی نمایند.

برای اینکه به عنوان یک سند زنده در تاریخ ثبت شود، متن «میثاق وحدت» را در اینجا نقل می‌کنیم:

میثاق وحدت

بسم الله الرحمن الرحيم

واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمه الله عليكم...

بدیهی است که ملت رشید افغانستان در طول تاریخ، حماسه‌ها آفریده‌اند و برای دفاع از اسلام و استقلال کشور، درفش خونریز جهاد را بر دوش کشیده و با خون سرخشان پاسداری نموده‌اند و با در نظر داشتن اینکه ملت مسلمان افغانستان بویژه سلحشورانی که در قلب افغانستان به سر می‌برند، با دست خالی و قلبهای مملو از ایمان، بدون هیچ گونه کمک خارجی، تمام مناطق مرکزی را از لوٹ وجود مزدوران روس پاک نموده و همچنان تا به اکنون آزاد نگه داشته‌اند که در راستای نبرد بی‌امان و پیگیرشان شاهد اخراج روسهای تجاوزگر می‌باشند و توانسته‌اند فراز نوینی را برای اولین بار در تاریخ مبارزات رهایی بخش جهان بکشایند و از طرفی

کفر جهانی در مقابله با انقلاب اسلامی افغانستان تبانی نموده و در امتداد سیاستهای استعماریشان، نبرد سیاسی، نظامی، اطلاعاتی و... را علیه مجاهدین و به انحراف کشاندن انقلاب اسلامی از نوآغاز کرده‌اند؛ با توجه به مسائل فوق و ملاحظات اعتقادی (و اعتصموا بحبل الله... و بنی الاسلام علی دعامتین: کلمة التوحید و توحید الکلمة) انسجام هرچه بیشتر نیروهای جهادی و مبارزه آگاهانه در یک صف فشرده، از هر زمان دیگر ضروری‌تر می‌نماید. لذا برای حراست از ارزشهای انقلاب و پاسداری از آرمانهای شهدای انقلاب اسلامی افغانستان تا پیروزی نهایی و تحقق احکام الهی، بر اساس اصول و مبانی ذیل، احزاب و جریانهای اسلامی طی اجلاس تاریخی در مرکز باستانی و تاریخی بامیان از تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۵ الی ۱۳۶۸/۴/۲۷ میثاق وحدت را تدوین و امضا نمودند. مواد آن به قرار ذیل است:

۱. تداوم و تشدید مبارزه برای ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن و سنت و اصل ولایت فقیه.
۲. جذب نیروهای سالم و متعهد شیعی بیرون از اتحاد.
۳. تلاش در جهت وحدت با تمام گروههای اسلامی برادران اهل سنت.
۴. اقدام فوری در جهت رفع تشنجات موجود و جلوگیری از تشنجات احتمالی و تأمین آزادی و امنیت مردم در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی و مصالح عامه.
۵. جلوگیری جدی از هرگونه اقدام و عمل منافی وحدت و تکیه بر علائق و روابط گروهی گذشته.
۶. مبارزه جدی با افکار الحادی و غیر اسلامی و التقاطی.
۷. نفی هرگونه مذاکره و سازش و معامله پسیدا و پنهان با رژیم مزدور کابل و تشدید جهاد مسلحانه تا سرنگونی آن.
۸. بسیج کلیه نیروهای نظامی در خطوط مقدم جبهات به منظور

تسریع سقوط رژیم مزدور کابل.

۹. تلاش در جهت تأمین عدالت اجتماعی مبتنی بر حکومت اسلامی با رسمیت داشتن مذاهب جعفری و حنفی که تمامی اقشار، طوایف و ملیتها در پرتو آن از همه حقوق سیاسی، مذهبی و مدنی و... بدون تبعیض برخوردار گردند.

۱۰. کوشش در جهت حفظ استقلال و تمامیت ارضی و همبستگی ملی افغانستان و مبارزه با فرقه گرایی و تجزیه طلب به هر شکل آن.

۱۱. تعیین سرنوشت مردم افغانستان توسط ملت مسلمان و مجاهدین کشور و رد هر گونه مداخله خارجی.

۱۲. برقراری روابط برادرانه و دوستانه با کشورهای اسلامی و ضد استعماری جهان.

۱۳. همبستگی با نهضت‌های اسلامی و آزادی بخش در سطح جهان.

۱۴. اتخاذ مواضع سیاسی در برابر بلوک‌ها و اقطاب استکباری براساس اصل نه شرقی، نه غربی و نفی سلطه گری و سلطه پذیری.

۱۵. تشکیل شورای مرکزی اتحاد و تعیین مقرر فعلی آن در شهر باستانی و آزاد شده بامیان.

۱۶. الغای عناوین تشکیلاتی پس از تشکیل جریان سیاسی واحد با عنوان و آرم واحد و تدوین مرامنامه و اساسنامه.

۱۷. اقدامات لازم در جهت بازسازی و عمران کشور و استفاده مطلوب از منابع، ذخایر و ثروت‌های طبیعی و ملی در جهت بهبود وضع اقتصادی و رفاهی مردم.

۱۸. سعی در جهت ایجاد زمینه و امکانات رشد علمی و فکری آحاد ملت افغانستان.

۱۹. سپردن امور به نیروها و عناصر صالح و مؤثر و کاردان.

۲۰. کلیه مسئولین و امضا کنندگان میثاق وحدت تعهد سپردند که به پاس حرمت خون شهدای انقلاب اسلامی افغانستان با تمام وجود برای تحقق وحدت و تحصیل مواد فوق، تلاش نموده و دیگر دنبال عناوین و علایق حزبی گذشته شان نمی روند.
امضا کنندگان:

از سازمان نصر: استاد صادقی، مزاری، حکیمی، نوید، سجادی، هادی و واحدی.

از حرکت اسلامی: هادی، فیاض، انوری، عصمت‌اللهی، رضوانی و مدرسی.

از پاسداران جهاد اسلامی: اکبری، رضوانی، فکرت، غفوری و واعظی.

از جبهه متحد انقلاب اسلامی: رضایی و احمدی.
از سازمان نهضت اسلامی: سعیدی، باقری، افضل‌ی و جعفری.
از سازمان نیروی اسلامی: قائمی، حسینی و جوادی.
(از حزب الله نماینده‌ای وجود نداشت و از طرف دعوت اسلامی هم آقای سعیدی نهضت وکالت داشتند).

*

آقای عصمت‌اللهی عضو شورای مرکزی حرکت اسلامی، یکی از کسانی که در آن مراسم حضور داشته و بعد هم یکی از اعضای هیئت اعزامی حزب وحدت به خارج بود، در مصاحبه خود (مجله استقامت، شماره ۷۳) می‌گوید:

«حرکت اسلامی، پاسداران جهاد و سازمان نصر افغانستان به عنوان میزبانان، از عموم گروه‌های عضو ائتلاف هشتگانه دعوت به عمل آوردند تا در جلسه تاریخی ۲۰ مرداد ۶۷ در مرکز بامیان حضور به هم رسانند که پس از اعلان این تصمیم، مسئولین، فرماندهان و شخصیت‌های جهاد از ۱۳ ولایت به بامیان آمدند. جلسات آغاز شد و به

مدت ۹ روز در ۱۶ دور ادامه داشت و سرانجام از طرف تمام اعضای شرکت کننده که در حدود ۹۰ نفر می رسید، میثاق وحدت در یک فضای مملو از صمیمیت در ۲۰ ماده به امضا رسید و امضا کنندگان در برابر قرآن کریم، مراسم تحلیف را به جا آوردند که در راستای این اقدام مهم سیاسی- تاریخی، هیئتهای اتحاد به مناطق شمال کشور و ولایات غزنی، ارزگان و... اعزام شدند تا در جهت تطبیق مفاد میثاق وحدت گامهای عملی بردارند.»

پس از مصوبات و تصمیم گیری های فوق، مسئولان و بنیانگذاران وحدت، جلسات شان را برای پیگیری و تکمیل کار همچنان در مرکز بامیان ادامه دادند و در دو محور، تصمیمات و اقدامات لازم را به عمل آوردند:

۱. بحث و بررسی درباره تشکیلات جدید انتخاب اسم و آرم و تهیه اساسنامه و پی ریزی بخشهای مختلف تشکیلاتی آن که در این مورد پس از استخوان بندی کلی تشکیلات حزب وحدت اسلامی افغانستان به شرح ذیل: «شورای نظارت به عنوان بالاترین ارگان رسمی و قانونی حزب مرکب از شخصیتها و علما و دانشمندان طراز اول؛ شورای مرکزی؛ کمیته های نه گانه اجرایی؛ شوراهای ولایتی؛ حوزات و پایگاههای فرهنگی و سیاسی و نظامی» تعییناتی به صورت موقت به عمل آمده و مسئولین و پرسنل هر بخش، نیز انتخاب گردیدند.

۲. اعزام بیش از ۵۰ هیئت در نقاط مختلف کشور برای ایجاد هماهنگی با قوماندانها و جبهات برادران اهل سنت و تطبیق مفاد میثاق وحدت و ابلاغ تصمیمات حزب وحدت اسلامی افغانستان و حل و رفع اختلافات و تشنجات قبلی.

یکی از هیئتهای حزب وحدت هم هیئتی بود که به خارج اعزام شد تا پیام وحدت را به مسئولین گروهها در خارج و شورای ائتلاف اسلامی برساند که در این مورد برای اینکه هم اعضا و وظایف این هیئت مشخص شود و هم خواسته ها و انتظارات حزب وحدت از مسئولین خارج

روشن گردد، متن نامه حزب وحدت را از داخل کشور خطاب به شورای ائتلاف، به عنوان یک سند رسمی و زنده دیگر ذیلاً نقل می‌کنیم:

بسمه تعالی

سخنگوی شورای ائتلاف اسلامی افغانستان، اعضاء و مسئولین محترم (ایدکم الله تعالی)

ضمن عرض تسلیت مجدد رحلت امام امت، خمینی بت شکن و هدیه صلوات به روح مقدس آن امام عزیز، بدین وسیله به اطلاع می‌رساند که:

براساس دستورات دین مقدس اسلام و ضرورتهای جهادی مبتنی به خواست ملت خدا جوی افغانستان، مسئولین و فرماندهان جهادی، طی اجلاسی از تاریخ ۶۸/۴/۲۵ الی ۶۸/۴/۳۱ «میثاق وحدت» در ۲۰ ماده مبنی بر وحدت هفت گروه عضو ائتلاف هشتگانه را به نام تشکیلات واحد (حزب وحدت اسلامی افغانستان) امضا کردند که ضمن بشارت و تبریک این اقدام اسلامی و جهادی، توجه حضرات را به نکات زیر جلب می‌نمایم:

۱. اعضای شورای مرکزی این وحدت، خواهان تأیید و پشتیبانی علما، دانشمندان و مسئولین دفاتر خارج از کشور می‌باشند.

۲. تعدادی از مسئولین و شخصیت‌های جهادی خارج از کشور نیز عضو شورای مرکزی این وحدت می‌باشند که حضور حضرات در اجلاس اول سنبله سال جاری حتمی و ضروری است.

۳. امیدواریم که در رابطه با تبلیغ و ترویج این وحدت کوتاهی نکرده، بلکه انتظار می‌رود موانع را در این مسیر همگام با برادران داخل بردارید.

۴. آقایان: نوید، عصمت‌اللهی، مدرسی، قائمی، دلیر، سرور شفق و مبلغ با همکاری حضرات حجج اسلام: عرفانی یا شفق، زاهدی، روح‌الله، حسین کربلایی و اخلاقی به عنوان هیئت از طرف حزب وحدت

اسلامی افغانستان برای تحکیم وحدت و توحید دفاتر که به مثابه نمایندگی های وحدت در خارج می باشند، خدمت می رسند که در راستای مفاد میثاق، تحقق بخش آرمان شهدای انقلاب اسلامی افغانستان و مردم رنج دیده ما باشند.

قابل تذکر اینکه در بیان مواضع کلی و استراتژیک حزب وحدت اسلامی، در حال حاضر فقط به ۲۰ ماده «میثاق وحدت» بسنده می شود و مزید بر آن، شورای مرکزی وحدت در داخل کشور می تواند اعلام مواضع کرده و تصمیم نهایی را اتخاذ نماید.

۵. در رابطه با پیوستن حزب الله افغانستان نیز تصمیم هایی اتخاذ شده که در این باره هیئت موظف، طبق مصوبات شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی اقدام می نماید.

ومن الله التوفيق

محل امضای آقایان: صادقی، سید محمد هادی، حکیمی، مدرسی، فیاض ارزگان، سید حسین انوری، فکرت، باقری، افضل، عبدالعلی، مزاری، رضوانی بامیانی، سجادی، حسینی، سعیدی، قائمی، اکبری، رضایی و عده دیگر.

تاریخ ۱۳۶۸/۵/۱

*

هیئت مذکور پس از ورود به جمهوری اسلامی ایران، با حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای ابراهیمی نماینده محترم حضرت آیت الله خامنه ای در مسائل افغانستان، ملاقات نموده و پیام و نامه حزب وحدت اسلامی را به ایشان تقدیم کردند. در پیام مذکور روی سه نکته تأکید شده بود:

۱. اعضای شورای ائتلاف فقط به عنوان نمایندگان جریان حزب وحدت اسلامی می توانند تصمیمات لازم را هماهنگ با مواضع اصولی حزب وحدت اسلامی افغانستان، اتخاذ نمایند.

۲. همه کمکها و همکاری‌ها تنها از این طریق قابل قبول و قانونی می‌باشد.

۳. اصالت تصمیم‌گیری در کلیه مسائل مهم انقلاب اسلامی و کشور، از آن مرکزیت حزب وحدت اسلامی در داخل کشور می‌باشد. جناب آقای ابراهیمی نیز ضمن قدردانی از هیئت اعزامی گفتند «به وجود آمدن وحدت یک آرزوی دیرین و اساسی ما در بین برادران مسلمان افغانی بوده و خواهد بود. انشاءالله روزی که وحدت کاملی صورت گیرد، ما برای تقدیر از این امر رسماً جشن خواهیم گرفت.» هیئت مذکور سپس با مسئولین گروهها و اعضای شورای ائتلاف به بحث و بررسی پرداخته و مجموعاً چهار جلسه به تاریخ ۱۸ و ۲۱ و ۲۲ و ۱۳۶۸/۶/۲۸ برگزار گردید و در مورد مسائل مختلف وحدت تبادل نظر به عمل آمد و اکثریت مطلق شرکت کنندگان موافقت خود را با اصل وحدت اعلام داشتند، اما در مورد جزئیات توافق صورت نگرفت و از آن جمله آیت الله محسنی رهبر حرکت اسلامی افغانستان، تشکیل شورای عالی علمای امامیه و شورای قضایی را به عنوان دو شرط اساسی در تحقق و قبول وحدت، مطرح ساختند و چون هیئت طبق شرح وظایف خود، اجازه رد یا قبول چنین شرایطی را نداشت، مسئله لاینحل باقی ماند و یک بار دیگر هم طرح وحدت داخل و هیئت اعزامی آن، در خارج کشور با عدم موفقیت روبه رو شد و تنها نتیجه‌ای که از بحثها و نشستها به دست آمد این بود که قرار شد یک هیئت عالی رتبه و تام‌الاختیار از طرف شورای ائتلاف مرکب از نمایندگان ذیصلاح گروههای عضو ائتلاف در معیت هیئت اعزامی داخل کشور، به مرکز بامیان در داخل کشور بروند و مسئله را در آنجا یکطرفه نموده و تصمیمات نهایی را اتخاذ نمایند.

پیرو تصمیم فوق، هیئتی مرکب از آقایان: جاوید، موسوی، هاشمی، محقق افشار، احسانی، زمانی و غیرهم رهسپار داخل کشور شدند و در داخل پس از چند روز بحث و تبادل نظر، سرانجام اعضای

هیئت مذکور «میثاق وحدت» را امضا نموده و حزب وحدت اسلامی افغانستان را تأیید نمودند و با امضای یک توافقنامه چند ماده‌ای به خارج کشور بازگشتند. این هیئت با شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی در داخل توافق کرده بودند که اولاً هیئتی عالی رتبه از طرف مرکز وحدت به خارج بیاید و ثانیاً با آمدن آنها، شورای ائتلاف، منحل و حزب وحدت اسلامی رسماً در خارج هم شروع به کار کند.

اما در داخل کشور، حزب وحدت، بسرعت و موفقیت، کار خود را ادامه داده و از طرف مردم و مجاهدین با شور و هیجان توصیف‌ناپذیری، مورد استقبال و حمایت قاطع و همه‌جانبه قرار گرفت و مسئولین حزب هم با تلاش و جدیت تمام، تحکیم، تکمیل و گسترش وحدت را دنبال کردند و دستاوردهای عظیمی را نصیب گشتند (دستاوردهای وحدت را در قسمت دوم کتاب ذکر خواهیم کرد) و یکی از موفقیتها و اقدام مؤثر و مثبت آنها در جهت وحدت، آغاز مذاکره با «شورای اتفاق» بود، چون شورای اتفاق تا آن لحظه نه تنها در جریان ائتلاف و اتحاد شرکت نداشت، بلکه در بعضی مناطق کشمشکها و تشنجاتی هم بین آن گروه و چند گروه دیگر وجود داشت. تماسها و ارتباطهایی در این مورد برقرار شد و نمایندگان شورای اتفاق و دو گروه دیگر گرد هم آمدند و بالاخره برای اینکه زمینه پیوستن شورای اتفاق به حزب وحدت و کامل شدن اتحاد سرتاسری همه جریانهای شیعی فراهم گردد، نخست طی جلسات ۸ و ۹/۵/۱۳۶۸ پیمان صلح و تفاهم در ۲۰ ماده بین شورای اتفاق و سازمان نصر و پاسداران جهاد امضا شده و به اجرا گذاشته شد. این پیمان را از طرف شورای اتفاق، آقایان: مرتضوی، رحیمی، محمدی، جوادی و احسانی و از طرف نصر، آقایان: صادقی، حاج محمدی، حاج حیدری، رضوی و حاج بصیر و از طرف پاسداران، آقایان: اکبری، فصیحی، احمدی مبارز و حسینی امضا کردند. در پی این پیمان حاج آقای بهشتی رئیس شورای اتفاق با افراد خود به تخت ورس بازگشتند و اختلافات و کشمکشهایی که در بعضی

مناطق وجود داشت و یکی از مشکلات و موانع بزرگ و عمده اتحاد گروهها بود، بکلی حل و رفع گردید و مدتی بعد آقای بهشتی با اعزام چند نفر نماینده در مرکز حزب وحدت در بامیان موافقت کامل و بی قید و شرط خود را با وحدت اعلام داشتند، چنانکه خود ایشان به عنوان یکی از افراد عضو شورای نظارت حزب وحدت، کاندیدا و انتخاب گردیدند.

به دنبال حوادث فوق و طبق توافقنامه ای که بین هیئت اعزامی شورای ائتلاف و شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی امضا شده بود و نیز برای اینکه حزب وحدت در خارج کشور نیز به طور رسمی اعلام شود و شروع به کار کند، هیئتی بلندپایه و تام الاختیار از طرف مرکز حزب وحدت اسلامی افغانستان مرکب از آقایان: مزاری، صادقی نیلی، سید هادی بهسودی، هادی بلخی، حاج شفق سرپلی، بحر لوگری، احمدی، سید شریفی، مبارز، شفیق، شریفی، باقری و سعیدی در اواخر زمستان ۶۸ از مرکز بامیان به خارج اعزام شدند و به تاریخ ۶۸/۱۲/۲۰ وارد جمهوری اسلامی ایران گردیدند. آقای مزاری سخنگوی محترم هیئت بلندپایه حزب وحدت اسلامی افغانستان، در طی مصاحبه ای با رادیو بی. بی. سی و همچنین در مصاحبه با بولتن خبری حزب وحدت اسلامی افغانستان، اهداف هیئت را در این سفر چنین بیان داشت:

۱. ادغام کلیه دفاتر احزاب منحل و تعیین نمایندگی واحد برای رسیدگی به امور مهاجرین و حزب وحدت اسلامی در خارج.
۲. اعلام مواضع حزب وحدت اسلامی افغانستان.
۳. ایجاد نشریه حزب وحدت اسلامی افغانستان.
۴. در جریان قرار دادن مهاجرین اعم از طلاب، علماء، دانشجویان، کارگران و کسبه از حوادث و رویدادهای داخل کشور.
۵. دعوت از اعضای کادر مرکزی حزب وحدت که تا به حال در خارج به سر می بردند برای حضور در داخل کشور.
۶. دعوت از اعضای شورای عالی نظارت مقیم خارج که جهت

رسیدگی به امور جهاد و کشور به داخل بروند.

۷. دیدار با مقام رهبری جهان اسلام حضرت آیت الله خامنه‌ای، جهت تشریح برنامه‌های حزب وحدت اسلامی افغانستان و حوادث و رویدادهای جاری.

۸. جذب کمکهای مهاجرین و طرفداران انقلاب اسلامی افغانستان و ارسال آن به جبهات داخل کشور.

پس از ورود این هیئت به تهران، نشستهایی با حضور اعضای هیئت و اعضای شورای ائتلاف و اعضای شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان برگزار گردید که اکثریت مسئولین گروهها در خارج کشور هم موافقت کامل خویش را اعلام نمودند و در ملاقات با حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی و ولی امر مسلمین، ایشان نیز ضمن تأکید بر ادامه جهاد در افغانستان تا پیروزی نهایی، حمایت و تأییدشان را از این وحدت اعلام فرمودند و متذکر شدند که: «وحدت چیز ضروری است، نباید این وحدت را آنقدر شرط و شروط قایل شویم که تحقق پیدا نکند، اگر هر کسی شرط و شروط مطرح نمود، دیگر وحدت نیست... حالا که آقایان متفق هستید بر اینکه ائتلاف را تبدیل کنید به یک وحدت سازمانی، بنده موافق هستم مشروط بر اینکه راه ببرید، دیگر گروه‌گرایی‌ها صورت نگیرد...» (مشروح گزارش ملاقات با مقام معظم رهبری در «تجلی وحدت»، خبرنامه حزب وحدت اسلامی، شماره ۴ چاپ شده است).

بدین ترتیب حزب وحدت اسلامی افغانستان با جدیت تمام راه مقدس خود را ادامه می‌دهد و امید است که بعضی از مشکلات و موانع باقیمانده و از آن جمله شرطهایی که از طرف حرکت اسلامی افغانستان مطرح است، نیز حل شود و با توجه به پشتیبانی و حمایت قاطع همه اقشار مردم و با قاطعیت و جدیت و اخلاص و صمیمیت و هوشیاری و درایت و انعطافی که در هیئت بلندپایه حزب وحدت مشاهده می‌شود، ما صد درصد به پیروزی و کمک الهی اطمینان داریم.

مواضع حزب وحدت اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

از آن روز سیاه و منحوس تا کنون دوازده سال سپری می شود، روزی که آغاز فاجعه عظیم و تراژدی هولناک در تاریخ کشور اسلامی افغانستان به شمار می رود، روزی که جیره خواران اجنبی و کمونیستهای منفور خلق و پرچم با پشتوانه و فرمان مسکو، طی یک کودتای خونین، بر مقدرات سرزمین ما تسلط یافتند و با شعارهای دروغین و فریبنده حکومت را به دست گرفته و افغانستان اسلامی را در جهت استراتژی امپریالیستی روسیه، به قلمرو بلوک کمونیزم ملحق ساختند.

افغانستان در طول این دوازده سال، یکی از مراحل بسیار پرفراز و نشیب تاریخ خود را طی کرده و در سطح بین المللی نیز در میان تنشها، واکنشها، بحراناها و کشمکشهای جهان جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده و همواره در سرلوحه اخبار، افکار و تحلیلهای سیاسی بوده است و در مجموع قضیه افغانستان یکی از بحراناها بزرگ بین المللی در نیمه دوم قرن بیستم بوده و هست، به گونه ای که کمتر کشور و دولتی است که در این قضیه دخالت نداشته و یا اظهار نظری نکرده باشد. اما آنچه برای ما مهم است، رویدادها و تحولات و فعل و انفعالات داخل افغانستان

است که باید به طور مختصر و گذرا توضیح بدهیم.

دوازده سال گذشته را می‌توانیم در سه دوره و مرحله مشخص مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم:

در دوره قبل از اشغال، از ۷ ثور ۵۷ تا ۶ جدی ۵۸ کمونیستهای داخل تا آنجا که توانستند از ارباب و وحشت و زندان و کشتار کار گرفتند و جز این، هدف و راه دیگری هم نداشتند، چون ارزیابی روسها و مزدوران آنها پیش از کودتا این بود که چون در افغانستان یک رژیم قبیله‌ای استبدادی حاکم بوده و هیچ گونه نفوذ و محبوبیتی در میان اقشار مردم مخصوصاً توده‌های مستضعف و محروم ندارد و از طرف دیگر هیچ گونه اندیشه و تشکل سیاسی قدرتمند دیگری هم در افغانستان موقعیت و نفوذ ندارد، بنابراین با یک کودتا می‌توان قدرت را به دست گرفت و مردم را هم راضی کرد. اما آنها از این نقطه اساسی در جامعه‌شناسی افغانستان غافل بودند که ملت ما در مورد دو اصل همیشه حساسیت و اعتقاد خاص داشته است: یکی احترام و اعتقاد به اسلام و سنن اسلامی و ملی و دوم تنفر از هر اجنبی و بیگانه‌ای که چشم طمع به این کشور دوخته باشد و یا هر فکر و اندیشه خارجی که با سنتها و اعتقادات مورد قبول و پذیرفته شده ما تضاد داشته باشد. اما کودتاچیان در هر دو مورد از مردم بیگانه بودند و از آنجا که کمونیست بودند، به اسلام و سنن اسلامی اعتقاد نداشتند و سنگ مارکس و لنین را به سینه می‌کوبیدند و از حکام کرملین اطاعت و تبعیت می‌کردند، لذا از همان روزهای اول به قدرت رسیدن، مبارزه صریح و علنی شان را با اسلام و سنتهای اسلامی و ملی مردم آغاز کردند، به مقدسات مردم توهین نمودند، صدها نفر از علمای بزرگ مذهبی را به زندان انداختند و فضای آکنده از وحشت و ارباب و تهدید و زندان به وجود آوردند؛ طبیعی بود که مردم هرچند که از رژیم آل یحیی (ظاهرخان و داودخان) دلی خوش و یادی نیک نداشتند نمی‌توانستند این وضع جدید را تحمل کنند، لذا مخالفتها، اعتراضها و مقاومتها آغاز گردید و

در همان سال اول کودتا، موج عظیم خشم و نفرت سراسر کشور را فرا گرفت و در همه جا پرچم جهاد برافراشته گردید. مخصوصاً هزاره‌جات و مناطق شیعه‌نشین در همان سال اول قیام مسلحانه را آغاز نمودند: ۲۷ دلو ۱۳۵۷ از دره صوف، ۳ حوت ۱۳۵۷ از چارکنت، ۲۲ حمل ۱۳۵۸ از دایکندی و بهسود و ناهور و بتدریج دهها فرمانداری و علاقه‌داری از لوث حاکمیت رژیم کمونیستی آزاد گردید و در مناطق شهری نیز قیامهای عظیمی همچون ۲۴ حوت ۵۷ هرات و ۲ سرطان ۵۸ چند اول کابل و قیام بالاحصار پدید آمدند و طی این قیامها هزاران نفر از مردم مظلوم و بی‌گناه هدف گلوله کمونیستها قرار گرفتند و شهید شدند.

به هر حال در این دوره روسها و کمونیستها فهمیدند که ارزیابی آنها از جامعه افغانستان اشتباه بوده و به آسانی نمی‌توانند بر افغانستان تسلط یافته و به اهداف شوم استعماری خود برسند؛ به اضافه اینکه عدم کارآیی رژیم کودتایی جناح خلق و ناتوانی آن در مهار کردن قیامها و حرکتهای مردمی نیز برای روسها آشکار و هویدا گردید. اما روسها به جای اینکه در اصل استراتژی‌شان تجدید نظر کنند و به طور ریشه‌ای اشتباهات خود را تصحیح نمایند، اشتباه دیگر و بزرگتری را مرتکب شدند، یعنی روی کار آوردند جناح پرچم به رهبری ببرک کارمل و اشغال نظامی علنی افغانستان توسط ارتش سرخ در ۶ جدی (دی‌ماه) ۱۳۵۷ و از اینجاست که مرحله دوم آغاز می‌گردد و تا ۲۶ دلو (بهمن) ۱۳۶۷ ادامه می‌یابد.

این مرحله که نه سال و یک ماه و بیست روز، یعنی ۳۳۳۵ روز طول کشید، یک دوره بسیار طولانی در تاریخ اشغالگری‌ها و تاخت و تازهای استعماری معاصر است. در این دوره سیاه‌ما بیش از یک میلیون شهید دادیم؛ یعنی در هر روز حداقل ۳۰۰ نفر جان باخته‌اند و بیش از ۵ میلیون مهاجر در خارج کشور و چند میلیون آواره هم در داخل کشور داشته‌ایم و دهها هزار معلول و مجروح یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت کشور ما یا شهید شده‌اند و یا معلول و یا مهاجر و آواره و اگر به میزان

خسارات مادی نگاه کنیم می توان گفت قطع نظر از مصرف شدن میلیاردها افغانی و غارت شدن همه ثروتها و منابع اقتصادی کشور، اکثریت شهرها، روستاها و قصبات ما تخریب و ویران شده است. البته در صف دشمن نیز میزان خسارات و تلفات بسیار بالا بود، ولی چون یک جنگ نابرابر بود، در یک طرف ابرقدرت مجهز به پیشرفته ترین سلاحها و امکانات و در طرف دیگر یک ملت فقیر، محروم و عقب مانده قرار داشت، لذا بیشترین تلفات و خسارات، به مردم و مجاهدین ما وارد شده است.

در این دوره از آغاز تا انجام آن چهار شاخصه عمده و اساسی بیش از هر چیز دیگر مطرح بود و جلب توجه می کرد:

۱. شدت روزافزون جنگ و خشونت از طرف ارتش سرخ و حملات وحشیانه هوایی و زمینی و قتل عام مردم بی گناه و تخریب و ویرانی و آتش زدن مزارع و منازل مردم.

۲. طرح مذاکرات سیاسی و راه حل سیاسی و ادامه دوره های مذاکرات ژنوباً اصرار و تلاش زیاد مسکو و رژیم کابل به منظور بین المللی کردن مسئله افغانستان و توجیه اشغالگری خود به بهانه مداخله دیگران در افغانستان و به منظور مشروعیت دادن و به رسمیت شناختن رژیم کابل از طرف کشورهای جهان و تثبیت آن در افغانستان و منزوی و یا هضم و جذب کردن گروهها و نیروهای جهاد مسلمان.

۳. تلاش وسیع روسها و کمونیستها در داخل افغانستان از راههای مختلف سیاسی، فرهنگی و تبلیغاتی به منظور کسب پایگاه مردمی و موقعیت اجتماعی برای رژیم کابل از قبیل تشکیل وزارت شئون اسلامی، جمعیت العلماء، اعمار مساجد و مدارس دینی و تشکیل لویه جرگه، وزارت اقوام و قبایل و جرگه های قومی و قبایلی و اخیراً هم اتخاذ خط مشی مصالحه ای ملی و تغییر اسم رژیم به جمهوری افغانستان...

۴. مقاومت مردانه و شجاعانه مردم و همه گروههای جهادی و ادامه جهاد رهایی بخش بر ضد اشغالگران روسی و رژیم کابل بدون

کمترین تردید و تزلزل در تداوم مبارزه تا تحقق آرمانها و اهداف اصولی انقلاب و رسیدن به آزادی و استقلال و حاکمیت اسلام در افغانستان.

بدون شک در این میان شاخصه چهارم همه معادلات و ارزیابی های روسها و کمونیستها را به هم زد، یعنی در میان این چهار شاخصه، تعیین کننده چهارمی بود و حرف اول و آخر از آن جنبش مقاومت ما بوده است. روسها امید داشتند که با حرکت در سه محور فوق بالاخره مجاهدین را شکست داده و وادار به تسلیم خواهند کرد و رژیم دست نشانده خود را به طور رسمی در افغانستان تثبیت خواهند نمود. اما ادامه مقاومت و تزلزل ناپذیری ملت ما، ارتش سرخ را به عجز و ناتوانی کشانید و از اینجا بود که روسها از مذاکرات ژنو که در ابتدا آن را راهی برای تحقق اهداف امپریالیستی خود تشخیص داده بودند، به عنوان راه فرار و عقب نشینی آبرومندانه ارتش سرخ استفاده کردند و چنین وانمود ساختند که آنها به خاطر یک موافقتنامه معتبر بین المللی از افغانستان خارج می شوند ولی در واقع آن ده سال جنگ و اشغالگری بی حاصل و مقاومت و تسلیم ناپذیری مردم مسلمان بود که آنها را مجبور به فرار از افغانستان نمود. گرچه برخی می پندارند که خارج شدن نیروهای شوروی به خاطر تغییر استراتژی شوروی و روی کار آمدن گورباچف با طرح «فضای باز سیاسی» و «پروسترویکا» می باشد، ولی سؤال اساسی اینجاست که اگر فرضاً چنین تغییری هم پدید آمده باشد، علل و عوامل آن چیست؟ بدون شک جنگ دهساله افغانستان و عدم موفقیت روسیه در شکست دادن جنبش اسلامی مجاهدین افغانستان یکی از عوامل بسیار مهم و عمده در سیاست تجدیدنظر طلبی روسیه می باشد و اگر نبود چنین مقاومت شجاعانه که به قول خود گورباچف بسان زخم خونینی در طول ده سال پیکر روسیه را علیل و ضعیف و ناتوان ساخته بود، هرگز روسها تصمیم به خارج شدن از افغانستان نمی گرفتند.

به هر حال ملت مسلمان افغانستان در تاریخ ۲۶/۱۱/۶۷ یکی از

مهمترین حوادث تاریخی خود را پشت سر گذاشت حادثه ای که در تاریخ جهان اگر نگوئیم بی نظیر، قطعاً کم نظیر بود و اردوی سرخ روسیه پس از ۳۳۵ روز اشغال نظامی مستقیم و علنی افغانستان با سرافکنندگی و شرمساری، کشور ما را ترک گفته و از پل آمودریا به سوی جمهوری های مسلمان نشین تحت اشغال روسیه، عقب نشینی نمود و با این عقب نشینی عمر کمونیزم در افغانستان خاتمه یافته و شکست سیاست بین المللی روسیه نیز تثبیت شد.

ما با مقاومت خود پرورنده فعالیت کمونیزم و گروه های مارکسیستی را برای همیشه از تاریخ افغانستان برچیدیم و به اثبات رساندیم که در یک کشور اسلامی هرگز تفکر ضد اسلامی و عناصر کمونیست نمی توانند حاکمیت پیدا کنند. ما ثابت کردیم که اسلام به عنوان یک ایدئولوژی الهی و یک مکتب انسانی و نجات بخش، می تواند سعادت و آزادی ملتی را تأمین کرده و بشریت مظلوم را به سوی شاهراه آزادگی و استقلال، راهبری و راهنمایی کند.

از آثار عمده ده سال مقاومت ما، رشد سیاسی و بیداری و پختگی روزافزون ملت مسلمان افغانستان است. ملتی که در طول ده سال مقاومت بر ضد اشغالگر و در کوران آتش و خون، یک قیام و انقلاب عظیم تاریخی را رهبری کرده و سرافراز و فاتح بیرون آمده، بدون شک تجربه و ذخیره پایان ناپذیر فکری و سیاسی را نیز آموخته و اندوخته است. ملت ما در این دوران رنج و محنت بخوبی آموخته است که در جنگ و صلح چگونه زندگی کنند، و زندگی اجتماعی خود را چگونه اداره نمایند. و دوست و دشمن خود را چگونه بشناسند. و بالاخره آینده خود را چگونه رقم زنند.

دیگر از آثار مهم مقاومت ما، تأثیر بسزای آن در بیداری ملت های تحت ستم جهان مخصوصاً ملت های مستضعف زیر سلطه امپریالیزم روسیه می باشد و در همین رابطه است که پس از یک سال از خارج شدن نیروهای ارتش سرخ از افغانستان، بلوک شرق به زلزله می افتد، اروپای

شرقی دگرگون می شود، دیوار برلین درهم می شکند و با شکستن آن دیوار به اصطلاح آهنین سوسیالیسم و کمونیسم نیز درهم کوبیده می شود و ملت‌های مستضعف که سالیان متمادی در زیر داس و چکش، مغزو روح آنها متلاشی و آشفته شده بود، پایان حاکمیت کمونیسم و احزاب استالینی را اعلام می دارند و در یک تحول سریع و غیر قابل باور، رژیم‌های پوشالی دست‌نشانده مسکو را به حکومت‌های منتخب خود تبدیل می نمایند و به دنبال این تحولات است که قیام عظیم مردم مسلمان آذربایجان و تاجیکستان (دو جمهوری هم مرز جمهوری اسلامی ایران و افغانستان) رخ می دهد و ملت‌های مسلمان آسیای میانه که در طول هفتاد سال گذشته در زیر سلطه قرون وسطایی حکام کرملین جرئت نفس کشیدن را هم نداشتند، یکباره با التهاب و هیجان عجیبی، آوای آزادی و استقلال سر می دهند تا یک بار دیگر بر هویت مستقل ملی و اسلامی خود تأکید کنند و یاد بلخ و بخارا و سمرقند کهن را در دل‌ها زنده نمایند.

ما دوره مقاومت ضد اشغال را با افتخار و سرافرازی پشت سر گذاشتیم و روسها را در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی و فرهنگی با شکست عظیم از کشور خود بیرون راندیم و این در حالی بود که جنبش ما تقریباً به پنجاه درصد از اهداف خود دست یافت (یعنی شکست دشمن مهاجم اشغالگر) ولی این تمام هدف ما نبوده و نیست. رسیدن به همه اهداف انقلاب، نیاز به این داشت که ما در مرحله بعد از اشغال، یعنی مرحله سوم تحولات دوازده ساله اخیر، چگونه باید عمل می کردیم؟ آنچه در این مرحله باید انجام می شد دو کار بود:

۱. سرنگونی رژیم دست‌نشانده نجیب در کابل.

۲. جایگزینی حکومت اسلامی منتخب مردم و مجاهدین.

اما هنوز که یک سال و اندی از خروج روسها از افغانستان و پایان یافتن دوره اشغال می‌گذارد، هیچ یک از این دو هدف تحقق نیافته است. چنین به نظر می‌رسد که در اینجا عوامل متعددی موجب کندی

روند تکامل و پرشتاب جهاد گردید که ذیلأ به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. به بُعد سیاسی جهاد، گرایش بیشتری پدید آمد و بُعد نظامی جهاد که نقش عمده را در تحولات داشت، نسبت به گذشته کمتر مورد توجه و اهمیت قرار گرفت.

۲. در ارزیابی نیروها و امکانات طرفین، مجاهدین دچار یک نوع غرور شده و رژیم دست‌نشانده کابل که در طول ده سال توسط کا. گ. ب و ارتش سرخ تربیت و تجهیز شده بود دست کم گرفته شد.

۳. به خاطر سرعت تحولات سیاسی، مجاهدین غافلگیر شدند و طرحی مدون و تصویب شده و پذیرفته شده از طرف همه گروهها در مورد سرنگونی رژیم کابل و جایگزینی تحقق نیافته و به اجرا گذاشته نشده بود. ۴. طرح گروههای مقیم پیشاور از قبیل شورای مشورت و دولت موقت و غیره، چون شتابزده و ناقص تهیه شده بود، موجب یک سلسله اختلافها و ناامیدی‌ها در داخل و خارج کشور گردید.

در کنار مسائل فوق، آنچه همواره به عنوان یک اختلاف بزرگ و ضعف عمده در جنبش جهادی ما خودنمایی می‌کرد، تعدد گروههای جهادی و سیاسی و دست نیافتن به یک اتحاد واقعی تشکیلاتی و قدرتمند سیاسی و اسلامی بود که خود علت اساسی بسیاری از ضعفها و نارسایی‌ها به شمار می‌رفته است و همین تعدد که متأسفانه هم در میان برادران اهل سنت و هم در میان برادران شیعه وجود داشته و دارد تا حل نشود، بسیاری از مشکلات ما هم رفع نمی‌شود.

در این رابطه شایان ذکر است که در میان گروههای جهادی شیعی افغانستان که در دو سال اخیر در پوشش «شورای ائتلاف اسلامی افغانستان» عمل می‌کرده‌اند، تلاشهای عظیم و مخلصانه‌ای در جهت اتحاد واقعی آنها در داخل کشور صورت گرفت که خوشبختانه این تلاشها به ثمر رسیده و در سال ۱۳۶۸ منجر به امضای «ميثاق وحدت» و انحلال

گروههای قبلی و ادغام همه آنها در یک تشکیلات سیاسی و جهادی به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» گردید و هم اکنون همه آن ۹ گروه قبلی، یعنی: پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، حرکت اسلامی افغانستان، شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان، سازمان نصر افغانستان، سازمان نیروی اسلامی افغانستان، جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، حزب الله افغانستان، حزب دعوت اتحاد اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان و جبهه فجر اسلامی افغانستان تنها به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» فعالیت و کار می‌کنند.

تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان تنها براساس این ضرورت صورت گرفت که ارزیابی ده سال مبارزه و جهاد گذشته نشان داد که ما تا این تعداد منفی را تبدیل به یک وحدت واقعی و حقیقی نکنیم، ضمن اینکه همه نیروها، استعدادها، توانها و امکانات ما هدر خواهد رفت، هرگز در راستای اهداف اصلی انقلاب یعنی استقلال و آزادی و حاکمیت اسلامی در افغانستان به پیروزی نهایی نخواهیم رسید. گرچه حزب وحدت اسلامی فعلاً در محدوده گروههای شیعی قبلی مطرح شده است، ولی هدف ما این نیست که به این گام آغازین بسنده شود، بلکه باید در میان شیعه و سنی یک وحدت واقعی پدید آید تا انشاء الله مشکلات و موانع انقلاب به کمک و همکاری همگانی، از سر راه برداشته شود و ملت مسلمان افغانستان با کمال افتخار و سربلندی به اهداف اسلامی و پیروزی نهایی خود دست پیدا کنند.

حزب وحدت اسلامی افغانستان از فرصت استفاده کرده و در رابطه با بعضی مسائل و حوادث جاری، مواضع خویش را به طور فشرده به شرح زیر بیان می‌دارد:

۱. ما توطئه‌های پلید امپریالیزم روس و ادامه جنگ ویرانگر و تحمیلی کمونیستها را در افغانستان بشدت محکوم کرده و رژیم منفر و نجیب را غیرقانونی و دست‌نشانده روسیه می‌دانیم و از افکار جهانی و

ملتها و دولتهای دنیا می‌خواهیم ادامه جنایات روسیه در افغانستان را تقبیح کنند.

۲. ما ضمن تأکید بر تداوم و تشدید مبارزه مسلحانه تا حصول پیروزی نهایی، معتقدیم که برگ برنده و مایه افتخار و پیروزی ما، گلوله گرم تفنگ مجاهد بوده، نه پرونده‌های مذاکرات و نشستهای پشت میز سیاسی؛ بنا براین خواستار تقویت بنیه نظامی جهاد بوده و هرگونه تضعیف و کم بها دادن به مبارزه مسلحانه را تضعیف انقلاب و تقویت دشمن می‌دانیم.

۳. از آنجا که ایدئولوژی انقلاب و عامل محرک نهضت ما، ایمان به خدا و اعتقاد به اسلام بوده است، تقویت بُعد ایدئولوژیک انقلاب را یک ضرورت حیاتی می‌دانیم و معتقدیم که هرگونه انحراف از اسلام، انحراف از انقلاب و خیانت به آرمان شهدا و مردم مستضعف و شهیدپرور می‌باشد.

۴. ما هرگونه مذاکره، سازش، توافق و ارتباط گرفتن با دولت مزدور کابل را هرچند به عنوان همکاری با بعضی جناحهای آن به منظور کودتا و از این طریق قدرت را به دست گرفتن هم باشد، محکوم دانسته و با ادامه مبارزه آشتی ناپذیر خود هیچ نوع مصالحه و آشتی و شرکت با رژیم کابل را در یک دولت ائتلافی به نفع انقلاب و اسلام و مردم نمی‌دانیم.

۵. ما هرگونه توطئه و دخالت حکومتها و قدرتهای خارج در مسائل انقلاب و جهاد افغانستان را محکوم دانسته و معتقدیم که ملت مسلمان ما احتیاج به هیچ گونه قیمومیت و مداخله خارجی نداشته و خود با کمال درایت و هوشیاری، می‌تواند سرنوشت کشور و آینده سیاسی خود را تعیین نماید.

۶. ما سفارتخانه‌های افغانستان در خارج کشور را متعلق به ملت مسلمان افغانستان دانسته و حضور نمایندگان رژیم نجیب را نامشروع و غیرقانونی می‌دانیم و هرگونه ارتباط و همکاری با مزدوران نجیب در این

سفارتخانه‌ها را گناه نابخشودنی و مرتکب و عامل آن را مجرم و خیانتکار می‌دانیم.

۷. ما متعقدیم که اختلاف و جدایی تشیع و تسنن یک توطئه بین‌المللی از طرف استکبار جهانی می‌باشد و باید در افغانستان عزیز این دو قشر عظیم مسلمان، دست به دست هم‌دیگر داده و با توحید صفوف و دیدگاه‌ها و مواضع خود، توطئه‌های دشمن را خنثی ساخته و برای کشورهای اسلامی سرمشق و به آباد کردن افغانستان مظلوم — این سرزمین همیشه اسلام — همت گمارند.

۸. از آنجا که موفقیت هر طرحی بستگی به میزان انطباق آن با واقعیتهای و عینیتهای اجتماعی و بافت سیاسی - فرهنگی جامعه افغانستان دارد، ما طرح «دولت موقت» را که پس از تشکیل شورای مشورت از سوی گروههای جهادی مقیم پیشاور تشکیل شد ناقص، شتابزده و غیر موفق ارزیابی کرده و به این نکته همیشه باور داریم که با نادیده گرفتن بخش عظیمی از مردم و گروههای جهادی افغانستان، نمی‌توان واقعیتهای موجود اجتماعی را تغییر داد.

۹. به همین جهت طرح «انتخابات» که فعلاً از طرف برادران مقیم پیشاور مطرح شده است، به فرضی که زمینه اجرایی و عملی داشته باشد، در صورتی می‌تواند موفقیتی کسب کند که آزاد و عادلانه و با شرکت همه اقشار و ملیتهای مسلمان و براساس معیار نفوس و جمعیت مردم افغانستان برگزار شود و نه براساس مثلاً تقسیم‌بندی اداری دوران حاکمیت محمد زائی که به هیچ وجه نمی‌تواند عادلانه باشد.

۱۰. از آنجا که «استقلال» یک اصل عمده و یک محور استراتژیک در انقلاب ما مطرح بوده و هست، ما خواستار استقلال کامل افغانستان در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی و عدم وابستگی به قدرتها و سیاستها و پیمانهای خارجی بوده و در مقابل هر نوع وابستگی به شرق یا غرب، مبارزه بی‌امان خویش را ادامه خواهیم داد.

۱۱. پس از استقلال، آزادی نیز یکی از اهداف اصلی مبارزات ملت ما می باشد، هدفی که در طول سالیان متمادی در راه آن قربانی ها داده ایم و زجرها و شکنجه ها و زندانهای بیداد را تحمل کرده ایم. آزادی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مطبوعاتی برای کلیه اقشار، ملیتها و گروهها در چارچوب مصالح عالیة اسلام، هدف بزرگ ملت ماست و در همین رابطه است آزادی مذهبی که همه اقشار مردم مخصوصاً شیعیان افغانستان هیچ وقت از آن بهره ای نداشته اند و باید در آینده پیروزی به این مسئله حیاتی توجه اساسی صورت گیرد.

۱۲. ما معتقدیم که قشر زنان مسلمان افغانستان، در عین اینکه یکی از اقشار همیشه محروم و مظلوم افغانستان بوده اند، همواره در همه تحولات و بحرانهای این سرزمین، مخصوصاً جنگهای استقلال ضد انگلیسی و جهاد رهایی بخش ضد روسی، و در تمام زمینه های سیاسی، فرهنگی، درمانی، تشکیلاتی و حتی نظامی، فعالیتهای چشم گیر و نقش بسیار مؤثری داشته اند. بنا براین نادیده گرفتن آنها و شرکت ندادن آنها در تعیین سرنوشت و حق رای در انتخابات مخالف دستورات شریعت اسلام و یک ستم بسیار بزرگ می باشد. ما می خواهیم که زنان مسلمان باید در همه صحنه ها حضور فعال داشته و حقوق آنها در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی حفظ و رعایت شود.

۱۳. ما هر نوع گرایش انحرافی قبیله ای، نژادی، زبانی و فرقه ای را توطئه دشمنان و انحراف از اسلام و اهداف عالیة انقلاب دانسته و معتقدیم که باید در چارچوب یک افغانستان مستقل و متحد و تجزیه ناپذیر اسلامی همه ملیتها و قبایل و اقشار مختلف مردم، زندگی آسوده و توأم با امنیت و آزادی و عدالت اجتماعی داشته باشند و هیچ فرد و جمعی بر دیگری، سلطه استبدادی و دیکتاتوری نداشته باشد.

۱۴. از آنجا که فعلاً قحطی و گرسنگی و تخریب و ویرانی ناشی از جنگها و بمبارانها، ملت مسلمان ما را در تنگنای شدید اقتصادی قرار

داده است، ضمن جلب توجه همهٔ مؤسسات خیریه دولتها و ملتها و مراکز کمک‌رسانی سازمان ملل به این امر خطیر انسانی، از آنها می‌خواهیم که تمام کمک‌رسانی‌های خود را از طریق مجاهدین مسلمان و گروه‌های جهادی انجام دهند، نه از طریق دولت کابل که خود عامل اصلی این بدبختی‌ها می‌باشد و همچنین از تمام مؤسسات و مراکزی که قصد دارند در عمران و بازسازی افغانستان، سهمی بگیرند، می‌خواهیم که براساس نیازها و اولویتها، به مناطق محروم افغانستان و از آن جمله هزاره‌جات و مناطق شیعه‌نشین که در طول قرون و اعصار، از عمران و پروژه‌های توسعه و نوسازی و بازسازی هیچ‌گونه بهره‌ای نداشته‌اند، توجه بیشتری را مبذول نمایند.

۱۵. حزب وحدت اسلامی افغانستان از همهٔ فرهنگیان، پزشکان و عناصر متخصص و متعهد و جامعهٔ روحانیت تقاضا دارد که به فریاد مظلومانهٔ مردم و مجاهدین داخل کشور شتافته و برای کمک و همکاری در زمینه‌های مختلف فرهنگی، فنی، درمانی، عمرانی و توسعه و غیره کمر همت برنهند و مسئولیت اسلامی و ملی خود را انجام دهند تا در مقابل خدا و خلق خدا برای همیشه رو سپید باشند و عزیز.

۱۶. ما از مهاجرین مسلمان افغانی که در همهٔ کشورهای دنیا پراکنده‌اند و گرفتار وضعیت نامطلوب روحی و سیاسی و اقتصادی هستند، می‌خواهیم که با حفظ سنن اسلامی و غیرت ملی خود، «هجرت» را سنگری دیگر در تداوم «جهاد» دانسته و با کمکهای مادی و معنوی خود سنگرداران انقلاب را روحیه و امید ببخشند. تا باشد روزی شاهد برگشت و عودت سرافرازانه و محترمانهٔ همهٔ آوارگان مظلوم به دیار و مهین محبوبشان باشیم و از این غربت و ذلت آوارگی رهایی یابیم.

۱۷. ما ضمن عرض تسلیت به مناسبت ارتحال رهبر فقید و جاویدانهٔ جهان اسلام، پرچمدار اسلام ناب محمدی (ص) در عصر حاضر، حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و اعلام حمایت و پشتیبانی از

مقام معظم رهبری انقلاب اسلامی و ولی امر مسلمین حضرت آیت الله خامنه‌ای از موضع گیری‌های بحق جمهوری اسلامی ایران در رابطه با جهان اسلام و ملت‌های مستضعف مخصوصاً از حمایت‌های بیدریغ آن در قبال مسائل افغانستان، قدردانی می‌کنیم و از جمهوری اسلامی ایران می‌خواهیم که بیش از پیش ملت مسلمان ما را در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی، یاری و کمک کرده و از مواضع ما در سطح بین‌المللی حمایت و پشتیبانی کند.

۱۸. از آنجا که ملت مسلمان افغانستان بخشی از دریای بیکران

امت اسلامی است و خود را در تمام رنج‌ها و محنت‌های جهان اسلام شریک و همدرد می‌داند، حزب وحدت اسلامی افغانستان حمایت قاطع و همه‌جانبه خود را از قیام‌های مسلمانان آذربایجان و تاجیکستان در آسیای مرکزی و مسلمانان ترکستان شرقی در چین و جنبش‌های رهایی بخش اسلامی در لبنان، فلسطین، عراق، مصر و جامو و کشمیر هند اعلام می‌دارد و ضمن محکوم کردن توطئه‌های استکبار جهانی به سرکردگی روسیه و آمریکا و اسرائیل از امت اسلامی می‌خواهد که با توحید صفوف خود، مبارزه بی‌امان‌شان را بر ضد کفر و الحاد و استکبار تا پیروزی نهایی ادامه دهند.

پیروز باد انقلاب اسلامی افغانستان

پیروز باد اسلام در سراسر جهان

در اهتزاز باد پرچم توحید و اتحاد مسلمانان

حزب وحدت اسلامی افغانستان

۱۳۶۹/۲/۵



منابع

□ کتابها

۱. سید جمال الدین اسدآبادی. نشة البیان فی تاریخ الافغان. لندن: دارریاض الریس، ۱۹۸۷.
۲. دائرة المعارف الاسلامیة. ج ۲. قاهره، ۱۹۷۰ م.
۳. دائرة المعارف الشیعة. ج ۶. بیروت، ۱۹۷۴ م.
۴. مجلسی اول. شرح من لایحضره الفقیه. ج ۲. قم.
۵. منتهی الامال. ج ۲، باب ۶.
۶. بریگو، آندره؛ رواء، اولویه. جنگ افغانستان: دخالت شوروی و نهضت مقاومت. ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۷. حبیبی، عبدالحی. تاریخ افغانستان پس از اسلام. تهران، ۱۳۶۷.
۸. اسعدی، مرتضی. جهان اسلام. ج ۱. تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
۹. المرکز الاسلامی للابحاث السیاسیه. الحوار الفکری السیاسی. ج ۳۳. قم، ۱۳۶۶.
۱۰. یزدانی، حسین علی. پژوهشی در تاریخ هزاره ها. ۱۳۶۸.
۱۱. گلی، امین. تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها. تهران، ۱۳۶۶.

۱۲. محسنی، محمد آصف. تصویر از حکومت اسلامی در افغانستان. اسلام آباد، ۱۴۰۹ هـ.
۱۳. هویدی، فهمی. افغانستان سقف جهان. ترجمه سرور دانش. قم، ۱۳۶۴.
۱۴. رایک، جردان. در افغانستان چه می‌گذرد. ترجمه محمد علی فرجاد. تهران.
۱۵. ولک، ی و دیگران. حقیقت‌هایی درباره افغانستان. ترجمه پرویز حبیب‌پور و پرویز شهریاری. تهران، ۱۳۵۹.
۱۶. یادواره شهید علامه بلخی. تهران، ۱۳۶۸.
۱۷. فریادهای جاویدان، شرح زندگی و اشعار بلخی. قم، ۱۳۶۱.
۱۸. ربانی، برهان الدین. یاد از استاد غلام محمد نیازی. پاکستان.
۱۹. تشکیل حزب وحدت اسلامی. قم، ۱۳۶۹.
۲۰. دیوان شهید بلخی. ج ۱. تهران، ۱۳۶۸.

□ مجلات، روزنامه‌ها و نشریات

۱. المجله (هفته‌نامه). لندن. شماره ۴۳۶ (۱۹۸۸ م).
۲. افغانستان (ماهنامه). پیشاور. شماره ۱۵ (۱۴۰۹ هـ).
۳. میثاق خون (ماهنامه). پیشاور. سال اول، شماره‌های ۷-۱ (۱۳۵۹).
۴. اسلام، مکتب مبارز (فصلنامه). شماره ۱۵ (۱۳۵۱).
۵. اطلاعات (روزنامه). شماره ۱۵۷۵۶ (۱۳۵۷).
۶. جمهوری اسلامی (روزنامه). شماره ۲۹۳۱ (تیر ۱۳۶۸).
۷. گنج (هفته‌نامه). افغانستان. شماره ۱۵۹ (۱۳۹۲ هـ).
۸. مجله العربی (ماهنامه). کویت. شماره ۲۳۶ (۱۳۹۸ هـ).
۹. خلق (روزنامه). کابل. شماره ۶.
۱۰. مسائل بین‌المللی (ماهنامه). ارگان حزب توده در اروپا. (تیر ۱۳۵۶).
۱۱. مردم (روزنامه). ارگان حزب توده. تهران (تیر، آذر، دی ۱۳۵۸).



۱۲. بیانیه‌ها و مصاحبه‌ها. نشریه حزب وحدت اسلامی افغانستان، چاپ قم ۱۳۶۹. (مطلب پنجم توضیحات از این نشریه استفاده شده است).

ACKU

حرکتهای اسلامی معاصر

۱

ACKU

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

تهران — خیابان شهید باهنر — خیابان شهید آقایی

صندوق پستی: ۱۷۹۳/۱۹۳۹۵

بها ۸۵۰ ریال